



KIM eNews / Dec. 17, 2000



از آزادی بی قید و شرط «قلم، بیان و اندیشه» دفاع کنیم!

خاطرات آیت الله منتظری



منبع: سایت www.montazeri.com



«فصل هشتم: دوران قائم مقامی»

◀ فهرست:

- ◀ موضوع قائم مقامی رهبری
- ◀ نامه به آیت الله مشکینی رئیس مجلس خبرگان
- ◀ اعتراض به برخورد با آیت الله سید صادق روحانی
- ◀ مخالفت با حصر آیت الله قمی
- ◀ اعتراض به برخورد با آیت الله شریعتمداری
- ◀ صحبت با حضرت امام راجع به خلافت‌های اطلاعات
- ◀ ماجرای کودتا و انتساب آن به آیت الله شریعتمداری
- ◀ گسترش توقعات و انتظارات مردم
- ◀ ارجاع مسائل فقهی و سیاسی از سوی امام خمینی (ره)
- ◀ تاسیس دانشگاه امام صادق (ع)
- ◀ پیشنهاد تاسیس دانشکده قدس

- ◀ دانشکده پزشکی قم
- ◀ تاسیس مدارس تحت برنامه در حوزه علمیه قم
- ◀ تاسیس مرکز جهانی علوم اسلامی در مدرسه حجتیه
- ◀ تاسیس مرکز بزرگ اسلامی در کردستان
- ◀ تاسیس مرکز فرهنگی در لندن
- ◀ تاسیس مرکز تربیت مدرس برای دانشگاهها
- ◀ بازسازی مدرسه دارالشفاء
- ◀ سرنوشت مدرسه دارالشفاء
- ◀ تولیت شرعی و قانونی دانشگاه امام صادق(ع)، دارالشفاء و...
- ◀ تاسیس دادگاه عالی
- ◀ هیات عفو و تعیین نماینده برای رسیدگی به امور زندانیان
- ◀ طرح برخی از مسائل انتقادی و نصیحت آمیز در سخنرانیها
- ◀ طرح اشکالات و تذکرات به امام و مسئولین یا مردم؟
- ◀ کودتای خزنده یا خطر انزوای نیروهای انقلاب
- ◀ نظام عرضه و تقاضا یا نظارت حکومت
- ◀ کشاورزی ریشه استقلال و رشد اقتصادی
- ◀ هیاتهای واگذاری زمین و مساله بند «ج»
- ◀ تعیین نماینده در دانشگاهها
- ◀ تعیین نماینده در انجمنهای اسلامی معلمان و دانش آموزان
- ◀ اعلام راهپیمایی میلیونی برای آزادسازی قدس
- ◀ مساله افغانستان
- ◀ آزادی مطبوعات و رسانهها
- ◀ آزادی احزاب سیاسی
- ◀ انتخابات آزاد
- ◀ شورا و مشورت
- ◀ ضرورت برخورد صحیح با جریان روشنفکری
- ◀ اعلام هفته وحدت و هفته ولایت و روز جهانی مستضعفین و...
- ◀ جذب مغزها و سرمایههای معنوی کشور
- ◀ جریان کتاب «الخمینی فی میزان الشرعیه»
- ◀ جریان کتاب «وارث ملک کیان»

«فصل هشتم: دوران قائم مقامی»

(۱۳۶۸ - ۱۳۶۴ ه.ش)

- ◀ گسترش توقعات و انتظارات مردم
- ◀ ارجاع مسائل فقهی و سیاسی از سوی امام خمینی
- ◀ ارائه پیشنهادهای و انتقادات به امام (ره) و مسئولان
- ◀ اعتراض به حصر علما و مراجع و برخورد های حذفی با روشنفکران
- ◀ تاکید بر آزادی مطبوعات و رسانه ها و آزادی احزاب
- ◀ تاکید بر قانون شوراها و سایر اصول تعطیل شده قانون اساسی
- ◀ تاکید بر جذب مغزها و سرمایه های معنوی کشور
- ◀ طرحها و پیشنهادهای

◀ موضوع قائم مقامی رهبری

س: مجلس خبرگان حضرتعالی را به عنوان قائم مقام رهبری انتخاب کردند، لطفا بفرمایید جزئیات این قضیه از چه قرار است و چه کسانی و با چه مقدماتی آن را به اجرا درآوردند؟ آیا شما از این تصمیم مطلع بودید؟ آیا با آن موافق بودید؟ آیا شما علائمی بر این مساله که احیانا امام با آن مخالف است احساس کرده بودید؟ آیا خبرگان قانونا چنین حقی را داشتند که برای رهبر قائم مقام معین کنند؟ لطفا در این زمینه توضیحاتی بفرمایید.

ج: اصل قضیه را بدون اطلاع من اقدام کرده بودند. خبرگان جلسه ای تشکیل داده بودند و خودشان این را پیشنهاد کرده بودند، گویا آقای هاشمی و آقای خامنه ای و بعضی افراد دیگر کارگردان بوده اند، این طور هم نبوده که بیایند رای بدهند که ما فلانی را انتخاب کردیم، ظاهرا چنین حقی هم نداشتند، چون خبرگان برای این بوده که در صورتی که برای رهبر پیش آمدی بشود رهبر معین نکنند، به عنوان قائم مقام در قانون اساسی چیزی پیش بینی نشده بود، کار آنها هم به عنوان تعیین و نصب نبوده، آنها گفته بودند همان طور که امام مورد توجه ملت بود و ملت به ایشان علاقه داشتند بعد از امام هم آن کس که ما اطلاع داریم مورد توجه ملت است و ملت به او علاقه دارند فلانی است، بنابراین عملا ایشان به عنوان رهبر آینده مشخص است، (۱) در واقع خبر داده بودند از اینکه ایشان همان محبوبیت امام را در میان مردم دارند و مورد علاقه و تایید مردم هستند، و مضمون مصوبه و اطلاعیه مجلس خبرگان در این مورد نیز همین بود، گفته بودند ایشان این مزایا را دارند، و هر کس صحبت هایی کرده بود، از نظر علم، از نظر سیاست و... و بنا بوده که این تصمیم مخفی باشد، من هم از این جریان خبر نداشتم، اما امام جمعه قزوین آقای باریک بین در نماز جمعه قزوین قضیه را فاش می کند و بعد از ایشان آقای هاشمی هم در نماز جمعه تهران مطرح می کند، من واقعا با این معنا مخالف بودم برای اینکه باید می گذاشتند که این مساله مسیر طبیعی خود را طی می کرد، گذشته از اینکه این مطلب چه بسا توهین به امام تلقی می شد و شاید هم باعث تحریک مراجع و بزرگان می گردید، و این کار درستی نبود که ما عده ای را تحریک کنیم و نسبت به ما مخالف شوند، همان گونه که آقای حاج سید صادق روحانی دوازده روز در جلسه درسشان راجع به این موضوع صحبت کرده بودند که چرا مثلا خبرگان این تصمیم را گرفته اند، دیگران هم اگر اعتراضی نکردند در ذهنشان لابد چنین چیزهایی بوده است.

× × × پاورقی × × ×

۱ - هر چند حضرت آیت الله العظمی منتظری در سال ۱۳۶۴ توسط مجلس خبرگان به صورت

رسمی به عنوان رهبر آینده‌ای که مورد تایید مردم است معرفی گردیدند اما از قبل از پیروزی انقلاب نیز معظم‌له به عنوان برجسته‌ترین فرد برای جانشینی امام خمینی و کسی که توان ادامه این راه حساس و خطیر را دارد نزد مردم و حضرت امام(ره) مطرح بوده است، اسناد به دست آمده از ساواک (پیوست شماره ۶۶) و حساسیت ویژه نسبت به ایشان مبین این نکته است. از همان اوایل پیروزی انقلاب شعار: «قائم‌مقام رهبری آیت حق منتظری» یکی از شعارهای رایج مردم ایران محسوب می‌شد. حتی اکثر کسانی که با مطرح شدن اصل «ولایت فقیه» در قانون اساسی مخالف بودند به طور ضمنی شایستگی و رویکرد عمومی مردم به آیت‌الله منتظری را می‌پذیرفتند، به قول یکی از بزرگان که به اصل ولایت فقیه منتقد بود: «ولایت فقیه قبایی است که تنها به قامت آیت‌الله خمینی می‌برازد و اگر کمی اغماض کنیم و این قبا را گشادتر نماییم به قامت آیت‌الله منتظری نیز می‌برازد». مرحوم حاج سیداحمد خمینی نیز در رنجامه خود به این واقعیت اذعان می‌کند که قائم‌مقامی آیت‌الله منتظری در سال ۵۸ مطرح بوده است، گرچه او چنین بیان می‌کند که خودش در آن سال این موضوع را مطرح کرده است.

پذیرش جانشینی آیت‌الله منتظری برای رهبری انقلاب اسلامی در حالی از سوی مردم صورت پذیرفت که شخصیت‌های بزرگواری همچون آیت‌الله مطهری و آیت‌الله بهشتی در قید حیات بودند، بلکه خود آنان نیز موید این اقبال عمومی بودند، چه، آنجا که آیت‌الله بهشتی در نامه خود به امام خمینی(ره) دلایل مخالفت خود با لیبرالها را برمی‌شمرد، یکی از آن دلایل را مخالفت آنان با رهبری آینده آیت‌الله منتظری می‌داند. از همین روست که مجلس خبرگان رهبری اول هم هنگام اعلام رسمی قائم‌مقامی ایشان، این نکته را مورد نظر داشته و در مصوبه خود آن را با صراحت بیان می‌دارد.

◀ نامه به آیت‌الله مشکینی رئیس مجلس خبرگان

در همین رابطه من در همان زمان که زمزمه این مسائل بود یعنی در مورخه ۱۳۶۴/۶/۳۰ نامه‌ای به آیت‌الله مشکینی که رئیس مجلس خبرگان بود نوشتم، به مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عباس ایزدی امام جمعه نجف‌آباد و آیت‌الله طاهری امام جمعه اصفهان نیز مخالفتم را ابراز داشتم و جدا از آنان خواستم با دوستان صحبت کنند، من واقعا با تعیین خود مخالف بودم، این سبب شد که توقعات بیشتری متوجه من شود واز آن طرف کاری هم که دست من نبود، برای بعضی آقایان هم ممکن بود این سؤال پیش بیاید که آخر به چه ملاکی؟ و با چه مجوزی؟ بالاخره خوب بود مسائل به شکل طبیعی پیش می‌رفت، بعد هم که خبرگان بودند هر چه را که مصلحت می‌دانستند عمل می‌کردند، به نظر من تعیین قائم‌مقام کار درستی نبود و به ضرر من و ضرر کشور هم تمام شد.

پیوست شماره ۶۷: مصوبه اجلاس فوق‌العاده مجلس خبرگان در آبان‌ماه ۱۳۶۴ (نقل از مشروح مذاکرات دوره اول مجلس خبرگان)

ماده واحد: حضرت آیت‌الله منتظری دامت برکاته در حال حاضر مصداق منحصر به فرد قسمت اول از اصل ۱۰۷ قانون اساسی است و مورد پذیرش اکثریت قاطع مردم برای رهبری آینده می‌باشد و مجلس خبرگان این انتخاب را صائب می‌داند.

پیوست شماره ۶۸: نامه معظم‌له به مجلس خبرگان رهبری خطاب به آیت‌الله مشکینی ریاست مجلس خبرگان

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور محترم برادر ارجمند آیت الله مشکینی ریاست مجلس خبرگان دامت برکاته

پس از سلام و آرزوی موفقیت برای جنابعالی و اعضاء محترم مجلس خبرگان دامت برکاتهم بحق محمد و آله الطاهرين، به عرض می‌رساند از قرار مسموع در جلسه‌ای که چند ماه قبل در رابطه با اصل ۱۰۷ قانون اساسی و تعیین شرایط و خصوصیات برای رهبر آینده تشکیل شده صحبت از حقیر فقیر سراپا تقصیر به میان آمده و تصمیم نهائی به جلسه آینده موکول شده است. اینجانب با ایمان و احترام نسبت به آقایان محترم و موقعیت خطیر و قانونی مجلس خبرگان تذکرا عرض می‌کنم که در شرائطی که بحمدالله و منته رهبر بزرگ اسلام و انقلاب حضرت امام خمینی مدظله‌العالی با برخوردارگی کامل از نعمت صحت و سلامت و توفیقات الهی در رهبری انقلاب و کشور موفق و مشمول الطاف خاصه خدای منان و دعای خیر حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) می‌باشند و با وجود شریف حضرات علماء اعلام و مراجع تقلید دامت برکاتهم در چنین شرائطی مطرح نمودن شخص مخلص شایسته و صلاح نبوده است. ما همه امید وافر داریم و در دعاهاى خود از خدای منان پیوسته خواسته و می‌خواهیم که خداوند متعال تا ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء به رهبر بزرگ انقلاب طول عمر و سلامتی کامل عنایت فرماید تا دیگر نیازی به تعیین یا اعلام خبرگان معظم نباشد. وانگهی تعیین شخص، آن هم من طلبه، یک نحواهانت نسبت به معظم له و حضرات آیات عظام تلقی می‌شود، و طول عمر و قصر عمر دست خداست و نباید ملاک قضاوت باشد. البته بحث کلی مانعی ندارد ولی بحث شخصی ظاهرا به مصلحت نیست. والسلام علیکم جمیعا و رحمه الله و برکاته.

حسینعلی منتظری

آیت الله مشکینی هم جواب مفصلی برای این نامه من نوشتند، و گرچه ایشان قاعدتا نظرشان نبوده که نامه پخش شود ولی چون زمان زیادی از آن گذشته و همچنین برای ثبت در تاریخ بد نیست که آورده شود.

(پیوست شماره ۶۹)

س: احساس می‌فرمایید کسی روی این قضیه عنایتی داشته است؟

ج: من نمی‌دانم، می‌گویند آقای هاشمی رفسنجانی و آقای خامنه‌ای خیلی دنبال قضیه و مصر بوده‌اند، ظاهرا آقایان حسن نیت داشته‌اند و نظرشان احتیاط برای آینده نظام بوده است و اکثر آقایان تعریف و تمجید کرده بودند، ولی همان وقت بعضی می‌گفتند احتمالا توطئه‌ای در قضیه بوده، من اگر بدبینانه تحلیل کنم می‌گویم اصلا شاید آن قضیه مقدمه جریانات بعد بوده که مساله را سر زبانها بیندازند و بعد زمینه را از بین ببرند، برای اینکه اگر قضیه به صورت طبیعی پیش می‌رفت مسائل به اینجاها کشیده نمی‌شد و این همه بدبینی به روحانیت به وجود نمی‌آمد و دشمنان هم سوءاستفاده نمی‌کردند، از قدیم می‌گفتند اگر می‌خواهید کسی را خراب کنید به طور غیر طبیعی او را بالا ببرید و بعد مقدمات سقوط او را فراهم کنید. بالاخره مرا سر زبانها انداختند، توقعات و حسادتها و حساسیتها شروع شد و در نهایت جریانات مرموز ذهنیتی برای امام و دیگران درست کردند، البته من که -الحمد لله- اصلا انتظار مقام و موقعیت را نداشتم و ندارم، ولی این کار غلطی بود، هم به ضرر من بود هم به ضرر انقلاب، و اصلا خبرگان حق نداشتند که قائم مقام تعیین کنند، این در قانون اساسی پیش بینی نشده بود، بالاخره من مخالف بودم، خیلی از کسانی هم که به من علاقه مند بودند با این قضیه مخالف بودند.

س: آن وقت آیا احساس می‌شد که حضرت امام هم مخالفتی دارند؟

ج: من نمی‌دانم، اگر ایشان در آن وقت مخالف بودند لازم بود همان وقت ولو با کنایه یا پیغام به من یا دیگری و یا به خبرگان می‌فرمودند، زیرا مصلحت نظام از همه چیز مهمتر بود، بلکه بعضی از آقایان نقل کردند پس از تعیین شما از طرف خبرگان خدمت ایشان رسیدیم و به ایشان گفتیم

ایشان خیلی خوشحال شدند. (۱) البته در یک مورد هم که من با امام صحبتی داشتم ایشان می‌فرمود: «شما خودتان یک رهبر هستید، شما برج بلند اسلام هستید، در صحبت‌هایتان دقت بیشتری بکنید، من خیر دارم رئیس جمهور آمریکا وقتی که می‌خواهد صحبت بکندششصد نفر صحبت او را بررسی می‌کنند بعد صحبت می‌کند». من گفتم: «آقا شما خودتان هم همین کار را می‌کنید؟» گفتند: «نه، من هم بدمی کنم».

× × × پاورقی × × ×

۱ - کتاب «بیعت یا حماسه قرن» صفحه ۷۴ به بعد.

پیوست شماره ۷۰: صورت جلسه خبرگان رهبری درباره قائم مقامی آیت الله العظمی منتظری، مورخه ۶۴/۴/۲۴

در جلسه مورخه ۶۴/۴/۲۶ فوریت طرح مذکور در ورقه تصویب گردید. سیدحسن طاهری

بسم الله الرحمن الرحيم

خبرگان امت به موجب تکلیف مصرح در مصوبه روز ۶۴/۴/۲۴ مجلس خبرگان و به عنوان مقدمه عقلیه لازم برای عمل به اصل ۱۰۷ قانون اساسی، فقیه عالیقدر و مجاهد حضرت آیت الله منتظری دامت برکاته را به عنوان مصداق کامل قسمت دوم اصل مزبور تعیین می‌کنند.

پیوست شماره ۷۱: دستورالعمل اجرایی ماده واحده در مورد رهبری آینده، مورخه ۶۴/۴/۲۵

بسمه تعالی

هیات رئیسه محترم مجلس خبرگان

احتراما جهت اجرای سریع و منظم ماده واحد مصوبه مورخ ۶۴/۴/۲۴ در مورد شناسائی رهبری آینده، ماده واحده زیر در چند بند به صورت طرح و آئین نامه، پیشنهاد و تصویب فوری و اولویت آن تقاضا می‌گردد:

ماده واحد: ماده واحده مصوبه در مورد شناسائی رهبری آینده بر اساس بندهای زیر به بحث و بررسی گذاشته می‌شود:

۱ - در اجرای ماده واحده مزبور کمیسیونی تحت عنوان کمیسیون ویژه مرکب از نه نفر تشکیل می‌گردد.

۲ - خبرگان موظفند تا یک ماه پس از تصویب این ماده واحده، اسامی کسانی که به نظرشان صلاحیت رهبری و مرجعیت آینده را دارا می‌باشند حتی الامکان با استناد و توضیح به کمیسیون ویژه تقدیم نمایند.

۳ - کمیسیون ویژه بعد از جمع‌آوری و وصول نظرات به طور مداوم، جلسات مشترک با هیات تحقیق تشکیل داده و حداکثر در مدت دوماه در حضور پیشنهادکنندگان بررسیهای لازم را به عمل می‌آورد.

۴ - هیات رئیسه پس از وصول گزارش کمیسیون ویژه با ارسال گزارش مزبور به خبرگان آنان را به اجلاسیه فوق العاده دعوت می‌نماید.

۵ - ادامه اجلاسیه فوق العاده تا خاتمه بحث مربوطه و تصمیم‌گیری خواهد بود.

۶ - در جلسات اجلاسیه گزارش کمیسیون در مورد افراد به بحث گذاشته می‌شود.

۷ - درباره هر فرد، با پیشنهاد حداکثر سه نفر مخالف و سه نفر موافق هر کدام حداکثر ۲۰ دقیقه

بحث می‌کنند.

۸ - مخبر کمیسیون در ابتدا جهت گزارش یک ساعت و نیم، و در هر مورد دفاع ۱۵ دقیقه فرصت خواهد داشت.

۹ - اگر پیشنهادی را کمیسیون حذف کرده بود پیشنهاددهنده حق دارد در مدت ۳۰ دقیقه از پیشنهاد خود دفاع، و بعد از دفاع او یک نفر مخالف و یک نفر موافق به طوری که در بند ۷ گفته شد بحث می‌کنند.

۱۰ - رای‌گیری در مورد افراد به صورت مخفی و برای تصویب حداقل رای سه چهارم تعداد خبرگان حاضر در جلسه لازم است.

۱۱ - روال جلسه در غیر موارد مذکور در بندهای این ماده طبق آیین‌نامه داخلی عمل خواهد شد. به کمیسیون آیین‌نامه ارجاع گردید. سید حسن طاهری

◀ اعتراض به برخورد با آیت‌الله سید صادق روحانی

س: آیا قضیه برخورد با آیت‌الله سید صادق روحانی در ارتباط با همین صحبتی بود که در مورد قائم‌مقامی رهبری شما کرده بودند؟

ج: بله آقای حاج سید صادق روحانی دو روز در این رابطه سر درس صحبت کرده بودند، بعد بدون اطلاع من رفته بودند در خانه ایشان و مزاحمشان شده بودند و درس ایشان را نیز تعطیل کردند و ایشان را محصور نمودند، آقای ری شهری که آن وقت وزیر اطلاعات بود آمد اینجا، من به او گفتم: «آقای ری شهری! این کار درست نیست و به ضرر من هم هست، ممکن است آقای آسیدصادق روحانی فکر کند که از ناحیه من این کار صورت گرفته، من با این کار مخالفم». گفتم: «آخه ایشان نباید این حرفها را بزنند». گفتم: «ایشان یک آدم ملایبی است و حق اظهار نظر دارد، برای صد یا دویست نفر از شاگردانش یک مطلبی را گفته روز بعدش هم همان حرفها را تکرار کرده، اگر ایشان راه می‌افتادمی آمد در صحن و سخنرانی می‌کرد و مردم را راه می‌انداخت و تظاهرات و سروصدا می‌کرد آن وقت می‌گفتند خلاف نظام کار کرده است، اما این اندازه باید به ایشان حق داد که نظرش را در درسش بگوید». من فکر می‌کنم الان هم آقای روحانی فکر می‌کند من باعث شدم که جلوی درس ایشان گرفته شود، با اینکه من با این کارها جدا مخالف بودم، و با آقای ری شهری هم سر این قضیه دعوا کردم منتها او به حرف من گوش نداد.

◀ مخالفت با حصر آیت‌الله قمی

اصلا مساله حصر علما و مراجع از بدعتهای جمهوری اسلامی است و قدرت روحانیت و مرجعیت را شکست. من نسبت به حصر آیت‌الله قمی نیز اعتراض داشتم، از جمله یک شب سران و مسئولین در منزل من بودند، به وسیله آقای حاج احمدآقا به مرحوم امام پیغام دادم که حصر آقای قمی و آقای روحانی به ضرر اسلام و انقلاب و نظام است، آقای قمی با این همه مبارزات در حصر باشند به حساب حضرت‌تعالی گذاشته می‌شود و بد است، احمدآقا هم ظاهرا قبول کرد ولی در عمل کاری صورت نگرفت و حصر ایشان ادامه یافت.

◀ اعتراض به برخورد با آیت‌الله شریعتمداری

من به بازداشت و زندانی کردن آقای رستگار هم که در منزلش برای مرحوم آقای شریعتمداری فاتحه گرفته بود و او را به این خاطر زندانی کرده بودند اعتراض کردم، بالاخره آیت‌الله شریعتمداری یک مرجع بود که از دنیا رفته بود و قاعده‌اش این بود که خود امام خمینی برای ایشان فاتحه می‌گرفت، من این مطلب را به آقای ری شهری آن وقت که وزیر اطلاعات بود گفتم، یک روز آمده بود اینجا گفت: «من الان منزل آقای گلپایگانی بوده‌ام، این مطلب را به آقای گلپایگانی گفته‌ام به شما هم می‌گویم، آقای شریعتمداری همین دوسه روزه رفتنی است، مباداعکس‌العملی از خودتان نشان بدهید!»، در حقیقت آمده بود تهدید کند، من به او گفتم: «بالاخره آقای شریعتمداری یک مرجع است که تعداد زیادی از ترکها به ایشان علاقه دارند، من اگر جای امام بودم در صورتی که آقای شریعتمداری فوت می‌شد در مسجد اعظم یک فاتحه برای اومی گذاشتم، با این کار مردم خوشحال می‌شدند و احساس می‌کردند که مسائل شخصی در کار نیست، به نظر من فاتحه گرفتن برای ایشان یک کار عقلایی است». گفت: «این نظر شما را به بالا بگویم؟» گفتم: «بگو»، این قضیه تمام شد، آقای ری شهری رفت، بعد هم آقای شریعتمداری از دنیا رفت، جنازه او را که شبانه آورده بودند آقای حاج آقا رضا صدر خواسته بود بر او نماز بخواند نگذاشته بودند، بعد از چند روز من رفتم جماران دیدم آقای شیخ حسن صانعی و احمدآقا این مطلب را دست گرفته‌اند که بله، منتظری می‌گوید امام برای شریعتمداری فاتحه بگذارد، و این کار را مسخره می‌کردند! تا اینکه یک شب که ما با امام جلسه داشتیم در آن جلسه همه مسئولین، آقای هاشمی، آقای خامنه‌ای، آقای موسوی اردبیلی، آقای موسوی نخست‌وزیر و احمدآقا هم بودند، در ضمن صحبتها من این مطلب را به امام گفتم که: «چه اشکال داشت طبق وصیت آقای شریعتمداری که به آقای صدر گفته بودند تو بر من نماز بخوان در آن نیمه شب اجازه می‌دادند آقای صدر بر آقای شریعتمداری نماز بخواند، این به کجای انقلاب لطمه می‌زد؟ ولی حالا که نگذاشته‌اند آقای صدر همه این جریانات و جریان بازداشتش را در یک جزوه هفتاد هشتاد صفحه‌ای نوشته است، خیلی هم محترمانه نوشته به کسی هم توهین نکرده است، اما این نوشته در تاریخ می‌ماند و بعد در آینده حضرتعالی را محکوم می‌کنند، می‌گویند آقای خمینی نگذاشت به یک نفر مرجعی که رقیبش بود نماز بخوانند»، وقتی من این حرف را زدم امام ناراحت شدند و جمله تنیدی راجع به آقای شریعتمداری گفتند که من خیلی تعجب کردم و حکایت از این داشت که ذهن ایشان را نسبت به آقای شریعتمداری خیلی مشوب کرده‌اند، گفتم بالاخره ایشان وصیت کرده بودند که این شخص بر او نماز میت بخواند و مانع شدند. مرحوم آیت‌الله گلپایگانی نیز راجع به جلوگیری از تشییع و احترامات لازمه نسبت به جنازه آن مرحوم اعتراض کردند. (پیوست شماره ۷۲)

در همان جلسه من راجع به بازداشت و زندانی کردن آقای مفتی‌زاده نیز با ایشان صحبت کردم و گفتم او در بین مردم کردستان مورد توجه است و به انقلاب هم خدمت کرده است و زندانی بودن او سوژه‌ای است که علمای اهل سنت در کشورهای دیگر نیز آن را به رخ ما می‌کشند و ما را محکوم می‌نمایند و می‌گویند: «این چه وحدتی است بین شیعه و سنی که شما آن را مطرح می‌کنید؟!» ایشان از صحبت من بسیار عصبانی شدند و جمله‌ای را نسبت به آقای مفتی‌زاده فرمودند.

◀ صحبت با حضرت امام راجع به خلافاکاریهای اطلاعات

باز من در همان جلسه بعضی از خلافاکاریهای اطلاعات را برای امام گفتم، گفتم: «آقا من می‌ترسم کار به جایی برسد که یک روزگاری برای اینکه امتیاز به ملت بدهیم مجبور شویم اطلاعات را منحل کنیم، همان طور که رژیم شاه آخر کار با انحلال ساواک می‌خواست این کار

را انجام دهد ولی دیر شده بود»، گفتم: «وقتی «ک‌گ‌ب» در «سیا» نفوذ می‌کند و یا «سیا» در «ک‌گ‌ب» نفوذ می‌کند» که دو سازمان جاسوسی فوق‌العاده پیچیده و مجرب و کهنه‌کارند» احتمال بدهید که عوامل خارجی در اطلاعات ما نفوذ پیدا کنند و کارهای خودشان را بکنند و آبروی اسلام و انقلاب را ببرند»، البته افراد مخلص و بچه‌های خوب هم در اطلاعات بوده و هستند، ولی یک عده فقط کار خودشان را می‌کردند و آگاهانه یا ناآگاهانه به انقلاب لطمه می‌زدند. واقع مطلب این است که اطلاعات چون با اسرار جامعه سر و کار دارد باید در انتخاب کارمندان آن بسیار دقت شود و به دست افراد متدین و عاقل و دلسوز و با تجربه و آگاه به مسائل اسلامی و در عین حال با عاطفه و سرنگه‌دار سپرده شود، در صورتی که پرسنل اطلاعات فعلی بسیار متفاوتند، بعضی واقعا واجد شرایط مذکور می‌باشند، ولی برخی از رده‌های پایین افراد جوان و خام و بی‌اطلاع و تلقین‌پذیر می‌باشند، به آنان گفته می‌شود «سربازان گمنام امام‌زمان» و این جمله در آنان ایجاد غرور می‌کند، و بسا در این میان بعضی رده‌های بالا از خامی آنان سوءاستفاده می‌کنند و به آنان دستورات غلطی می‌دهند و آنان هم دستورات را وحی منزل می‌دانند و در نتیجه بسا به اسلام و انقلاب و حیثیت اشخاص محترم و بی‌گناه ضربه می‌زنند، بدون اینکه با توبیخ و مجازاتی مواجه شوند.

◀ ماجرای کودتا و انتساب آن به آیت‌الله شریعتمداری

س: جریان آمدن آقای حاج احمدآقا خمینی نزد شما راجع به قضیه آقای شریعتمداری و قطب‌زاده چیست؟
 ج: وقتی که آقای قطب‌زاده را بازداشت کردند ما شنیدیم که ایشان سوء قصدی راجع به مرحوم امام داشته و در چاهی نزدیک محل سکونت ایشان موادی کار گذاشته‌اند که کشف شده و آقای شریعتمداری هم از این موضوع اطلاع داشته‌اند.
 روزی آقای حاج احمدآقا در قم به منزل ما آمد و در حالی که آقای حاج سیدهادی نیز حضور داشت به نحو تهدیدآمیز گفت: «امشب قطب‌زاده در تلویزیون مطالبی را راجع به آقای شریعتمداری می‌گوید، شما مواظب باشید حرفی نزنید و چیزی نگویند!». بعد شب مصاحبه آقای قطب‌زاده از تلویزیون پخش شد و در این راستا بود که به سراغ آقای شریعتمداری رفتند، و من از صحت و سقم قضایا بی‌اطلاع بوده و هستم. بعدا شنیدم آقای حاج احمدآقا در زندان سراغ آقای قطب‌زاده رفته و به او گفته است شما مصلحتا این مطالب را بگویند و اقرار کنید و بعد امام شما را عفو می‌کنند، ولی بالاخره او را اعدام کردند، و باز بعدها از طریق موثقی شنیدم که جریان ریختن مواد منفجره در چاه نزدیک محل سکونت مرحوم امام بکلی جعلی است و واقعیت نداشته است و منظور فقط پرونده‌سازی برای مرحوم آقای شریعتمداری بوده است، والعلم عندالله.

◀ گسترش توقعات و انتظارات مردم

س: بعد از اعلام رسمی مساله قائم‌مقامی توسط مجلس خبرگان و تبلیغات وسیعی که به دنبال آن صورت گرفت ارتباط‌های مردمی با شما و نیز حجم ملاقاتها و سخنرانیهای شما خیلی گسترده شد، بخصوص در مسائل سیاسی و تضادهای اجتماعی، آیا احساس نمی‌فرمودید که اینها یک نوع تنشهایی را در داخل نظام ایجاد کند و حساسیتهایی را برانگیزد؟
 ج: این‌گونه نبود که وقتی خبرگان این مساله را اعلام کرد مراجعات زیاد شده باشد بلکه توقعات و انتظارات زیاد شد، از همان ابتدا که انقلاب پیروز شد مراجعات به منزل من خیلی زیاد بود، طبقات مختلف مردم می‌آمدند، من برای آنها صحبت می‌کردم و صحبت‌های من هم در مطبوعات

منعکس می شد، گاهی مثلا در یک روزنامه دوسه قسمت از من مطلب آمده بود، منتها وقتی که خبرنگاران مساله قائم مقامی را به صورت رسمی مطرح کرد توقعات از من زیادتر شد، مرحوم امام هم وقتی انقلاب پیروز شد در همین قم گروهی را مشخص کرده بودند که به کارهای مردم رسیدگی کنند، ولی بعد حاج احمد آقا و دیگران این برنامه را جمع کردند و گفتند هر کس کاری دارد به ادارات و نهادها مراجعه کند، اما خانه من به شکلی بود که همه می آمدند، افرادی که مشکل داشتند کار می خواستند یا ظلم به آنها شده بود، چند نفر را گذاشته بودم که مسئول این کار بودند به حرفهای آنها گوش می کردند و به کار آنها رسیدگی می کردند و خیلی گرفتاریها هم از این طریق حل می شد. من وقتی می دیدم توقعات هست، اشکالات هم به گوش من می رسید حتی خود مسئولین می آمدند اشکالاتی را مطرح می کردند، احساس وظیفه و تکلیف می کردم و به عنوان عمل به وظیفه تذکرات و راهنماییهایی را که به نظرم می رسید می گفتم، خیلی از آنها هم منعکس می شد، بعضی از آنها را هم طی نامه هایی سری به مرحوم امام می نوشتم، هدفم این بود که مشکلات برطرف شود و آنها که خلاف کرده اند تنبیه شوند، بالاخره من خودم را از مردم منقطع نکردم. گاهی خلافکارهای بزرگی از کسانی که به خارج می رفتند به من گزارش می کردند که در جریان آن قرار می گرفتم.

یک روز آیت الله موسوی اردبیلی آمدند در حالی که نامه های زیادی جلوی من بود و من مشغول مطالعه آنها بودم، گفت: «شما همه اینها را می خوانید؟!» گفتم: «بله»، گفت: «پس کی مطالعه می کنید و درس می خوانید؟» گفتم: «مگر شما که راس شورای عالی قضایی هستید نامه های مردم را نمی خوانید؟» گفت: «نه، کی می تواند همه این نامه ها را بخواند!» بالاخره من نامه ها را می خواندم با اقشار مختلف مردم ملاقات می کردم و در نتیجه مشکلات و اشکالات را مطرح می کردم.

س: ارتباطهای حضرتعالی در آن دوره با مسئولین کشور چگونه بود؟
 ج: آنها زیاد می آمدند اینجا، روسای سه قوه می آمدند، نخست وزیر می آمد، وزرا می آمدند، گاهی هیات دولت همه می آمدند اینجا ناهار می خوردند، صحبت می کردند، خیلی چیزها را هم من به آنها پیغام می دادم، تلفنی با آنها صحبت می کردم.
 گاهی اوقات هم به ملاقات امام می رفتم، ولی خوب چون اشتغالات داشتم این ملاقاتها زیاد نبود، آقای دکتر رستمی (۱) به من می گفت: «شما که الان قائم مقام رهبری هستید باید رختخوابتان را همان جا در کنار رختخواب امام بیندازید و همیشه آنجا باشید»، گفتم: «آخر من طلبه هستم درس و اشتغالات دارم، من که نمی توانم همیشه آنجا باشم»، بالاخره من در قم بودم و ایشان در تهران و بعضی افراد هم در مورد من هر چه می خواستند به امام می گفتند و این یک اشکال قضیه بود. از طرف دیگر من در ملاقاتهای خود با امام خیلی صریح صحبت می کردم برخلاف دیگران که خیلی ملاحظه کاری می کردند، من خودمانی با ایشان حرف می زدم، گاهی می گفتم آقا من حرفهایی را می زنم که ممکن است شما را ناراحت کند بعد مشکلات و اشکالات را مطرح می کردم، احمد آقا هم گاهی نشسته بود، بعضی ها می آمدند دست امام را می بوسیدند و عقب عقب می رفتند ولی من با امام بحث می کردم به خاطر اینکه احساس وظیفه می کردم، می گفتم این نانی است که ما برای ملت پخته ایم ما باید اشکالها را بگوییم بلکه برطرف شود، من خودم را مسئول می دانستم برای اینکه جزو افرادی بودم که در انقلاب دخالت داشتم و اگر چنانچه حقی از کسی تزییع می شد من خودم را مسئول می دانستم. از آقای شنییدم که از قول احمد آقا می گفت: «آقای منتظری باید از آقای... یاد بگیرد، آقای... می آید دست امام را می بوسد و عقب عقب برمی گردد ولی آقای منتظری می آید با امام یک و دو می کند»، بالاخره من تذکرات را و وظیفه شرعی خود می دانستم.

من از باب اینکه از اول در انقلاب همگام با مرحوم امام بوده و در غیاب معظم له مورد مراجعه انقلابیون بودم همه توقع داشتند که در مسائل و مشکلات اظهار نظر کنم، و بعد از پیروزی انقلاب هم همیشه بیت و دفتر من مورد مراجعه طبقات مختلف مردم بود و مسئولین هم نوعا بامراجعه به من و طرح مشکلاتشان تقاضای پیام و رهنمود می کردند، و ضمنا برخی از درسهایم هم از رادیو و تلویزیون پخش می شد و مورد توجه قرار می گرفت، و اما بعدا معلوم شد همه این امور بر خلاف

میل آقای حاج سیداحمد خمینی است که در این رابطه ایشان نامه‌ای به من نوشتند. در این نامه بالصراحه عنوان نموده بود که باید من در کناری باشم و در مسائل اظهارنظر نکنم و یا لابد طبق میل آنان عمل نموده و کارهای آنان را توجیه نمایم، و اما اینکه حتی با پخش درسهای من هم مخالفت کرده بود چه هدفی داشت خدا می‌داند.
(پیوست شماره ۷۳)

س: فکر نمی‌کنید لازم بود بیشتر با امام ملاقات داشته باشید و کارها را با ایشان هماهنگ کنید؟
ج: یعنی من هر روز بلند شوم بروم تهران! همین اندازه را هم که می‌رفتم بعضی‌ها ناراحت بودند و پیش امام جوسازی می‌کردند. از یک طرف مرا انداخته بودند سر زبانها و توقعات مردم، از آن طرف گوش هم نمی‌دادند.

× × × پاورقی × × ×

۱- از اساتید با سابقه دانشگاه و از بستگان آیت‌الله منتظری.

◀ ارجاع مسائل فقهی و سیاسی از سوی امام خمینی (ره)

س: حضرت امام در مسائل سیاسی و اجرایی کشور ارجاعاتی را به حضرتعالی داشتند، همان‌گونه که در مسائل فقهی احتیاطات و بعضی مسائل مشخص فقهی را به حضرتعالی ارجاع فرموده بودند، اگر مواردی از آنها را در نظر دارید بفرمایید.
ج: البته چون فاصله زمانی زیاد شده بعضی از آنها در نظرم نیست ولی اجمالاً آنچه یادم هست یکی مساله شورای انقلاب بود، آن وقت که من برای شرکت در مجلس خبرگان در تهران بودم ایشان پیغام داده بودند که من هم در شورای انقلاب شرکت کنم، آن زمان ده‌یازده نفر از جمله آیت‌الله بهشتی، آقای هاشمی، آقای مهندس بازرگان و دیگران در شورای انقلاب بودند، و من به ایشان نوشتم چون در تهران به صورت موقت هستم و می‌خواهم برگردم به سراغ درس و بحثم، نمی‌توانم عضو باشم اما تا وقتی که در تهران باشم شرکت می‌کنم، به همین جهت تا وقتی که در تهران بودم در جلسات شورای انقلاب شرکت می‌کردم.
(پیوست شماره ۵۰)

مورد دیگر در مساله احتکار بود، فتوای ایشان در تحریر این است که فقط در همان پنج‌شش چیز یعنی گندم و جو و میوز و خرما و روغن و زیتون احتکار حرام است ولی نظر من مطلق بود، و من نظر خودم را پیش از اینکه کتاب ولایت فقیه چاپ شود به صورت جدا چاپ کرده بودم، ایشان آن را خوانده بودند، بعد حاج احمدآقا به من گفت -از آقای محمدی‌گیلانی هم شنیدم- که ایشان گفته بودند: «نظر ایشان از ما اوسع است و مجلس می‌تواند طبق نظر ایشان عمل کند»، واقع مطلب این است که ایشان خیلی خوش استعداد و خوش فکر و دقیق بودند اما ازحافظه خوبی برخوردار نبودند، این یک واقعیت است، من یادم هست آن وقت که ما پیش ایشان درس می‌خواندیم ایشان یک مبنایی داشتند و می‌گفتند، دوسه ماه بعد مبنای خودشان را فراموش می‌کردند، از طرف دیگر ایشان در این سن حوصله اینکه دوباره به مبنایی مراجعه کنند رانداشتند، مساله هم مورد ابتلا بود، چیزهایی در جامعه وجود دارد که الان جزو ضروریات زندگی مردم است و آن زمانها نبوده، مثلاً آیا می‌شود گفت روغن زیتون جزو ضروریات است ولی دارو جزو ضروریات نیست؟ بالاخره نظر من در باب احتکار اوسع بود و ایشان مجلس را به نظر من ارجاع داده بودند.

مورد دیگر در مساله تعزیرات بود، تعزیرات را می‌گویند به نظر حاکم شرع بستگی دارد، بعد اینها در مجلس مشکل داشتند که ما چه بکنیم آیا بنویسیم که هر حاکم شرعی هر کار دلش خواست بکند و هرگونه به نظرش آمد تعزیر کند؟ به این شکل یک نوع هرج و مرجی لازم می‌آید، از طرف

دیگر حاکم شرعهای ما اغلب مجتهد نبودند، به همین جهت خواسته بودند یک حدودی برای آن معین بکنند، این مساله را هم ایشان به من ارجاع داده بودند، مدتی آقای یزدی و دیگران برای تنظیم قانون آن پیش من می آمدند و از نظریات من در آن کمیسیون که مربوط به این کار بود نوشته هایی را در این زمینه تنظیم کردند، و نوشته و امضای مرا گرفتند.

باز در مناسک حج که مسائلی پیش آمده بود، آقای حاج سید جعفر کریمی به من گفتند: «ما این مسائل را از امام پرسیده ایم و ایشان گفته اند نظر شما را بپرسیم و هر چه نظر شما باشد بر طبق آن عمل کنیم».

یکی هم راجع به حکم مفسد فی الارض بود، که به نظر من نفس مفسد فی الارض بودن در حکم اعدام موضوعیت دارد و ایشان این را کافی نمی دانستند، به همین جهت گفته بودند این مساله را طبق فتوای فلانی عمل کنید، من عقیده ام این است که محارب هم از مصادیق مفسد است، منتها مفسد نه به این وسعت که هر کس هر کار خلافی کرد بگوییم مفسد فی الارض است، بلکه مفسد کسی است که به طور کلی وضع اجتماعی جامعه را به هم می زند، بالاخره در این مورد هم گفته بودند به فلانی مراجعه کنید.

اوایل انقلاب هم رسیدگی به اموال جزیره کیش را که می گفتند دارد حیف و میل می شود ایشان به من محول کردند، و همین باعث شد که مایک سفر به جزیره کیش برویم و بعد چند نفر را برای رسیدگی به کارهای آنجا گذاشتیم.

دیگر مساله تعیین قضات بود، که به طور کلی به من و آقای مشکینی واگذار کرده بودند، فقط آقای خلخالی را در اول انقلاب ایشان خودشان نصب کردند ولی بعدا که در مجلس خبرگان قانون اساسی بودیم و سراسر کشور به قاضی نیاز داشتند مرحوم امام آقای قدوسی را به عنوان دادستان انقلاب نصب کرده بودند و در رابطه با تعیین قضات فرموده بودند فلانی و آقای مشکینی هر کس را تعیین کردند کافی است، ما هم آقای مومن و آقای شرعی را مسئول شناسایی طلاب در قم قرار دادیم، اینها شناسایی می کردند و به ما می نوشتند که به نظر ما آقای فلانی برای این منصب صلاحیت دارد، ما هم بر اساس گواهی آنان حکم آنها را امضا می کردیم، بعد برای اینکه کار دقیق تر شود بنا شد از آنها امتحان بگیریم و آقای حاج شیخ یحیی سلطانی برای این کار معین شد تا اینکه بتدریج کار قضاوت سیستم مشخصی به خودش گرفت.

تعیین صلاحیت اعضای شورای عالی قضایی را هم امام به من محول کرده بودند، من پنج شش نفر از جمله آقای مشکینی، آقای سید جعفر کریمی، آقای فاضل لنکرانی و آقای خاتم یزدی را معین کرده بودم که قضاتی را که می خواهند برای عضویت در شورای عالی قضایی کاندیدا شوند امتحان کنند و در صورت قبولی می توانستند برای شرکت در این شورا کاندیدا بشوند و سایر قضات به آنها رای بدهند، چون طبق قانون رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور را امام نصب می کردند و سه نفر دیگر از میان قضات و بر اساس رای آنان مشخص می شدند و نتیجه هم از طریق رادیو و تلویزیون و مطبوعات اعلام می شد.

تعیین صلاحیت ائمه جمعه را هم به من ارجاع داده بودند، چون از همان اول روی تشکیل نماز جمعه من عنایت داشتم و تاکید داشتم که ایشان برای شهرستانهای مختلف امام جمعه نصب کنند، و ایشان فرمودند: «خود شما این کار را انجام بدهید»، من به ایشان عرض کردم «تعیین امام جمعه از شئون رهبری است و خود حضرتعالی اقدام فرمایید»، ولی بالاخره من از طرف ایشان تعیین می کردم.

مورد دیگر تعیین نماینده ولی فقیه در سپاه بود که این مساله هم از سوی ایشان به من محول شد، من اول آقای طاهری خرم آبادی را برای این کار معین کردم، بعد از مدتی ایشان آقای محمد رضا فاکر را به جای خودش معین کرده بود.

باز تعیین ائمه جمعه و قضات خارج از کشور را به من محول کرده بودند، که تا این آخر هم به عهده من بود، مثلا برای شیعیان افغانستان من از طرف ایشان امام جمعه و قاضی معین می کردم. مورد دیگر مساله عفو زندانیان بود، که برای این منظور از طرف من چهار نفر معین شده بودند: آقایان سید محمد ابطحی کاشانی، محمدی گیلانی، قاضی خرم آبادی و سید محمد موسوی بجنوردی، این چهار نفر افرادی را در زندانها داشتند که تحقیق می کردند و به آقایان گزارش

می شد که فلانی صلاحیت عفو دارد و اینها نتیجه را به من می نوشتند و من می نوشتم که از طرف حضرت آیت الله العظمی امام خمینی مورد عفو واقع شد، این کار خیلی مفید بود و بسیاری از افراد از همین طریق از زندان نجات پیدا کردند.

در مورد تعیین نمایندگان ولی فقیه در دانشگاهها هم با امام صحبت کرده بودند و امام گفته بودند من در این مسائل دخالت نمی کنم و به من ارجاع داده بودند، بعدا اعضای ستاد انقلاب فرهنگی آقایان دکتر عبدالکریم سروش و دکتر علی شریعتمداری و دونفر دیگر آمدند پیش من که شما برای دانشگاهها نماینده معین کنید و من این کار را انجام می دادم، بعد کم کم یک هیاتی را معین کردیم به عنوان هیات مرکزی که بر کار نمایندگان در دانشگاهها نظارت داشته باشند، آنها سه نفر بودند: آقای احمدجنتی، آقای عباس محفوظی و آقای محمدی گیلانی، و کم کم این جهت در دانشگاهها تثبیت شد، البته بعضی از نمایندگان موفق بودند بعضی هم نتوانستند کاری انجام دهند.

کار دیگر، تعیین شورای مدیریت حوزه علمیه قم بود، بدین صورت که من یک روز خدمت امام رفتم و به ایشان عرض کردم: «سابقا شما می فرمودید ما قدرت نداریم که حوزه را تنظیم کنیم ولی الان که قدرت دست شماست بجاست این کار انجام شود، حوزه یک مدیریت می خواهد یک نظمی می خواهد اینکه می گویند حوزه نظمش در بی نظمی است درست نیست»، ایشان فرمودند: «پیش آقای گلپایگانی بروید ایشان هم حاضر شوند». من رفتم منزل آیت الله گلپایگانی و جریان را مطرح کردم و گفتم امام فرموده اند که خدمت شما بیاییم، بالاخره بنا شد سه نفر را آیت الله گلپایگانی معین کنند، سه نفر را هم من از طرف امام معین کنم، آیت الله گلپایگانی سه نفر خودشان را معرفی کردند و ما قبول کردیم ولی سه نفر که من معین کرده بودم یکی از آنها آقای مشکینی بود که آیت الله گلپایگانی نپذیرفتند، بعد ایشان را عوض کردم که آیت الله گلپایگانی راضی بشوند، این سه نفر آقای دوزدوزانی، آقای راستی و آقای کریمی بودند و سه نفر آیت الله گلپایگانی آقایان صابری همدانی، افتخاری و طاهرشمس بودند، بعدا آقایان جامعه مدرسین نیز سه نفر ضمیمه کردند.

از جمله امور دیگری که مرحوم امام به من محول نمودند رسیدگی به شکایت ورثه مرحوم آقای حسین همدانیان در رابطه باموقوفات آن مرحوم بود که گفته می شد بر خلاف نظر آن مرحوم عمل می شود، و من پس از بررسی کامل نتیجه کار را طی نامه ای به ایشان نوشتم و نظر من مورد توجه ایشان قرار گرفت و آن را تایید کردند.
(پیوست شماره ۷۴)

پیوست شماره ۷۵: ارجاع حل مشکل تعزیرات توسط امام خمینی به معظم له در پاسخ پرسش فقهای شورای نگهبان، مورخه ۶۵/۷/۷

بسمه تعالی

محضر مبارک حضرت آیت الله منتظری دام ظلله العالی

با عرض سلام، در مورد حل مشکل تعزیرات که موضوع از طرف حضرت امام مدظلله العالی به حضرتعالی ارجاع شده بود-چنانکه حضورا نیز به عرض رسید- جمله ای که مرقوم فرموده بودید راهگشا نبود، چون اشکال عمده این بود که برحسب نظر حضرت امام تعیین تعزیرات در تخلف از احکام سلطانیه باید از طرف حاکم یا وکیل او باشد و چون باید قضیه رنگ قانون داشته باشد حتما باید از کانال مجلس و شورای نگهبان بگذرد و با سوابقی که در جریان آن قرار گرفتید در عمل کار دچار مشکل شد و امام بزرگوار تعیین تکلیف را به جنابعالی ارجاع فرمودند اما در آن مرقومه راه حلی ارائه نشده بود، لذا مقتضی است با توجه به همه جوانب کار که هم اشکال شرعی رفع شود و هم مجلس و شورای نگهبان بتوانند وظیفه شان را ایفا کنند، نظر صریح و روشن خود را اعلام فرمایید، با تشکر.

از طرف فقهای شورای نگهبان - احمد جنتی

باسمه تعالی

پس از سلام، هر چند تعیین مقدار تعزیر و مراتب آن شرعا به نظر حاکم محول شده است ولی آقایان محترم توجه دارید که اکثر حکام فعلی واجد شرایط قضاء و حکم نیستند و به علاوه بی تجربه و ناهماهنگ می باشند، و از طرفی تعطیل امور قضائی و تعزیرات موجب تضییع حقوق و هرج و مرج و بلکه اختلال نظام می شود، بنابراین لازم است بهترین و کم ضررترین راه انتخاب شود بدین طریق که کمیسیون قضائی مجلس شورا قوانین و مقرراتی را متناسب با جرمها با رعایت شرائط و امکانات خاطی و دفعات و مراتب جرم و مراتب تادیب از وعظ و توبیخ و تهدید و درجات تعزیر تنظیم نمایند و به تصویب مجلس شورا برسانند، و حضرات آقایان محترم اعضاء شورای نگهبان صحت و عدم مخالفت آنها را با موازین شرعیه و قانون اساسی از هر جهت غیر از جهت محول بودن به نظر حاکم بررسی و تایید نمایند، و در نتیجه به مقدار زیاد احکام صادره هماهنگ و جلو بسیاری از اشتباهات گرفته می شود، و در حقیقت آقایان حاکم، و قضات محاکم مجری می باشند.

والسلام علیکم و شکرالله سعیکم.

۶۵/۷/۷ - حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۷۶: ارجاع حکم مفسد فی الارض به نظر معظم له، مورخه ۶۶/۵/۹

حضرت آیت الله العظمی امام خمینی دام عزه
 اعدام شخص مفسد که در نظر مبارک مورد احتیاط است به نظر آیت الله منتظری جایز است، و این مساله در محاکم قضایی مورد احتیاج است. اگر اجازه می فرمایید در مراجع قضایی طبق نظر ایشان عمل شود. ادام الله عمرکم الشریف.
 عبدالکریم موسوی اردبیلی

باسمه تعالی

مجازید طبق نظر شریف ایشان عمل نمایید.

۶۶/۵/۹ - روح الله الموسوی الخمینی

پیوست شماره ۷۷: ارجاع پاسخگویی به برخی از مسائل قضایی در زمان جنگ توسط
 امام خمینی به معظم له، مورخه ۶۵/۲/۱۱

باسمه تعالی

محضر مقدس حضرت امام مدظله

برای حل مشکل جبهه موافقت فرمایید که:

۱ - سازمان قضائی نیروهای مسلح موظف است در زمان جنگ به جرائم در رابطه با جنگ از قبیل توطئه، جاسوسی، خیانت، کارشکنی، تمرد و آنچه لطمه برای جنگ و امنیت کشور داشته باشد طبق ضوابط شرعی و بدون رعایت تشریفات قانونی و آئین دادرسی رسیدگی نموده حکم قطعی صادر نماید.

۲ - شورای عالی قضایی موظف است در زمان جنگ در مراکز که شورای عالی دفاع پیشنهاد می نماید دادگاه زمان جنگ تشکیل دهد، دادرسی در این دادگاه یک مرحله ای و بدون تشریفات آئین دادرسی و مجازات بر طبق موازین شرعی و قوانین خواهد بود.

باسمه تعالی

خدمت حضرت آیت الله العظمی آقای منتظری دامت برکاته

حضرت امام مدظله فرمودند که به سئوالات بالا حضرت تعالی جواب فرمایید.

۶۵/۲/۱۱ - احمد خمینی

باسمه تعالی
شورای عالی قضائی دستور لازم را نسبت به دو فقره بالا صادر نمایند مع رعایه الاحتیاط فی
انتخاب الافراد.
حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۷۸: ارجاع تصمیم‌گیری درباره برخی از مسائل قضایی-اجرایی توسط
امام خمینی به معظم‌له به دنبال سؤال وزیر کشور وقت، مورخه ۱۳۶۵/۲/۲

بسمه تعالی
محضر مبارک رهبر عظیم‌الشان انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی
دام‌ظله‌العالی
با سلام و تحیات، با توجه به عنایت خاصی که در مورد عدم تضعیف قوه مجریه و حفظ حیثیت
مسئولان آن دارید و با توجه به اشکالاتی که بر خورده‌های قوه قضائیه با مسئولان اجرائی نموده،
مواردی خدمتتان پیشنهاد می‌گردد در صورتی که صلاح بدانید جهت اجرا به شورای محترم
عالی قضائی توصیه و امر فرمایید:
۱- با توجه به حساسیت نقش معاونین استاندار و بخشداران و شهرداران مراکز استانها احضار آنها
در دادگاه محل خدمت، عواقب سوئی به بار می‌آورد و آنها را از ادامه خدمت باز می‌دارد، پیشنهاد
می‌شود نامبردگان مانند فرمانداران و استانداران احضار آنها توسط دادسرای عمومی تهران انجام
گیرد.
۲- با توجه به نقش مهم استانداران که طبق قانون مسئول امنیت استان هستند، اطلاعات
خواسته شده در مورد پرونده‌های مطروحه در دادسراها در اختیار آنان قرار گیرد و جلب و یا
احضار مسئولان اجرائی استان با در جریان قرار دادن و هماهنگی آنان صورت گیرد.
۳- موارد مطروحه در دادگاه که مربوط به مسئولان اجرائی است حتی الامکان به طریقی غیر از
جلب و احضار حل و فصل نمایند، و در صورت احضار، کسانی متصدی پرونده باشند که در جریان
مسئولیتها و وظائف اجرائی باشند-مثلا شخص دادستان محترم عمومی تهران- تا از احضار بیجا و
یا سوء تفاهمات جلوگیری شود.
با آرزوی طول عمر و توفیق برای جنابعالی و پیروزی نهائی رزمندگان.
سید علی اکبر محتشمی، وزیر کشور

بسمه تعالی
جناب حجه الاسلام آقای محتشمی وزیر محترم کشور، حضرت امام فرمودند جنابعالی با آقای
نخست‌وزیر و ریاست محترم دیوانعالی کشور و آقای دادستان کل کشور جلسه‌ای در خدمت
حضرت آیت‌الله العظمی منتظری تشکیل داده و به آنچه در این جلسه رسیدید مورد قبول حضرت
امام مدظله‌العالی است.
احمد خمینی

پیوست شماره ۷۹: پیشنهاد تعیین اعضای شورای مدیریت حوزه علمیه قم توسط
حضرت آیت‌الله العظمی منتظری به حضرت امام خمینی و تایید معظم‌له،
مورخه ۵۹/۱۲/۵

باسمه تعالی
محضر مقدس آیت‌الله العظمی امام خمینی مدظله‌العالی
پس از سلام، همان‌گونه که خاطر شریف مستحضر است مدتی پیش حضوراً مسائل مربوط به
حوزه علمیه قم و لزوم ایجاد نظم و رسیدگی به اوضاع درسی و اخلاقی و جریانات داخلی آن به

عرض حضرتعالی رسید، و رهنمودهایی فرمودید و بنا شد برای انجام این مسئولیت شورائی از فضلاء مدرسین حوزه علمیه قم تشکیل شود. برحسب نظر حضرتعالی و مشورت و نظرخواهی از حضرت آیتالله العظمی آقای گلپایگانی شورائی مرکب از آقایان حجج اسلام: راستی، کریمی، طاهر شمس، دوزدوزانی، صابری و افتخاری دامت افاضاتهم تشکیل شد و قدمهای موثری تا حال برداشته‌اند، چنانچه رهنمودهای جدیدی دارید مرقوم فرمایید. ادام‌الله ظلکم الشریف.

حسینعلی منتظری

بسمه‌تعالی

شورای مزبور کارهایی را که می‌خواهند انجام دهند پس از نظرخواهی در امور مهمه از حضرت آیتالله گلپایگانی دامت برکاته مانعی ندارد، ان‌شاءالله موفق باشید.

۱۴۰۱/۲/۲۲ ع - روح‌الله الموسوی الخمینی

◀ تاسیس دانشگاه امام صادق (ع)

س: حضرتعالی پس از انقلاب در سال ۱۳۵۹ دانشگاه امام صادق (ع) را که می‌توان گفت نخستین قدم عملی در راه وحدت حوزه و دانشگاه بود تاسیس فرمودید، لطفاً بفرمایید هدف از تشکیل این دانشگاه در تهران چه بود، و در مورد چگونگی تشکیل و افرادی که از طرف شما برای هیات امنای آن مشخص شدند و وضعیت فعلی آن توضیحاتی بفرمایید.

ج: یک روز آقای حاج سید رحیم خانیان و آقای محمدعلی نوید و آقای مهدیان آمدند پیش من، من آقای خانیان را از زندان اوین می‌شناختم، آدم متعهد و اهل دعا و نماز شب بود، آقای نوید هم از رفقای مرحوم آقای مطهری بود من از آن زمان با ایشان آشنا بودم، آقای مطهری گاهی جلساتش را در منزل ایشان می‌گذاشت، اینها آمدند و گفتند ما یک زمینی داریم ده هزار متر، نبش خیابان طالقانی - ولی عصر، و دلمان می‌خواهد با این زمین یک کار اسلامی - فرهنگی انجام گیرد، ما این زمین را می‌گذاریم در اختیار شما و هرگونه که نظر شما باشد انجام می‌دهیم، و اوراق سهامش را که به منزله سند مالکیتش بود به من دادند، من به آقایان گفتم: «یکی از مسائل مهم و لازم پس از انقلاب ساختن کادر است برای سفارتخانه‌ها و خانه‌های فرهنگ در خارج به نحوی که هم به مسائل سیاسی آگاه باشند و هم به مسائل اسلامی، تا هم نماینده دولت اسلامی باشند و هم زبان‌گویای اسلام در خارج از کشور، پس بجاست در این مکان دانشگاهی بدین منظور تاسیس کنیم»، و بنا بود دانشگاه در آن مکان ساخته شود، و من برای هیات امنای آنجا افرادی از جمله آقای مشکینی، آقای مهدوی‌کنی، آقای امامی‌کاشانی، آقای امینی و آقای خامنه‌ای را معرفی کردم، آقای خانیان و آقای نوید و آقای مهدیان هم جزو هیات امنای بودند چون سرمایه اصلی مال آنها بود. بعد آمدند و گفتند برای دانشگاه محل ساخته‌ای را پیدا کردیم برنامه را در آنجا اجرا می‌کنیم و این زمین را به عنوان پشتوانه مالی آن قرار می‌دهیم، بالاخره با نامه‌ای که من نوشتم آقایان آن محل را در اختیار گرفتند (پیوست شماره ۸۰)، بعد صحبت شد که یک کارخانه نساجی هم در مشهد تاسیس کنند که پشتوانه مالی این کار باشد، آقای نوید خیلی این طرف و آن طرف رفت من هم به آنها کمک کردم، با وزارت صنایع تماس گرفتیم با آقای طبسی تماس گرفتیم تا بالاخره این کارخانه را که یک کارخانه مفصلی هم بود برای این منظور تاسیس کردند.

ما در ابتداء روی سیاست خارجی زیاد نظر داشتیم، چون در اوایل انقلاب می‌دیدیم افرادی که توسط وزارت خارجه یا جاهای دیگر به خارج فرستاده می‌شوند معمولاً با شئون اسلامی هماهنگ نیستند و عموماً همان نیروهای قبل از انقلاب بودند. عمده‌هدف ما از تاسیس دانشگاه امام صادق (ع) این بود که افرادی در این دانشگاه تربیت شوند که با زبانهای مختلف آشنایی داشته‌باشند و مبانی و مسائل اسلام را بدانند و با علوم جدید و مسائل روز دنیا هم آشنا شوند، به

همین خاطر در برنامه‌های آنها هم‌زبان و مسائل سیاسی و هم مسائل فلسفی و عقاید اسلامی برنامه‌ریزی شده بود، هدف ما این بود که این افراد با تربیت صحیح اسلامی تربیت شوند تا از آنها در سفارتخانه‌های مختلف جمهوری اسلامی، خانه‌های فرهنگ و کارهای تبلیغی خارج از کشور استفاده شود، خلاصه هدف ما این بود که اینها در حقیقت مبلغ اسلام در خارج از کشور باشند، روی همین اصل هم ما به آنها خیلی کمک کردیم، این تشکیلات یک اساسنامه‌ای داشت و در آن اساسنامه ریاست عالی به عهده من گذاشته شده است، من هم جزو هیات موسس بودم و هم ریاست عالی را داشتیم، آیت‌الله مهدوی‌کنی هم از طرف من برای ریاست آنجا منصوب شد. ضمناً وقتی که من در پاریس بودم مرحوم تولیت خدمت مرحوم امام آمده بود و اصرار داشت اموال خود را در اختیار ایشان قرار دهد و بعد معلوم شد شرکتی به نام «شرکت طاهر» تاسیس کرده و اموال خود را برای مصارف فرهنگی و خیرات در اختیار هیات‌امنائی آن قرار داده است، بعد ظاهراً بین هیات‌امنا و همسر مرحوم تولیت مناقشاتی پیدا شده بود و به راهنمایی آقای حاج سیدرحیم خانیان - که یکی از امنای جامعه‌الامام‌الصادق (ع) است - پیش من آمدند و اظهار کردند اموال در اختیار جامعه‌الامام‌الصادق (ع) قرار گیرد. در آن جلسه من این امر را قبول کردم و چیزی نوشتم (پیوست شماره ۸۱) ولی گفتم: «اولاً بجاست اموال تخمیس شود چون من بعید می‌دانم ایشان اموال را تخمیس کرده باشند و ثانیاً نظر مرحوم تولیت به کارهای فرهنگی در قم بود، باید اقلاً ده مدرسه در قم ساخته شود چون مدارس برای بچه‌ها در قم بسیار کم است»، آقایان هر دو شرط را پذیرفتند ولی بعد آقایان امیرحسینی نسبت به اموال ادعای وراثت کردند و شکایت نمودند و بالاخره نه خمسی داده شد و نه مدرسه‌ای در قم بنا شد، و من فعلاً از جریان امر اموال بکلی بی‌اطلاعم، البته می‌دانم که آقای مهدوی‌کنی باغ زنبیل‌آباد (سالاریه) را با وسعتی که داشت به قیمت خیلی نازل فروخته‌اند در صورتی که بجا بود اقلاً از من استفسار می‌شد. جای تعجب است که اخیراً در خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی (جلد ۱، صفحه ۲۸۵) ذکر شده که من خمس آن اموال را برداشته‌ام! در صورتی که این مطلبی است خلاف واقع، زیرا اموال عبارت بود از باغات و املاک و سه میلیون پوند در بانک لندن، و توجه نشده که من خمس اموال را از پولهای لندن برداشتم یا از باغات زنبیل‌آباد و سالاریه و املاک موجود؟! (پیوست شماره ۸۲)

◀ پیشنهاد تاسیس دانشکده قدس

من عنایت داشتم که دانشکده قدس هم به عنوان یک بخش از همین دانشگاه تاسیس شود و برای مسئولیت این بخش آقای دکتر فضل‌الله صلواتی را که فردی تحصیل کرده و از نیروهای مبارز سابقه‌دار در انقلاب بود پیشنهاد کردم، چون آقای یاسر عرفات چندین مرتبه برای من پیغام داده بود که ما جوانهای فلسطینی را برای تحصیل به کشورهای مختلف می‌فرستیم، بعضی از آنها به کشور رومانی و جاهای دیگر که کشورهای کمونیستی است می‌روند و از آنجا کمونیست‌بری می‌گردند، شما در ایران امکاناتی فراهم کنید که جوانهای فلسطینی به ایران بیایند و در ایران درس بخوانند و با تربیت اسلامی تربیت شوند، روی این اصل من اصرار داشتم که یک دانشکده به این منظور اختصاص داده شود ولی این موضوع عملی نشد.

◀ دانشکده پزشکی قم

س: گویا حضرت‌عالی در تاسیس دانشکده پزشکی قم هم نقش داشتید، در این رابطه هم اگر چیزی در خاطرتان هست بفرمایید.
ج: بله کلنگ آنجا را من به زمین زدم و به آقای محمد محمدی آهن فروش گفتم بیست میلیون تومان به آنجا کمک کرد، البته آن وقت بیست میلیون تومان خیلی ارزش داشت. درختهای

خیابانهای محل را نیز آقای حاج غلامعلی رستمی بنا به گفته من از نجف آباد آورد و در آنجا کاشتند.

س: آقای محمدی چه کسی بود؟

ج: ایشان یک مهندس بود اما در کار صادرات و واردات آهن کار می کرد، خیلی ثروتمند بود و خیلی هم آدم خیری بود، هر جامی گفתי احتیاج به پول هست کمک می کرد، وجوهات مالش را هم می داد، یک بار آمد حساب کرد شصت و سه میلیون تومان وجوهات داد، خودش می گفت: «من تمام اموال را حساب کرده ام به همه بچه هایم نیز به اندازه کفافشان داده ام و الان سیصد و هفتاد میلیون تومان سرمایه دارم که می خواهم در امور خیریه مصرف کنم». نظرش این بود که بیاید نزدیک امامزاده شاه جمال قم یک زمینی را برای آسایشگاه معلولین و سالمندان و افراد بیچاره بسازد، می گفت: «من پیرمرد هستم زحمت کشیده ام و این پولها را جمع کرده ام و می خواهم آخر عمرم یک خدمتی کرده باشم»، در مسائل اقتصادی هم وارد و متخصص بود، می گفت: «من رفته ام از خارج آهن تنی دویست و شش دلار وارد کرده ام ولی از طرف وزارت بازرگانی رفته اند تنی دویست و سی و نه دلار قرارداد بسته اند، من به آنها می گویم من متخصص این کار هستم، پول هم از شما نمی خواهم، حداقل با من که در این کار متخصص هستم مشورت می کردید نه اینکه یک نفر بی تجربه و ناوارد را بفرستید و این همه ارز مملکت را به جیب آنها بریزید»، خلاصه بر سر این مسائل و رقابتهایی که برخی افراد با او داشتند دادستانی را واداشتند که با او برخورد کرد، او هم ناراحت شد و همه چیزش را برداشت و رفت خارج، البته بعد هم از خود دادستانی گفتند اشتباه شده و سوء تفاهم بوده و حق با اوست، ولی خوب دیگر چه فایده ای داشت. ایشان حدود بیست میلیون تومان نیز برای کمک به مسجد مصلاقی قم (محل برگزاری نماز جمعه) داد، سه میلیون تومان برای بازسازی و توسعه مسجد امام حسن عسکری (ع) داد و کمکهای دیگری از این قبیل، و متأسفانه با بعضی از ندانم کاریها این قبیل افراد رنجیده خاطر می شوند.

◀ تاسیس مدارس تحت برنامه در حوزه علمیه قم

س: حضرتعالی پس از پیروزی انقلاب مدارس با برنامه منظم در حوزه علمیه قم برای تعلیم و تربیت طلاب تاسیس فرمودید، مدارس مثل مدرسه رسول اکرم (ص)، امام باقر (ع)، بعثت و مدرسه عالی تخصصی علوم اسلامی، لطفا بفرمایید چه ضرورتی را برای تاسیس این مدارس احساس می فرمودید؟

ج: ضرورت این بود که ما می خواستیم طلبه وقتش تلف نشود و درسهایی مثل تفسیر و تاریخ و حتی زبانهای خارجی که در حوزه معمول نبود و برای طلاب ضرورت داشت در این مدارس با برنامه آموزش داده شوند، در ابتدا یکی دو مدرسه بود بعد تعداد آنها به پنج شش مدرسه رسید، برنامه این بود که وقتی طلاب مقداری درس خواندند در رشته های تخصصی علوم اسلامی شرکت کنند تا در یک رشته از علوم اسلامی متخصص شوند، به شکلی که اگر ما یک مبلغ برای آفریقا و جاهای دیگر خواستیم طلاب آمادگی داشته باشند. من خودم وقتی که طلبه بودم چون راهنما نداشتم و برنامه درستی نبود عمرم خیلی تلف شد و الان چون توجه به این معنا داشتم می خواستم جوانهای مردم که به حوزه ها می آیند وقتشان تلف نشود و عمرشان بازدهی بیشتری داشته باشد، هدف میدان دادن به نیروهای انقلاب بود که پیش از انقلاب در حوزه ها مثل جاهای دیگر در اقلیت بودند، و ایجاد تحولی در آموزش و پرورش حوزه های علمیه بود، اما متأسفانه افرادی که به ضرورت این مسائل توجه نداشتند و یا مصالح و منافع خود را در خطر می دیدند با آن شروع به مخالفت کردند و دست به تفتین و جوسازی زدند. وزیر اطلاعات وقت در رسانه ها گفت که امام از این مدارس ناراحتند، در صورتی که این مدارس از بهترین مدارس حوزه بود و اگر ایشان ناراحت بودند خوب بود یک بار از من می پرسیدند که جریان این مدارس چیست! ولی بالاخره کردند آنچه کردند، جزاهم الله تعالی.

◀ تاسیس مرکز جهانی علوم اسلامی در مدرسه حجتیه

س: حضرتعالی برای تربیت طلاب خارج از کشور در حوزه علمیه قم هم اقداماتی فرموده‌اید، لطفاً بفرمایید در این زمینه چه کارهایی انجام دادید و مدرسه حجتیه که اکنون به طلاب خارجی اختصاص دارد آیا به پیشنهاد حضرتعالی بود و یا پیشنهاد متولیان مدرسه یعنی فرزندان مرحوم آیت‌الله حجت؟

ج: موسس این برنامه من بودم، نه تنها در ایران بلکه در خارج، مثلاً در ناپروبی آقای حاج سید مرتضی مرتضی از طرف من مدرسه تاسیس کرد و برای طلاب آنجا شهریه و مدرس می‌فرستادم، در سیرالئون مدرسه تاسیس کردم، در غنا هم آقای حاج سید محمدتقی طباطبایی از طرف من مسئول بود، آقای حاج شیخ حسن ابراهیمی هم از طرف من در مدرسه حجتیه بود، ریاست عالیّه تشکیلات مدرسه حجتیه با من بود، چند نفر هم به عنوان هیات امنا مشخص شده بودند، بعد که جریانات اخیر راه افتاد دیگر عملاً از بالا کارهای اینها را حل و فصل نمی‌کردند، این کارها هم که احتیاج به دلار و ارز و رفت‌وآمد به خارج داشت، آنها به من فشار آوردند که استعفا بدهم تا کارها درست شود و بالاخره هدف سلب اختیار من بود، من هم برای اینکه کار متوقف نشود نوشتم که هر چه هیات امنا تصویب کند من قبول دارم (پیوست شماره ۸۳). در ارتباط با مدرسه حجتیه متولی آن آقای حاج سید حسن حجت فرزند مرحوم آیت‌الله حجت با آقای ابراهیمی در کارهای مدرسه هماهنگی می‌کرد.

◀ تاسیس مرکز بزرگ اسلامی در کردستان

س: حضرتعالی برای تقویت فرهنگی و قطع روابط علمای اهل سنت ایران با مراکز خارج از کشور اقدام به تاسیس مرکز بزرگ اسلامی در کردستان فرمودید، آیا برای سایر مناطق سنی نشین کشور مثل بلوچستان و جاهای دیگر هم اقدام مشابهی انجام دادید؟

ج: برنامه این بود که علمای سنت برای درس خواندن و گذراندن مدارج عالی حوزوی به مصر، عربستان، پاکستان و جاهای دیگر می‌رفتند، و اینها بخصوص به دانشگاه مدینه که می‌رفتند افکار و هابیت به آنها القا می‌شد، من گفتم این یک واقعیتی است که ما حدود شش هفت میلیون سنی در ایران داریم، اینها را که نمی‌توانیم نادیده بگیریم، به اندازه یکی از کشورهای عربی در ایران سنی مذهب داریم، اینها وقتی می‌روند به خارج اولاً مقداری ارز از کشور بیرون می‌رود ثانیاً در آنجا اینها را می‌سازند وقتی برمی‌گردند می‌خواهند افکار و هابیگری را در ایران ترویج کنند، ما در همین جا دانشکده‌هایی برای آنها درست کنیم که علوم خودشان را به آنها آموزش بدهند، در ضمن نظرات فقهی شیعه هم برای آنها گفته شود که با نظرات شیعه آشنا شوند، و حتی من پیشنهاد کردم که اگر استاد هم کم دارند از کشورهای دیگر اساتیدی دعوت شوند که به آنها فقه خودشان را تعلیم بدهند، البته من این نظر را راجع به دانشگاه‌های خودمان هم داشتم که به جای اینکه دانشجوی بفرستیم برای تحصیل به لندن و آمریکا، از آنجاها اساتید برجسته را دعوت کنیم که برای تدریس به ایران بیایند.

بالاخره ما این را در کردستان راه انداختیم، مرحوم امام هم موافقت کردند و قرار شد بودجه آن را که سالی پنجاه شصت میلیون تومان می‌شود دولت بپردازد، ما با هزار زحمت این پول را از دولت وصول می‌کردیم و برای آنها می‌فرستادیم، آقای حاج آقا موسی موسوی نماینده من در آنجا بود، البته آنچه نظر ما بود نشد ولی بالاخره کارهای مفیدی در آنجا صورت گرفت، با علمای سنت ارتباط برقرار شد و برای کمک به طلبه‌های آنجا شهریه‌ای در نظر گرفته شد، در سیستان و بلوچستان و تربت جام و جاهای دیگر هم اقداماتی صورت گرفت.

◀ تاسیس مرکز فرهنگی در لندن

مورد دیگری که مناسب است در اینجا عنوان شود اینکه مدتها حجه الاسلام آقای فاضل هرندي نماينده من در اروپا بودند، به کمک من و تصدی ایشان یک کلیسا در لندن - که در معرض فروش بود - خریده شد برای اینکه کانون فرهنگیان و مرکز تجمع دانشجویان ایرانی در لندن باشد، و اینک در اختیار دانشجویان می باشد.

◀ تاسیس مرکز تربیت مدرس برای دانشگاهها

س: حضرتعالی در مدرسه دارالشفاء مرکزی برای تربیت استاد در دانشگاهها تاسیس فرمودید، لطفا راجع به جزئیات این مساله توضیح بفرمایید.

ج: نمایندگان که من در دانشگاهها داشتم - چون دانشکده های متعدد وجود داشت - برای تهیه استاد مناسب در زمینه های معارف اسلامی بامشکل مواجه بودند، برای تدریس در دانشگاهها به افراد باسواد و همه جانبه ای نیاز بود که باید یک سری معلومات دیگری هم به غیر از معلومات حوزه داشته باشند، لذا گفتم افرادی در حوزه برای این کار تربیت شوند و برای آنها متناسب با رشته هایی که می خواهند در دانشگاهها تدریس کنند کلاسهای گذاشته شود، روی این اصل این مرکز را تاسیس کردیم، اتفاقا همین دیروز آقای دکتر احمد احمدی (عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی و مسئول فعلی همین مرکز تربیت مدرس) آمده بود پیش من و می گفت من به شما بشارت بدهم که در میان روحانیونی که برای تدریس در دانشگاهها معرفی شده اند بهترین افرادشان همین افرادی هستند که از این مرکز فارغ التحصیل شده اند.

◀ بازسازی مدرسه دارالشفاء

س: راجع به چگونگی بازسازی و مخارج ساختمان دارالشفاء هم توضیحاتی بفرمایید.

ج: یک روز یک آقای آمد به من گفت ما یک زمین داریم هفت هزار متر طرف راه کاشان، ما این زمین را داده ایم به آقای حاج سیداحمد کلانتر به عنوان اینکه مدرسه بسازد، ایشان یک گوشه آن را گود برداشته و به همان شکل رها کرده است، برای ساختن امکاناتی ندارد، ما آمده ایم به شما پیشنهاد کنیم که این زمین در اختیار شما باشد و برای تاسیس مدرسه علمیه روی آن اقدامی انجام دهید، من گفتم ما که امکاناتی نداریم باید برای آن یک بانی پیدا کنیم، بعد به آقای حاج حسن آقا معینی نجف آبادی که در تهران است گفتم، به بعضی دیگر هم گفتم که آیا می توانند یک بانی پیدا کنند که بیاید و این زمین را بسازد چون آن وقت جاذبه قم زیاد بود، طلبه ها مراجعه می کردند و جا هم نداشتیم، بالاخره آقای معینی شخصی به نام آقای حاج یوسف زمردیان را پیدا کرده بود، ایشان گفته بود اگر فلانی جایی را تصمیم دارد بسازد من حاضر هستم مخارج آن را به عهده بگیرم.

یک روز آقای معینی آقای زمردیان را آوردند، ما با هم رفتیم سر زمین و ایشان هم حاضر شد که آنجا را بسازد، بعد از چند روز از طرف آقای کلانتر پیغام آوردند که این زمین در اختیار من است و شما حق ندارید این زمین را تصرف کنید، البته آقای کلانتر قبلا به من گفته بود که من می خواهم این زمین را بسازم و شما و آقای مشکینی را به عنوان هیأت امنای آن قرار دهم. بالاخره ما از آن زمین منصرف شدیم، بعد به ذهنمان آمد که مدرسه دارالشفاء را که به صورت نیمه مخروبه درآمده است بازسازی کنیم، آقای زمردیان را بردم و گفتم بیا این مدرسه را بساز، ایشان خیلی خوشحال شد و گفت اینجا از آنجا خیلی بهتر است اینجا در کنار حرم حضرت معصومه (س) و وسط شهر است، آنجا یک جای پرتی بود در بین راه کاشان - فکر می کنم هنوز هم روی آن زمین کاری صورت نگرفته است - زمین مدرسه دارالشفاء حدود دو هزار و پانصد متر بیشتر نبود و یک طرف آن خانه هایی بود که از قدیم آنجا بود، مرحوم آیت الله بروجردی هم یادم هست یک وقت می خواست آن خانه ها را بخرد و بیندازد جزو مدرسه ولی صاحبان آنها نفروختند،

بالاخره من به آقای زمردیان گفتم بلکه کم کم اسباب آن فراهم شود که خانه‌ها را هم بخریم، بتدریج ما شروع کردیم به خریدن خانه‌ها، خیلی صدمه خوردیم تا این خانه‌ها را خریدیم، بعضی حاضر به فروش نبودند بعضی مال چند نفر وارث یا وارث اندر وارث بود، بعضی پول زیادتر از معمول می‌خواستند، یک سیدی بود ما خانه او را خریده بودیم او تا این اواخر می‌گفت من وضع خوب نیست و ما به او کمک می‌کردیم، بالاخره با زحمتهای زیادی ما اینها را خریدیم، یادم هست یک خانه بود که آن را سه میلیون قیمت کرده بودند صاحب آن گفته بود که من پول نمی‌خواهم اینجا مسافرخانه است من یک مسافرخانه می‌خواهم، خودش رفته بود یک مسافرخانه را پسندیده بود آن طرف پل آهنچی گفته بود اگر این را برای من خریداری کردید من حاضرم خانام را به‌شما بدهم، آنجا را چهار میلیون قیمت کرده بودند بالاخره ما آنجا را خریدیم، دوباره گفته بود من مسافرخانه نمی‌خواهم پول می‌خواهم، به او گفته شد تو خودت گفتی من اینجا را می‌خواهم ما رفتیم خریدیم حالا می‌گویی نمی‌خواهم! بالاخره با پول، خانه او را خریداری کردیم، خلاصه هفت‌هشت تا خانه را با هزار زحمت خریداری کردیم، خیلی اوقات مرا گرفت، مرتب اینها را پیش من می‌آوردند و بعضی از آنها راموعظه می‌کردم، حدیث برایشان می‌خواندم، پول روی پولشان می‌گذاشتیم تا بالاخره راضی می‌شدند که خانه خود را بفروشند، واسطه این معاملات نیز حجه‌الاسلام آقای دیباجی بود، یک دفعه آقای زمردیان گفت ما اول فکر می‌کردیم که حدود چهل میلیون تومان خرج ساختمان اینجا می‌شود ولی تا حالا صد میلیون تومان خرج کرده‌ایم -البته چند سال پیش ایشان این حرف را می‌زد، بعدها خیلی بیش از اینها خرج شد- آقای زمردیان می‌گفت من نمی‌خواهم نامم جایی مطرح باشد من پول را می‌گذارم در دفتر شما و از طرف شما افرادی ساختمان اینجا را پیگیری کنند ولی عملاً ما همیشه از ایشان طلبکار بودیم پول را خرج این امور می‌کردیم بعد آقای حاج تقی رجائی (مسئول امور مالی دفتر) صورت می‌داد به ایشان که مثلاً یک میلیون دو میلیون خرج شده است. همچنین آقای زمردیان با تشویق من هفت میلیون و پانصد هزار تومان هم برای آهنگهای مدرسه معصومیه کمک کرد.

بالاخره من خیلی وقت صرف مدرسه دارالشفاء کردم، مهندسه‌های آنجا مرتب پیش من می‌آمدند هر کدام را به یک زبانی تشویق می‌کردم، عنایت داشتیم مدرسه دارالشفاء را از وجوهات نسا‌زیم، الان هم در حدود چهارده میلیون تومان برای پول خانه‌ها خودم را بدهکار می‌دانم که اجباراً از وجوه مصرف کرده‌ام و باید بانی پیدا کنیم و آن را پرداخت کنیم. من این حسینی‌ها شهدا را هم که محل درس و بحث‌هاست از وجوه نسا‌ختم، یکی از افراد خیر آمد ده میلیون تومان داد و گفت این هبه است در اختیار شماست به هر شکل که می‌خواهید مصرف کنید، با این پول من این حسینی‌ها را ساختم. آقای زمردیان در مورد مدرسه دارالشفاء گفته بود من فقط پول ساختمان را می‌دهم، پول زمین را اصلاً نمی‌دهم، لذا این خانه‌هایی که خریداری شد پول آن را من دادم، یعنی برای هر کدام بانیهایی پیدا می‌کردم، یک قسمت از آن را آقای حاج حسین واحد (عموی آقای حاج شیخ محمود واحد) که اهل نجف‌آباد بود داد (رحمه‌الله‌علیه).

س: سند این خانه‌ها به نام حضرت‌تعالی است یا به نام دیگری یا اینکه وقف است؟
 ج: سند این خانه‌ها به نام من است منتها نوشته شده که برای مدرسه دارالشفاء خریداری شده است، و بالاخره زمین دارالشفاء را که حدود دو هزار و پانصد متر بود به حدود هفت هزار متر رساندیم، جناب حجه‌الاسلام آقای حاج سید حسن دیباجی که واسطه معاملات زمینها بوده‌اند در جریانند که ما چقدر برای خرید آنها زحمت کشیده و وقت صرف کردیم.

◀ سر نوشت مدرسه دارالشفاء

و بالاخره مرکز تربیت مدرس برای دانشگاهها هم بر اساس ضرورتی که وجود داشت در این مدرسه شروع به کار نمود، یک روز آقای خامنه‌ای که آمده بود اینجا من راجع به رسمیت یافتن این مرکز از نظر شورای عالی انقلاب فرهنگی صحبت کردم، ایشان آن وقت علاوه بر ریاست جمهوری سمت ریاست شورای عالی انقلاب فرهنگی را هم به عهده داشت، گفت: «اینکه کاری ندارد، شما

آقای دکتر احمدی را بفرستید ما در شورای عالی انقلاب فرهنگی این را تصویب می‌کنیم»، چندروز بعد از آن، جریان برکناری من پیش آمد، بعد آقای دکتر احمدی رفته بود پیش آقای خامنه‌ای و ایشان گفته بود برو پیش امام و از ایشان سؤال کن -حالا نمی‌دانم از قبل برنامه‌ای بوده یا نه- ایشان رفته بود نزد مرحوم امام و راجع به برنامه‌های تدریس معارف در دارالشفاء سؤال کرده بود و امام در جواب مرقوم فرموده بودند:

«از این پس مدرسه دارالشفاء قم در صورت توافق شورای مدیریت حوزه علمیه قم زیر نظر شورای عالی انقلاب فرهنگی اداره گردد، و در صورت توافق حق لغو با شورای مدیریت قم می‌باشد. ان شاء الله موفق باشید. والسلام علیکم. روح الله الموسوی الخمینی ۶۸/۲/۱۹».

(پیوست شماره ۸۴)

بعد از این جریان آقای فاضل‌لنکرانی به نام شورای عالی مدیریت حوزه یک نامه به آقای وافی می‌نویسد که برحسب واگذاری امام ایشان متصدی قسمت تربیت مدرس شود (پیوست شماره ۸۵)، و یک نامه هم به آقای ملکا می‌نویسد که برحسب واگذاری امام ایشان با آقای صباحی ساختمان و تاسیسات و لوازم دارالشفاء را تحویل بگیرند (پیوست شماره ۸۶)، در صورتی که اولاً: چنانکه قبلاً گفته شد اسناد مدرسه دارالشفاء به نام من است و من شرعاً از محجورین که نیستم! و موسس تربیت مدرس نیز من بوده‌ام و پول بسیاری از لوازم را اعم از کتاب و ماشین و... من داده‌ام، و ثانیاً از سؤال آقای دکتر احمدی و جواب امام معلوم می‌شود ایشان نظر به ساختمان دارالشفاء نداشته‌اند بلکه نظرشان به تشکیلات تربیت مدرس بوده و آن را هم به شورای عالی انقلاب فرهنگی محول کرده‌اند نه به شورای مدیریت حوزه، از اینجمله معلوم می‌شود آقای فاضل نامه مرحوم امام را ندیده و تحت‌تاثیر جو ایجاد شده و شایعات، دو حکم مذکور را صادر کرده است.

البته یک بار آقای دکتر احمدی در مقام عذرخواهی می‌گفت این سنگ را به دست من در چاه انداختند، بعد خلاصه با زبان بی‌زبانی گفت: می‌گویند تافلانی اسمش هست این تشکیلات رسمی نمی‌شود! من هم برای مدرسه یک هیات امناء درست کردم و تولیت آن را به جناب حجه الاسلام آقای حاج شیخ صادق کاملان واگذار کردم (پیوستهای شماره ۸۷ و ۸۸) که فعلاً هم به همین شکل نیم‌بند باقی مانده است، ولی عملاً من هیچ‌کاره هستم و بدون نظر من و متولی آن هر نحو تصرفی انجام می‌شود، و آن روزی که آقای خامنه‌ای آمده بود قم و در دارالشفاء وارد شده بود پس از مراجعت ایشان آقای کاملان از قول آقای ملکا نقل کرد که از دفتر ایشان آقای محمدی گلپایگانی تلفن کرده است به آقای ملکاسرپرست مدرسه فیضیه که آقا فرموده‌اند نمایندگان فلانی را در مدرسه دارالشفاء راه ندهید! ایشان وقتی که به قم آمدند و در دارالشفاء وارد شدند -با اینکه اطلاعات و دادگاه ویژه ساخته ایشان دائماً مزاحم شاگردان درس من بودند و از بسیاری تعهد گرفتند که در درس من شرکت نکنند و جمعی از آنان به خاطر حمایت از من محکوم و زندانی شدند- مع ذلک من احتراماً و به خاطر رعایت مصالح روحانیت هیاتی را مرکب از آقایان رازینی، ایزدی، دری و احمد فرزندانم به ملاقات ایشان فرستادم ولی ایشان علاوه بر اینکه کسی را به عنوان بازدید نفرستاد -طبق گفته آقایان- دستور داده بود نماینده مرا در دارالشفاء راه ندهند، و پیداست این امور عادی نیست، لابد کسانی در این میان به دنبال جداکردن نیروها از یکدیگر و یا انتقامجوییهای عوامانه بوده‌اند.

و بالاخره مدرسه و لوازم آن عملاً در دست آنهاست ولی شرعاً مدرسه دارالشفاء مثل خانه من است و اقلاً خانه‌هایی را که من خریدم متعلق به من می‌باشد، و بدون اجازه من تصرف در آنها جایز نیست، اما هیچ وقت هم برای به دست آوردن آن یقه پاره نمی‌کنم و به دنبالش هم راه نمی‌افتم، من اگر همه هستی‌ام را هم بگیرند به دنبالش راه نمی‌افتم، نه به مال دنیا علاقه دارم و نه به مقام آن، اما تاریخ باید نوشته شود و حفظ شود.

شنیدم آقای امینی با آقای مسعودی یک بار رفته بودند نزد آقای زمردیان که برای کنگره شیخ مفید(ره) می‌خواستند از مدرسه دارالشفاء استفاده کنند، آقای زمردیان گفته بود آخر فلانی در اینجا حق دارد! آقای امینی گفته بود خوب ما بعداً با ایشان صحبت می‌کنیم، ولی آقای مسعودی گفته بود: «نخیر اصلاً تولیت آستانه مقدسه را رهبر به من داده است و اینجا هم جزو آستانه مقدسه است و باید زیر نظر من باشد!» در صورتی که اصل مدرسه حدود دو هزار و

پانصد متر بود و آن وقت هم زیر نظر آستانه نبود و من آن را با چه مشکلاتی به حدود هفت هزار متر رساندم. البته همان طور که قبلا هم عرض کردم این قبیل امور برای من مهم نیست آنچه مهم است عدم توجه آقایان به موازین شرعی و حقوق اشخاص است، البته کنگره شیخ مفید بعدا در جای دیگر تشکیل شد، و بالاخره جریان کار ساختمان مدرسه دارالشفاء و قسمت تربیت مدرس را من در یادداشتی نوشتم که به نظر مرحوم امام برسانند.

(پیوست شماره ۸۹)

◀ تولیت شرعی و قانونی دانشگاه امام صادق (ع)، دارالشفاء و...

س: حضرتعالی اکنون که قائم مقامی و مسئولیت رهبری را بر عهده ندارید آیا از نظارت شرعی بر تاسیسات دارالشفاء و دانشگاه امام صادق (ع) و تشکیلات مرکز جهانی علوم اسلامی (طلاب خارج از کشور) و مدرسه های رسول اکرم (ص) و امام باقر (ع) و بعثت که همه با همت حضرتعالی تاسیس شد و تولیت شرعی و قانونی آنها با حضرتعالی است منصرف شده اید و تولیت آن را به دیگران محول فرموده اید یا اینکه خود را متولی شرعی اینها می دانید؟

ج: آن روزها می گفتند «ما را از مدرسه بیرون رفتیم»، حالا هم «ما را از مدرسه بیرون رفتیم»! جریان چگونگی تاسیس و اهداف ایجاد اینها را من پیش از این گفتم، و عرض کردم که دانشگاه امام صادق (ع) از نظر حقوقی به ثبت رسیده و در اسناد آن رئیس و یکی از افراد هیات موسس آن من هستم، من برای اداره آنجا به آقای مهدوی کنی حکم دادم که کارهای آنجا را اداره کنند و افرادی را هم به عنوان هیات امنا معرفی کردم که یکی از آنها آقای خامنه ای بود، و هنگامی که ایشان رئیس جمهور بود آقای یزدی به جای ایشان در جلسات شرکت می کرد، یکی از مواد اساسنامه این تشکیلات این بود که جلسات هیات امنا در حضور ریاست عالی تشکیل شود که قبل از این حوادث معمولاً می آمدند قم و در منزل من جلسات تشکیل می شد، تا اینکه وقتی این حوادث اتفاق افتاد آقایان رفته بودند پیش آقای خامنه ای و جلسه ای تشکیل داده بودند، در این جلسه گفته بودند به آقای مهدوی اختیاراتی داده شود که دیگر لزومی نداشته باشد مرتب با هیات امنا جلسه تشکیل شود، چون طبق اساسنامه باید جلسات در حضور من تشکیل می شد ولی چون آمدن آنها به خانه من برای آنها محذور داشت این راه را مطرح کرده بودند که هیات امنا اختیاراتی به آقای مهدوی بدهند که خود ایشان دانشگاه را اداره کند، همچنین گفته بودند اگر از این راه نشود ما از راه دیگری مساله را درست می کنیم، لابد منظور این بوده که ما با اختیارات ولایت فقیه این قضیه را درست می کنیم یعنی آقای خامنه ای به عنوان ولی فقیه به آقای مهدوی اختیارات می دهند! آقای خانیان و آقای نوید که زمین خود را برای این منظور داده بودند و از بانیان اصلی این دانشگاه بودند و خودشان را مالک می دانستند خیلی اوقاتشان تلخ شده بود چون عملاً اینها را هم گذاشته بودند کنار، و آقای مهدوی اختیاردار شدند، و گفته بودند برای این کار از هیات امنا امضا بگیریم، از بعضی ها امضا گرفته بودند اما آن دونفر امضا نکرده بودند، آقای مهدوی فرستاده بود پیش من که حالا جریان به این شکل شده است شما این را امضا کنید که ما اختیاردار باشیم، من گفتم یعنی چه! این خلاف اساسنامه ای است که تنظیم شده، حالا من عنوان ندارم و به اصطلاح دارای مقام نیستم ولی این یک امر حقوقی است نه به عنوان مقام بلکه به عنوان شخص و این چه حرفی است که مطرح می شود، خلاصه واسطه چندبار رفت و آمد کرد و گفت آقای مهدوی هم به شما علاقه مند است اما باید کار دانشگاه بگردد، البته آقای مشکینی و آقای امامی کاشانی هم جزو هیات امنا بودند و در واقع ما اینها را در آنجا گذاشته بودیم، این رفت و آمدها در شرایطی بود که مرا تحت فشار قرار داده بودند، مقالات روزنامه ها و رجنامه و خاطرات سیاسی و غیر اینها در بورس بود، اینها هم فشار می آوردند که بالاخره دانشگاه نباید تعطیل شود، آمدن آقایان هم به خانه من عملاً غدغن شده بود، بالاخره هیات امنا یک چیزی خطاب به من نوشته بودند من هم زیر آن نوشتم: «آنچه که اکثریت هیات امنا تایید کنند مورد قبول اینجانب است»، بعد شنیدم که آقای مهدوی گفته بودند ما انتظار داشتیم ایشان ریاست عالی را هم محول می کردند! آقای زمردیان که واسطه قضیه بود گفته بود اینکه کاری ندارد، ما می خواهیم کارهای دانشگاه متوقف نشود، اگر یک مساله ای تصویب شد من می برم می دهم ایشان امضا کند. در واقع

من به عنوان رئیس هیات امنا امضا کردم که هر چه هیات امنا تایید کنند مورد تایید اینجانب است. بالاخره من هنوز قانونا و شرعا رئیس هیات امنا آنجا هستم و فعلا آقای مهدوی آنجا را اداره می کند، ولی عملا هیچ نحو دخالتی ندارم، و از جریانات آن هم بی اطلاعم.

و اما مدرسه حجتیه و مرکز جهانی علوم اسلامی هم تقریبا به همین شکل است که ریاست عالیه آن با من است، به آنجا خیلی امید داشتم که طلابی از خارج بیایند در اینجا تربیت شوند، وقتی ما می بینیم که مثلا پاپ در خصوص آفریقا یکصد و ده هزار مبلغ دارد که حقوق آنها برعهده واتیکان است، ما هم گفتیم که یک چنین مدرسه ای داشته باشیم و مدارسی هم در خارج تاسیس کنیم، که آقای حاج شیخ حسن ابراهیمی دنبال این قضیه بود، از جمله کارهایی که آقای ابراهیمی کرد این بود که در نجف آباد یک کارخانه ای را که مصادره کرده بودند ایشان حکم آن را از امام گرفت که پشتوانه این مرکز باشد، البته من خیلی دل خوشی از این کار نداشتم برای اینکه صاحب آن کارخانه را که فردی یهودی بود اعدام کردند و اموال او را مصادره کردند و این کار صحیح و خوشایندی نبود، برای اینکه در فقه ما هست که اگر کسی فرضا از ذمه خارج شود مال او از ذمه خارج نمی شود، و بادم هست که در مصادره آن آقای مومن و دادگاه عالی قم هم اشکال کرده بودند، ولی خوب این کار را کرده بودند، یکی دیگر از کارهایی که حاج شیخ حسن ابراهیمی کرد این بود که زمینهای زیادی را در مقابل بیمارستان شهید بهشتی قم خریداری کرد، اینها را به بیست و هفت میلیون تومان از بودجه مدرسه خرید، همچنین طلابی که از خارج می آمدند برای رفت و آمد نیاز به دلار و ارز داشتند که ما آن وقت با هماهنگی نخست وزیر و آقای میرحسین موسوی تهیه می کردیم. بعد که این جریانات پیش آمد گویا رفته بودند پیش آقای خامنه ای، حالا یا ایشان یا کسانی که در دفتر ایشان بوده اند، چنانکه نقل شد، گفته بودند: «اگر به اسم آقای منتظری و زیر نظر ایشان باشد ما این پولها و مخارج را نمی دهیم باید اسم فلانی نباشد!». بعد هیات امنا آنجا آقای محفوظی را که خودشان عضو بودند واسطه کرده بودند که بیایند با من صحبت کنند، آقای محفوظی آمد اینجا و گفت: «شما مسئولیت این تشکیلات را واگذار کنید، شما بنویسید اصلا من موسس این تشکیلات نبوده ام و ریاست عالیه اینجا را نداشته ام!». من گفتم: «آخر این چه حرفی است! من که همه کاره این تشکیلات بوده ام و ریاست عالیه اینجا را داشته ام، این چه حرف دروغی است که بنویسم!» گفت: «پس شما اینجا را محول کنید، چون اگر ارز نباشد اینجا می خوابد، اینجا باید پشتوانه و اعتبار دولت را داشته باشد و آنها هم گفته اند تا اسم فلانی هست ما همکاری نمی کنیم». آقای محفوظی گفت: «شما که از قائم مقامی رهبری استعفا داده اید از این مدرسه هم صرف نظر کنید!»، گفتم: «من چه استعفایی داده ام؟ کسی به من مقامی نداده بود که به او استعفا بدهم، خبرگان گواهی داده بودند که مردم بعد از امام خمینی به فلانی علاقه دارند، خوب مردم اگر علاقه دارند که این مقام هست و اگر علاقه ندارند که این مقام نیست، کسی مرا نصب نکرده بود که از آن استعفا بدهم، من نه استعفا داده ام و نه الان داعیه چیزی را دارم که دنبال آن بدم و اصلا مقامات دنیوی برای من بی ارزش است». این مطلب خیلی برای آقای محفوظی تازگی داشت، بعد از طرف هیات امنا یک نوشته آوردند و من زیر آن متن نوشتم: «آنچه اکثریت هیات امنا مرکز مذکور به مصلحت آن تشخیص دهند با حفظ استقلال و موقعیت آن مورد تایید اینجانب می باشد» (پیوست شماره ۸۳)، و این را هم برای این نوشتم که این تشکیلات متوقف نشود، البته آنها آن وقت به دنبال این هدف بودند که برای حل مشکل خودشان به صورت رسمی مرا از ریاست عالیه آنجا خلع کنند، بالاخره در اساسنامه این تشکیلات من هم موسس بودم و هم ریاست عالیه هیات امنا را داشتم و الان نیز مطابق قانون ریاست عالیه آنجا به عهده من می باشد.

اما مدرسه امام محمدباقر (ع) از نظر وقفنامه تولیتش با آقای حاج سید حسن دیباجی است فقط نظارتش با من است، من چندتا مدرسه در قم داشتم بعد که دیدم در این بحر آنها افتاد گفتم من اصلا دخالت نمی کنم هر کار خواستند بکنند و آنها را به آقای امینی تحویل دادم (پیوست شماره ۹۰)، با اینکه پایگاه انقلاب در قم همین مدارس بود. مدرسه رسول اکرم (ص) هم اصلا ملک من بود، پول آن را من دادم و سند آن هم به اسم من و آقای مشکینی بود.

◀ تاسیس دادگاه عالی

س: گویا حضرتعالی دادگاهی در قم تاسیس فرمودید به عنوان «دادگاه عالی» تا برخی از پرونده‌های سنگین از مراکز استانها و شهرستانها برای صدور حکم نهایی به این دادگاه فرستاده شود، انگیزه و هدف از تشکیل این دادگاه را بفرمایید.

ج: این جمله معروف است که می‌گویند «مهم‌تر از انقلاب نگهداری از آن است»، آنها که می‌خواهند انقلابی را به ثمر برسانند از قبل نیروها و برنامه‌هایی را برای پس از پیروزی تدارک می‌بینند، سازندگی پس از انقلاب خیلی مهم است اما ما به عنوان روحانیت برای این مرحله برنامه و نیرویی را آماده نکرده بودیم، انقلاب اسلامی به سرعت پیروز شد و عظمت انقلاب همه را غافلگیر کرده بود، تشکیلات قضایی هم یک‌بخش عمده از کارهای پس از پیروزی انقلاب بود. من بارها این مطلب را گفته‌ام که وقتی انقلاب ما به پیروزی رسید ما حداقل هزار نفر قاضی مجتهد عادل و مهم‌تر از آن عاقل لازم داشتیم که تشکیلات قضایی آن زمان را اداره کند و متأسفانه با این خصوصیات ده نفر هم آماده‌ناشتیم، کسانی که از روی شرع و عقل و منطق مشکلات را حل کنند و دچار عوام‌زدگی هم نباشند.

تنها در آن اوایل انقلاب مرحوم امام به آقای خلخالی یک حکم قضاوت داده بودند ولی تنها آقای خلخالی که نمی‌توانست به همه آن پرونده‌ها رسیدگی کند، و نحوه کار ایشان هم بی‌اشکال نبود. بعد از مدتی مرحوم آقای قدوسی را به عنوان دادستان کل انقلاب معین فرمودند، ایشان هم رفته بود بعضی از مسائل را به صورت کلی از امام پرسیده بود، یک نمونه از آن را که من دیدم یازده مساله بود در ارتباط با بعضی از جرمهای قضایی که حکم فلان جرم و فلان جرم چیست و امام به طور کلی به آن جواب داده بودند و بعد آقای قدوسی همان صفحه کاغذ را کپی گرفته بود و به دست قضاوت داده بودند که طبق آن عمل کنند، این پرسش و پاسخها خیلی کلی و متشابه بود، هر قاضی طبق برداشت و نظر خود به یک شکل حکم می‌کرد، قضاوت بسیار بی‌تجربه بودند، مثلاً یک پرونده را پیش من آوردند که قاضی زیر آن نوشته بود: «بسم‌الله الرحمن الرحیم، اعدام» حالا برای چی اعدام! چه کسی اعدام؟! اینکه علت و دلیل حکم را بنویسد به جای خود، حتی اسم متهم را ننوشته بود، فقط خودش زیر آن امضا کرده بود، خوب با این حکم می‌شود هر کس را گرفت اعدام کرد! خلاصه وضع قضایی به این شکل بود، افراد را تندتند می‌گرفتند و هر کسی را که می‌گرفتند بعضی افراد و جریانها تظاهرات و سروصدا می‌کردند که اعدام باید گردد!

آقای حاج سید جعفر کریمی به من می‌گفت من یک پرونده را دیدم که یک قاضی به او شش ماه زندان داده بود و پرونده مشابه آن را دیدم که قاضی دیگر آن را به اعدام محکوم کرده بود. ناهماهنگی تا این حد بود!

من یک وقت در همان زمانها در اطراف نجف‌آباد بودم آمدند به من گفتند دونه حکم اعدام آنها صادر شده است، یکی دختر خواهر آقای حاج تقی رجایی، دختر سیزده ساله‌ای که من خانواده او را به خوبی می‌شناختم و از افراد متدین نجف‌آباد بودند، و دیگر آقای لسانی که با مرحوم محمد ما خیلی رفیق بود و از افراد فعال انقلابی بود، گفتند مجاهدین خلق اینها را تحت‌تاثیر قرار داده‌اند و با آنها همکاری داشته‌اند و لذا به اعدام محکوم شده‌اند.

من این نکته را همین جا بگویم که یکی از کارهایی که باید پس از پیروزی انقلاب می‌شد این بود که افرادی می‌بایست این نیروهای انقلابی را جمع و جور و آنها را راهنمایی می‌کردند. مجاهدین خلق به صورت تشکیلاتی این افراد را شناسایی و جذب می‌کردند، ماهیت مجاهدین خلق بخصوص سران آنها برای مردم روشن نشده بود، مردم به آنها حسن نظر داشتند و جوانها فریب شعارهای فریبنده آنها را می‌خوردند، ولذا در ارتباط با افرادی که در رابطه با آنها دستگیر و بازداشت می‌شدند باید خیلی پخته و عاقلانه برخورد می‌شد، آنها همان طور که از روی احساسات به طرف مجاهدین رفته بودند اگر برخورد درست با آنها می‌شد خیلی زود هم برمی‌گشتند.

بالاخره آمدند گفتند این دونه محکوم به اعدام شده‌اند، گفتم جرم اینها چه بوده؟ گفتند به آن دختر سیزده ساله در زندان گفته‌اند: «مگر امام راقبول نداری که این حرفها را می‌زنی؟» و او

هم روی همان غرور نوجوانی گفته بوده: «نه، من امام را هم قبول ندارم»، خوب در جدل و جر و بحث این حرفها پیش می‌آید. یک روز من به مرحوم امام گفتم: «اگر فرضا کسی بگوید من از مسعود رجوی خوشم می‌آید و از آخوند جماعت حتی آقای خمینی خوشم نمی‌آید ولی با سیاست کار ندارم و می‌خواهم به کسب و کار مشغول باشم، و می‌دانیم راست می‌گوید آیا باید او را زندانی کرد؟!» ایشان فرمودند: «نه، چرا او را زندانی کنیم؟» و بالاخره از من انتظار داشتند که برای پیشگیری از اعدام آن دونفر اقدامی انجام دهم، من فکر نمی‌کردم که آنها را به همان زودی بخواهند اعدام کنند، چون در زمان سابق اگر کسی را می‌خواستند اعدام کنند، دادگاه اول، دادگاه دوم، حق فرجام‌خواهی، دیوان عالی کشور و گاهی تا شخص شاه امضا نمی‌کرد کسی را اعدام نمی‌کردند. در ذهن من این بود که فرصت هست و مابعدا مساله را پیگیری می‌کنیم، فردای همان روز آمدند گفتند: «آن دونفر را دیشب اعدام کرده‌اند!» من خیلی تعجب کردم، خدا شاهد است همان طور خشکم زد! جاهای دیگر هم مانند این موارد بود و ما کم و بیش از آن اطلاع پیدا می‌کردیم. من احساس تکلیف کردم و بلافاصله بلند شدم رفتم تهران خدمت امام عرض کردم: «آقا این وضع خیلی بد است تندتند دارند اعدام می‌کنند، هر کس به عنوان قاضی در یک گوشه‌ای دارد حکم اعدام صادر می‌کند، اجازه بدهید ما در قم یک دادگاه عالی تشکیل بدهیم و پرونده‌هایی که در آن حکم اعدام است به این دادگاه ارجاع داده شود و تصمیم نهایی در این دادگاه گرفته شود»، امام فرمودند: «خوب شما این کار را بکنید». آن موقع دادستان کل کشور مرحوم آیت‌الله ربانی‌املشی بود، من با ایشان صحبت کردم ایشان قبول کرد، بعد با آیت‌الله آقای موسوی اردبیلی که آن موقع رئیس شورای عالی قضایی بود صحبت کردم - شورای عالی قضایی مرکب از پنج نفر بود: رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور که از سوی امام منصوب می‌شدند و سه نفر دیگر هم با انتخاب قضات زیر نظر من معین می‌شدند - آقای موسوی اردبیلی گفت: «آخر چطور یک پرونده‌ای را که یک قاضی در مورد آن حکم کرده بدهیم به دست یک قاضی دیگر درباره آن حکم کند؟»، چون در بین فقها این مساله مطرح است که اگر یک قاضی راجع به مساله‌ای حکم کرد قاضی دیگر نمی‌تواند آن را نقض کند یا حکم دیگری درباره آن بدهد، من گفتم: «این حکم در مورد قاضی مجتهد عادل عاقل کارگشته است، نه این قضایه‌های ما که از روی ناچاری برای رتق و فتق کارهای قضایی به این طرف و آن طرف فرستاده‌ایم»، خلاصه ایشان مشککش بود که این مساله را بپذیرد تا اینکه من آمدم قم و منتظر موافقت ایشان ماندم، چند روز بعد ایشان آمدند منزل ما و گفتند می‌خواهم با آقای کرمی دادستان قم راجع به بعضی از پرونده‌ها صحبت کنم، از دفتر ما زنگ زدند و آقای کرمی آمد در منزل من و ما برای استراحت رفتیم به معصومه کهک (امام‌زاده‌ای در چند فرسخی قم)، آقای موسوی اردبیلی و آقای کرمی در منزل ماندند، بعد از چندساعتی آقای اردبیلی آمد معصومه کهک و با ناراحتی گفت: «ای وای، ای وای! فاجعه است!» گفتم چطور؟ گفت: «آقای کرمی در ضمن گزارش کار پرونده‌ها پرونده پسر دکتر شریعت را خواند که او را اعدام کرده بودند، این بچه شانزده هفده ساله از افراد تند انقلابی بود که جزو مجاهدین خلق و این گروه‌ها هم نبوده، او یک دفترچه خاطرات داشته که هر روز خاطرات خود را در آن نوشته، مثلا نوشته امروز فلان جافلان کار شده و این اشکال به آن وارد است، و روی فهم خودش انتقاد و اشکالهایی به کارهای حکومت داشته، خلاصه این دفترچه به دست تشکیلات قضایی می‌افتد و به خاطر نوشتن همین خاطره‌ها او را اعدام کرده‌اند!» آقای موسوی اردبیلی می‌گفت سر من سوت کشید! بالاخره ایشان گفت: «بله برای رای نهایی در مورد اعدامها لازم است یک دادگاه عالی تشکیل شود». ما با هماهنگی قوه قضائیه دادگاه عالی را تشکیل دادیم که اعضای آن از علمای سطح بالایی بودند و به همه جا اعلام شد که از این به بعد پرونده‌هایی را که اعدامی دارد به این دادگاه ارجاع بدهند، حقوقی هم به اعضای دادگاه عالی داده نمی‌شد و فقط من گاهی کمک مختصری می‌کردم.

مشکل مصادره‌ها هم یکی دیگر از مشکلات اوایل انقلاب بود، بعضی اموال مصادره می‌شد که نباید مصادره می‌شد، خیلی اموال مصادره‌ای حیف و میل می‌شد، آقای قاضی خرم‌آبادی به نقل از یکی از قضات می‌گفت: «اموال خانواده ضرغامی‌ها را می‌خواستند مصادره کنند هر چه بررسی کردند که راهی برای مصادره آن پیدا کنند پیدا نشد، چون همه اموال از اجدادشان به آنها به ارث رسیده بود، بالاخره در پشت پنجم آنها یک یهودی پیدا کردند و گفتند تحت این عنوان اموال آنها را

مصادره کنید و من نپذیرفتم، ولی بالاخره اموال آنان مصادره شد». به چه ملاکی؟ نمی دانم. بعد ما گفتیم پرونده های مصادره ها هم زیر نظر و با تایید این دادگاه انجام شود، (پیوست شماره ۹۱) البته در همان زمان رئیس یکی از این بنیادها برای ما پیغام داده و از این کار ابراز ناراحتی می نمود ولی ما با مرحوم امام صحبت کردیم و بنا شد که روی این مسائل یک کنترلی انجام بگیرد. (پیوستهای شماره ۹۲ الی ۹۵)

◀ هیات عفو و تعیین نماینده برای رسیدگی به امور زندانیان

س: حضرتعالی گویا برای بررسی امور زندانها و رسیدگی به مشکلات زندانیان هم نمایندگانی به زندانها می فرستادید، در این ارتباط هم بجاست توضیح بیشتری بفرمایید.

ج: مشکلات زندانها هم یکی از مشکلات ما در اوایل انقلاب بود و سروصدهایی را ایجاد کرده بود، مرحوم امام چند نفر را فرستاده بودند که بروند راجع به امور زندانیان تحقیقاتی را انجام بدهند از جمله آنها آیت الله سید جعفر کریمی بود، یک روز ایشان آمد به من گفت: «ما رفته ایم در زندان حصارک (یا قزل حصار) نزدیک مردآباد در آنجا دیدیم جلوی یک اطاق یک گلیم و پتوی سیاه زده اند و داخل آن به قدری تاریک است که روز و شب تشخیص داده نمی شود و حدود ده نفر را در آن زندانی کرده اند»، بعد گفت: «رفتیم به یک دختر برخورد کردیم که نجاست خودش را می خورد، از بس اذیتش کرده بودند دیوانه شده بود و باز او را در زندان نگه داشته بودند!». من از این قضایا خیلی متاثر شدم، رفتم خدمت امام به ایشان عرض کردم: «آقا امروز آمده ام بر خلاف روزهای دیگر حضرتعالی را ناراحت کنم و مطالب ناراحت کننده ای را بگویم! در زندانهای ما دختر دیوانه را به عنوان زندانی سیاسی نگه داشته اند، یک فکری برای این مسائل بکنید آخر این چه جور زندانهایی است در جمهوری اسلامی!»، بعد به امام گفتم: «البته کسانی که پارتی داشته باشند وضع آنها به این جاها نمی کشد، مثلا - برحسب منقول - مریم اسدی که عضو موثر مجاهدین بوده و نوه مرحوم آیت الله آقای سید محمدتقی خوانساری است و دویست سیصد نفر را جذب مجاهدین کرده است چون او نوه آقای خوانساری بوده به آقای آیت الله حاج شیخ محمدعلی اراکی متوسل شده اند و ایشان به شما متوسل شده و شما فرموده اید او را آزاد کنند، اما دویست سیصد نفر دختر را که او جذب کرده و به آنها اعلامیه داده و بعضی از آنها فقط یک اعلامیه خوانده اند آنجا نگه داشته اند، و بعضی از آنها دیوانه شده اند». احمد آقا فرزند امام هم در آن جلسه حضور داشت، من با ناراحتی این مسائل را به امام گفتم، امام فرمودند: «خیلی خوب شما یک هیاتی را مشخص بکنید که بررسی کنند اگر نماینده اطلاعات و رئیس زندان و نماینده دادستانی تایید کردند که فردی صلاحیت عفو دارد شما از طرف من او را مورد عفو قرار بدهید»، گفتم: «من این مسئولیت را قبول می کنم به یک شرط و آن اینکه اگر گفتند فلانی دارد تندتند افراد را آزاد می کند شما مبدا یک چیزی در بین جمعیت بگویید یا بنویسید، شما اگر نظری و مطلبی دارید به خودم بفرمایید»، ایشان پذیرفتند، چون من می دانستم افرادی که تند هستند می روند خدمت امام و یک حرفهایی را می زنند و بسا ایشان در سخنرانی خودشان چیزی بگویند، چنانکه اتفاق افتاد. بعد من چهار نفر را به عنوان هیات عفو مشخص کردم، آقای محمدی گیلانی که خودش قاضی القضاات اوین بود، آقای ابطحی کاشانی، آقای قاضی خرم آبادی و آقای سید محمد موسوی بجنوردی، بعد افرادی را مامی فرستادیم در زندانها - از جمله آقای شیخ حسینعلی انصاری و آقای محمدی یزدی و آقای سید رحیم خلخالی - که با زندانیان صحبت کنند و آنان را راهنمایی کنند و حرفهای آنها را گوش کنند، بعد اگر تشخیص می دادند که افرادی متنبه و آگاه شده اند می آمدند با رئیس زندان و نماینده اطلاعات و دادستانی هماهنگ می کردند و بعد به آن چهار نفر هیات عفو گزارش می شد و بعد طی نامه ای هیات عفو اسامی آنها را برای من می فرستاد و من از طرف رهبر انقلاب با عفو آنها موافقت می کردم.

یک وقت آقای محمدی گیلانی به من گفت: «من آن وقت که در اوین بودم و شما دادگاه عالی را تشکیل دادید ناراحت شدم که چگونه پرونده ای که ما در آن نظر داده ایم ارجاع شود به کسانی که بسا در حد شاگردان ما هستند، ولی حالا می فهمم حق با شما بوده است، بسا کسانی که ما در آنجا حکم اعدام داده بودیم و دادگاه عالی حکم ما را نقض کرده بود الان داریم آنها را عفو

می‌کنیم، حداقل شش هزار نفر که قبلاً حکم اعدام داشتند ما الان آنها را عفو کرده‌ایم و یقین هم داریم که اینها هیچ جا به اسلام و انقلاب ضربه نمی‌زنند».

پیوست شماره ۹۶: تعیین نماینده برای بررسی اوضاع دادستانیها و زندانهای کشور، مورخه ۶۵/۴/۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب مستطاب حجه الاسلام آقای حاج شیخ حسینعلی انصاری نجف‌آبادی دامت‌افاضاته پس از سلام، چون جنابعالی با اوضاع دادستانیها و زندانهای کشور تا اندازه‌ای آشنا شده‌اید و مورد اعتماد اینجانب نیز می‌باشید مقتضی است کمافی‌السابق از دادستانیها و زندانهای کشور متناوباً بازدید کنید و ضمن تشکر و تقدیر از افراد خدمتگزار چنانچه خدای ناکرده در بازجوئیها و برخورد با متهمین و یا زندانیان و یا ملاقاتیهای آنان با اموری که مخالف موازین شرع مبین و یا مقررات جمهوری اسلامی و یا اخلاق اسلامی است مواجه شدید به متصدیان تذکر دهید، و حتی المقدور نسبت به رفاه زندانیان و برخورد صحیح و انسانی با آنان سفارش کنید و درارشاد و راهنمایی و نصیحت زندانیان و پاسخ‌دادن به مشکلات دینی و یا سیاسی آنان کوشش فرمایید و خواسته‌های مشروع آنان را به اینجانب برسانید.

ان‌شاءالله آقایان محترم دادستانها و بازجوها و متصدیان زندانها با جنابعالی از هیچ نحو همکاری دریغ نمی‌فرمایند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته
حسینعلی منتظری

پیوست شماره ۹۷: گزارش یکی از نمایندگان آیت‌الله العظمی منتظری در زندانها به امام خمینی پیرامون برخی از مشکلات زندانیان

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک نائب‌الامام و امام‌الامه و قائدها‌الاعظم حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی دام‌ظله‌العالی

پس از ابلاغ سلام، حسب امر مطاع قائم‌مقام رهبری آیت‌الله العظمی منتظری حفظه‌الله مبنی بر بازدید بعضی زندانها از لحاظ رفتار و گفتار مسئولین محترم زندانها با زندانیان و خورد و خوراک ایشان و بطور کلی سرکشی به زندانها و گوش‌دادن به صحبت‌های آنان، در تاریخ ۶۶/۸/۲۱ حقیقاً با بعضی از آقایان مورد اعتماد ایشان به زندانها و بازداشتگاههای مرکز استان یزد، شهر بابک، سیرجان، بندرعباس، جیرفت و بالاخره زندان شهرستان بیرجند سرکشی کردیم و نتیجه را بطور خلاصه به اطلاع ایشان رساندیم، چون آیت‌الله منتظری دام‌بقائه مایل بودند که به عرض حضرتعالی برسد ولو مستحضر هستید با عرض معذرت مزاحم وقت شریفتان شدیم. با توجه به اینکه به زندانیان تذکر داده‌می‌شد که خدای ناکرده خلاف دیگری مرتکب نشوید آنچه می‌گویید نسبت به مسئولین محترم خلاف‌واقع و دروغ نباشد که در این صورت خود تعزیر دارد، در عین حال تعدادی از زندانیان ایرانی و غیر ایرانی که به اندازه کف دست موی سرشان ریخته و دست و پا و انگشت شکسته و دندان‌کنده و کسانی که آثاری بر بدن آنها بود دیده می‌شد، و زنی که اهل مشهد بود می‌گفت در ماه رمضان امسال دستگیر شده و او را زدند تا سقط کرده و دو مورد هم ادعا می‌کردند که آنان را زدند تا فوت کردند، و اینها در بین زندانیان عادی بندرعباس، سیرجان و غیره دیده می‌شد که می‌گفتند آثار باقیمانده بر اثر زدن با کابل برق و لگد و سوزاندن با فندک و

به ماشین بستن و سوزاندن با نفت و گازوئیل است و یکی از زندانیان می‌گفت با چوب گازوئیلی عورتش را سوزاندند. ضمناً بعضی ادعا می‌کردند مدارک تایید شده پزشکی جزو پرونده است و بعضی هم برای اثبات و پیگیری آن مشخصات خود را ذکر نمودند. محمود محمدی یزدی

پیوست شماره ۹۸: ترمیم اعضای هیات عفو زندانیان به نمایندگی از سوی امام خمینی، مورخه ۱۳۶۵/۲/۲۲

بسم الله الرحمن الرحيم
جناب مستطاب حجه الاسلام والمسلمین آقای حاج سید محمد بجنوردی عضو محترم شورای عالی قضائی دامت افاضاته
پس از سلام، نظر به اهمیت مساله عفو زندانیان مستحق عفو و احاله آن از طرف حضرت امام مدظله به اینجانب، مقتضی است جنابعالی به عنوان عضویت در هیات عفو منصوب از طرف معظم له با آقایان محترم هیات عفو همکاری فرمایید.
شکرالله سعی الجمیع.
۶۵/۲/۲۲ - حسینعلی منتظری

◀ طرح برخی از مسائل انتقادی و نصیحت آمیز در سخنرانیها

س: سؤال دیگری که مطرح است اینکه حضرتعالی در زمان قائم مقامی نوعاً سخنرانیهایی داشتید که جنبه انتقادی و نصیحت آمیز نسبت به مسائل و مسئولین کشور داشت، در آن زمان چه احساسی داشتید؟ بعضی افراد این گونه صحبتها را موجب تضعیف نظام می دانستند. نظر حضرتعالی چگونه بود؟

ج: واقع مساله این است که در آن زمان افراد زیادی با من ملاقات داشتند، بسیاری از مسئولین کشور که جرات نمی کردند برخی مسائل را پیش امام مطرح کنند با من مطرح می کردند، واقعیات قضایا به من گزارش می شد، از سپاه و ارتش و از وزارتخانه ها می آمدند اشکالات را می گفتند، خود مردم می آمدند مشکلاتشان را می گفتند، علاوه بر اینها ما نامه های زیادی داشتیم که من به آقای حاج آقا مرتضی منتظری - داماد من که در آن زمان مسئول بخش نامه ها در دفتر بود و هنوز هم هست - گفته بودم هر چه نامه هست بدهید به من بخوانم، حتی نامه فحش هم اگر هست بدهید من بخوانم، برای اینکه خیلی از فحشها هم بیانگر بعضی دردها در جامعه است، شاید روزی دو ساعت و بعضی اوقات بیشتر و قتم را صرف خواندن نامه ها می کردم. یک وقت به مرحوم امام گفتم: «آقا من این نامه های مردم را می خوانم»، ایشان گفتند: «ما هم اطلاع داریم»، گفتم: «یعنی شما نامه ها را می خوانید؟» امام گفتند: «خیر، گزارش می دهند به ما و می گویند که مثلاً امروز دوپست نامه داشتید، پنجاه مورد آن استفتاء بوده، بیست مورد آن فحش بوده، سی مورد آن کمک می خواسته و...»، به این شکل به امام گزارش می دادند اما من متن نامه ها را می خواندم و به مشکلات واقف می شدم، خود مسئولین رده بالا می آمدند گزارشهایی می دادند، آن وقت من حساب این را می کردم که انقلاب ما بر دوش مردم است و پشتیبان آن مردم هستند، اگر مردم زده شوند و از روحانیت ناامید شوند همه چیز این انقلاب از بین می رود، من این صحبت کردنها را به مصلحت نظام می دانستم، من همین حالا هم عقیده ام این است که گفتن اشکالها و انتقاد از کارهای خلاف، تضعیف نظام نیست، در اروپا که نظامهایشان معمولاً نظامهای محکمی است به این خاطر است که روزنامه ها انتقاد می کنند، از شخص اول انتقاد می کنند، از دولت انتقاد

می‌کنند، تمام مطالب را می‌نویسند و همین نوشته‌ها سبب می‌شود که هم مسئولین بالاچشمشان را باز کنند و اشکالات را برطرف کنند و هم مردم دلگرم شوند، دنیای امروز جوری نیست که این چیزها را بتوانیم مخفی کنیم، چه بسا خیلی چیزها را روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون نمی‌گویند اما رادیو لندن یا صدای آمریکا مثلا می‌گویند، و این باعث می‌شود که مردم به آنها گوش بدهند و از رسانه‌های داخلی ناامید و دلسرد شوند، در نظام اسلامی باید مردم آزادانه بتوانند حرفشان را بزنند، اگر یک نفر هم در جایی اشتباه کرد بتوانند بگویند در این مساله اشتباه کرده، چون به غیر از چهارده معصوم (ع) هیچ کس معصوم نیست، تازه پیغمبر (ص) با اینکه معصوم بود خدا به او می‌فرماید: «و شاورهم فی الامر» یعنی کارها را با مشورت انجام بده، و خود حضرتش بارها می‌فرمودند: «اشيروا علی» مرا راهنمایی کنید. این آقایان در جنگ گاهی اشتباه داشتند ولی همیشه می‌گفتند نخیر کارهایی که ما انجام دادیم درست بوده است، تا این اواخر هم که امام با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ فرمودند جام زهر را نوشیدیم باز هم می‌گفتند کارهای ما درست بوده است! نه، به این شکل صحیح نیست. در خیلی موارد در جنگ ما اشتباه کردیم و همان اشتباهات باعث شد که کار به اینجا بکشد، مردم ما خیلی مسائل را می‌فهمند، مرتب سرپوش گذاشتن روی اشکالات دردی را دوا نمی‌کنند، یکدفعه خدای نکرده منفجر می‌شود و هیچکس هم کاری نمی‌تواند انجام دهد، باید به همه مردم احترام گذاشت و آنها را در انقلاب شریک دانست، فقط ما چهارتا آخوند که انقلاب نکرده‌ایم و قیم مردم که نیستیم، این طور نیست که ما بگوییم در هر صورت مردم باید به دنبال ما بیایند و اگر اشتباه هم کردیم بگویند درست است و به دنبال اشتباه ما بیایند! این عقیده من بود که باید مردم را که صاحبان اصلی انقلاب و حکومت و کشور هستند در جریان گذاشت، به همین خاطر هم من تذکراتی می‌دادم، گاهی به امام تذکر می‌دادم گاهی به مسئولین تذکر می‌دادم، این را وظیفه خودم می‌دانستم و هیچ هدفی نداشتم جز اینکه خون شهدا هدر نرود و مردم در صحنه بمانند، حالا هم اگر احساس کنم که حرفم اثر دارد می‌گویم، به نظر من در جمهوری اسلامی باید صداقت، قاطعیت و صراحت لهجه در کار باشد و این به نفع کشور است. اینکه می‌بینیم مردم عموماً در مسائل سکوت می‌کنند به این معنا نیست که مسائل را نمی‌فهمند بلکه به این جهت است که مردم ایران عموماً مردم متهتکی نیستند، از طرف دیگر مگر ما در شعارهایمان نمی‌گفتیم: «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی؟!»، پس جلوی آزادیهای مردم را که خلاف اسلام نباشد نباید بگیریم، اگر ما هر کسی که نظری یا حرفی برای گفتن دارد در صورتی که مخالف نظر ما باشد او را بشوئیم و کنار بگذاریم و بگوییم تو ضداسلام و ضدنظام هستی، پس این چه آزادی است که ما برای به دست آوردن آن این همه مشکلات را تحمل کردیم و این همه شهید دادیم؟! من از اول عقیده‌ام این بود، حالا هم عقیده‌ام این است که انقلاب خوبی به رهبری آیت‌الله خمینی انجام گرفت، روحانیون در انقلاب نقش خوبی داشتند، اما چه ضرورتی دارد روسای سه قوه و عمده کارهای اجرایی به دست روحانیون باشد و کسی هم حق نداشته باشد انتقاد کند، اگر امور اجرایی به دست افراد غیر روحانی متعهد و آگاه به مسائل سیاست و اقتصاد و مدیریت بود ما می‌توانستیم به کارهای طلبگی خود برسیم، و ضمناً در مسائل نظارت کنیم، انتقاد کنیم، رهنمود بدهیم، طلبکارشان هم باشیم، و این خیلی بهتر بود تا الان که روحانیون افتاده‌اند در مسائل اجرایی و تمام اشکالات متوجه آنهاست، از آنها انتظارات هست - و همه انتظارات را هم که نمی‌شود برآورده کرد - و قهراً نارضایتی‌ها و بدبینی‌هایی را نسبت به اصل اسلام و روحانیت به وجود می‌آورد، خلاصه من از اینکه کارهای اجرایی بخواهد در دست روحانیت متمرکز باشد از اول مخالف بودم، مرحوم امام هم نظرشان از اول همین بود، ولی چرا نظرشان تغییر کرد من نمی‌دانم. بالاخره باید اشکالات و اشتباهات مطرح می‌شد و در حد امکان از تکرار آن جلوگیری به عمل می‌آمد.

◀ طرح اشکالات و تذکرات به امام و مسئولین یا مردم؟

س: یک نکته‌ای که اینجا بعضی‌ها مطرح می‌کنند این است که شما آن زمان در مقام مسئولیت بودید و امکان داشت این مشکلات و مسائل را در جلسات خصوصی که با مسئولین داشتید مطرح کنید یا اینکه خدمت امام برسید و از طریق ایشان جلوی بعضی از خلافاکارها و اشتباهات را بگیرید،

اما طرح بعضی از مسائل در سخنرانیهای عمومی شایسته نبود و تلقی تضاد از آن می‌شد، در این رابطه چه می‌فرمایید؟

ج: اولاً من در قم بودم و امام در تهران، آن زمان که ایشان در قم بودند امکان دسترسی به ایشان بیشتر بود اما در تهران بخصوص این اواخر که وضع جسمی ایشان هم چندان مساعد نبود فووش چند ماه یکبار می‌توانستم خدمت ایشان برسم و همه مسائل را هم نمی‌شد مطرح بکنم، و اما با مسئولین خیلی صحبت می‌کردیم مثلاً با آقای خامنه‌ای در همین ایوان نشسته بودم راجع به موضوعی گفتم من احساس خطر می‌کنم، ایشان گفتند: «من هم احساس خطر می‌کنم شما درست می‌گویید، حق با شماست». منتها آقایان به همان گفتن خصوصی قناعت می‌کردند و دیگر خدمت امام یا به صورت علنی مشکلات را نمی‌گفتند، اما من چون مسئولیت خیلی از مسائل را به عهده خودم می‌دیدم در جاهای مختلف و به شکل‌های مختلف مطرح می‌کردم بلکه اشکالات بر طرف شود. ما حکومت عدل علی (ع) را به مردم وعده داده بودیم و انتظار این بود که به حرفهایمان عمل کنیم، به همین جهت اگر من تخلفاتی از قضات و دادگاهها می‌دیدم واقعا ناراحت می‌شدم، ممکن است بعضی افراد این مسائل را چیزی نمی‌گرفتند و از آن می‌گذشتند ولی گاهی من شبها برای موضوعی تا صبح خوابم نمی‌برد، من نمی‌خواستم شریک در ظلم باشم و اگر می‌خواستم چیزی نگویم خودم را شریک در ظلم می‌دانستم، در همان زمان هم بعضی‌ها به من می‌گفتند: «تو قائم‌مقام رهبری هستی، مسئولیت که الان متوجه شما نیست چرا این قدر خودتان را ناراحت می‌کنید و...؟» ولی من چطور می‌توانستم خودم را قانع کنم و بگویم من کاره‌ای نیستم! ما به مردم وعده حکومت اسلامی داده بودیم، حالا به مردم بگویم به من کاری ندارد شما به هر کسی می‌خواهید مراجعه کنید؟! مخصوصاً اینکه اسم مرا قائم‌مقام گذاشته بودند و با این کار انتظارات مردم و وظیفه من بیشتر شده بود، این‌گونه نبود که من فکر نکرده سخن بگویم بلکه معمولاً اشکالات و پیشنهادهایی که به نظرم می‌رسید یادداشت می‌کردم و در ملاقات با امام و مسئولین و هم چنین در سخنرانیها و ملاقاتهای عمومی از آن استفاده می‌کردم که مورد توجه قرار می‌گرفت.

(پیوستهای شماره ۹۹ الی ۱۱۰)

س: اشکالی که به حضرت تعالی گرفته می‌شود همین است که چرا به خاطر مسائل جزئی این قدر ناراحت می‌شدید و شب خوابتان نمی‌برد، خوب در اداره یک حکومت وجود یک سری مشکلات جزئی طبیعی است.

ج: مسائل جزئی نبود، مثلاً فرض کنید چند نفر را دارند می‌کشند با اینکه بجا نیست، یا اینکه اموالی را مصادره می‌کنند و راه بهتری برای برخورد با قضیه وجود دارد، یا در یک عملیات به خاطر بعضی از خودسریها که من از آن خبر داشتم عده‌ای از جوانهای مردم را دارند به کشتن می‌دهند که می‌توان از آن جلوگیری نمود، آیا اینها مسائل جزئی است؟! آیا این فرمایش امیرالمومنین (ع) در خطبه بیست و هفتم نهج البلاغه نیست که برای اینکه یک دستبند را از دست یک زن ذمی یا خلخال را از پای او درآورده‌اند برآشفته می‌شود و می‌فرماید: «فلو ان امرا مسلمانات من بعد هذا اسفا ما کان به ملوما بل کان به عندی جدیرا»: «اگر یک فرد مسلمان از این غصه بمیرد من او را مذمت نمی‌کنم»، آن وقت اگر می‌دیدیم یک قاضی هشت نفر را بیجا اعدام می‌کند، یا اموالی را بیجا مصادره می‌کند، آیا من که جزو مسئولین و پایه‌گذاران انقلاب بودم می‌توانستم بی‌تفاوت باشم؟! می‌گویند عمر که خلیفه شد نصف شب آمده بود در کوچه‌های مدینه می‌گشت، داروغه گفت: «حضرت خلیفه روز این همه زحمت می‌کشند شب را استراحت کنند»، عمر گفت: «تو چه می‌گویی؟! اگر گوسفندی را در کنار شط فرات از یک کشاورزی به غصب بگیرند در روز قیامت من باید جواب بدهم!» خوب این حکومت عمر است، ما که داعیه حکومت علی (ع) را داریم چه باید بکنیم؟!!

س: جریان صحبت شما با آقای محتشمی در آن موقع چه بوده است؟

ج: وقتی که ایشان وزیر کشور شدند شروع کردند استانداران و فرمانداران را تعویض کنند و پیدا بود برای انتخابات این عمل انجام می‌شود و خطی برخورد می‌شد. شبی آقای محتشمی از اراک

برگشته بود و شب نماز مغرب و عشا را در منزل با من خواندند و من راجع به تعویض بعضی از استناداران اعتراض کردم و به ایشان گفتم: «مردم به ولایت فقیه رای دادند نه به ولایت حاج احمدآقا»، تا اینکه در جریان قضایای سیدمهدی، روزی که حاج احمدآقا نزد من آمدند و ملاقاتی سه‌ساعته با من داشتند و در حقیقت از من بازجویی می‌کردند از جمله گفتند: «شما به آقای محترمی گفته‌اید مردم به ولایت فقیه رای داده‌اند نه به ولایت احمدآقا»، و باز می‌گفت: «شما به آقای خامنه‌ای هم گفته‌اید من حاضریم با امام تا لب جهنم بروم ولی حاضر نیستم به جهنم بروم»، معلوم شد هر دو نفر صحبت مرا منتقل کرده‌اند! من به احمدآقا گفتم: «واضح است که مردم به ولایت فقیه رای دادند نه به ولایت شما»، احمدآقا گفت: «آیا امام می‌خواهند جهنم بروند؟» من گفتم: «ایشان نمی‌خواهند جهنم بروند ولی این کارها که در زندانها به نام امام انجام می‌شود به عقیده من جهنم دارد و من نمی‌توانم روی آنها صحنه بگذارم».

◀ کودتای خزنده یا خطر انزوای نیروهای انقلاب

س: حضرتعالی مکرراً در صحبت‌هایتان به دستهای مرموز و کودتای خزنده برای کنارزدن نیروهای انقلاب اشاره داشتید، لطفاً بفرمایید در آن زمان چه خطری را در این زمینه احساس می‌کردید؟
ج: همین که الان هم احساس می‌کنیم و گوشه‌ای از آثار آن را داریم می‌بینیم، افرادی که اصلاً انقلاب را مسخره می‌کردند و حاضر نبودند یک‌قدم بردارند، کسانی که می‌گفتند مگر می‌شود با شاه مبارزه کرد، و به ما می‌گفتند شما دیوانه‌اید که دارید این کارها را می‌کنید، اینها کم‌کم داشتند صاحب قدرت می‌شدند و بچه‌های انقلابی را به بهانه‌های واهی کنار می‌گذاشتند، به قول امروزیها اپورتونیست‌ها و فرصت‌طلب‌هایی آمدند سر کار و افراد خوب کنار گذاشته می‌شدند، این اسمش «کودتای خزنده» است که در همه انقلابها به یک شکلی تکرار می‌شود، این بیان همان جمله معروف است که می‌گویند: «انقلاب فرزندان خود را می‌خورد»، البته مرحوم محمد با این تعبیر مخالف بود، او می‌گفت که: «این افراد فرصت‌طلب هستند که پس از به ثمر رسیدن انقلاب می‌آیند بچه‌های انقلاب را داغون می‌کنند و گناه آن را به گردن انقلاب می‌اندازند!».

بالاخره این یک واقعیتی بود که ما می‌دیدیم بچه‌های خوب به بهانه‌های واهی کنار گذاشته می‌شوند و افرادی که اصلاً انقلاب را قبول نداشتند و همین حالا هم قبول ندارند می‌آیند سر نخ کارها را به دست می‌گیرند و انقلابی شش‌آتش و طرفدار امام می‌شوند، این چیزی بود که ما از آن می‌ترسیدیم و متأسفانه تا حد زیادی هم الان عملی شده است.

◀ نظام عرضه و تقاضا با نظارت حکومت

س: مطلب دیگری که در آن زمان مطرح بود مخالفت حضرتعالی با تمرکز اقتصاد در دست دولت و نظام کوپنی کردن کالاها بود، بیشتر احساس می‌شد که حضرتعالی از بازار آزاد اقتصاد و نظام عرضه و تقاضا در جامعه حمایت می‌فرمایید، مبنای این برداشت چگونه بود؟

ج: اینکه من می‌گفتم یک چیز طبیعی است، در دنیا همیشه اقتصاد بر مبنای عرضه و تقاضا بوده و تقاضا که باشد فعالیت زیادتر می‌شود، افراد برای اینکه درآمد بیشتری داشته باشند فعالیت بیشتری می‌کنند، البته بایستی روی موازین شرع و قانون کنترل هم باشد تا حقوق کسی تضییع نشود، دولت هم نظارت داشته باشد، اما مساله اقتصاد در شرایط عادی باید بر اساس عرضه و تقاضا باشد، ما روایات زیادی در این زمینه داریم، من در کتاب حکومت اسلامی در باب احتکار روایاتی را آورده‌ام از جمله اینکه پیامبر اکرم (ص) خبردار شدند که فردی گندمها را احتکار کرده، فرمودند بروید گندمها را بیاورید به فروش برسانید، عرض کردند شما نرخ آن را مشخص بفرمایید، فرمودند نرخ را خدا معین می‌کند. معنایش این است که عرضه و تقاضا خودش قیمت‌ها

را تعدیل می‌کند، مگر در یک شرایطی بند و بستی در کار باشد و ضرورت داشته باشد که موقتا دولت دخالت کند، بالاخره بایستی آن کسی که جنس را تولید یا تهیه می‌کند ضرر نکند، اگر ضرر کند انگیزه ندارد که باز برود جنس بیاورد.

من یادم هست در طبس که تبعید بودم مریضی زیاد شده بود و در شهر لیموشیرین نبود، یک نفر رفته بود از جای دیگر لیموشیرین آورده بود و کیلویی پنج تومان می‌فروخت، مسئولین محل به او فشار آورده بودند که باید کیلویی سی و پنج ریال بفروشی، من به آنها می‌گفتم اگر او راتحت فشار بگذارد دفعه دیگر برای شما لیمو نمی‌آورد، اتفاقا همین طور هم شد. وقتی دخالت‌های بیجا بشود دیگر کسی انگیزه برای کار پیدانمی‌کند، باید کاری کرد که فعالیت اقتصادی همیشه در گردش باشد، هم تولید، هم توزیع، هم صادرات، هم واردات کالا از شهرهای دیگر، بالاخره افراد باید دلگرمی داشته باشند، مردم باید در این زمینه آزادی داشته باشند و رقابت و عرضه و تقاضا خیلی چیزها را حل می‌کند، منتها اگر یک کسی یا افرادی خواستند زیاده‌روی کنند، احتکار کنند، بازار سیاه درست کنند و سودهای خلاف شرع به دست آورند باید جلوی آنها گرفته شود، نظام کوپنی و جیره‌بندی ممکن است برای زمان جنگ و شرایط اضطراری ضرورت داشته باشد ولی این یک حرکت قسری است، دائم و طبیعی نیست، فلاسفه می‌گویند «القسر لایدوم» حرکت با نیروی فشار از خارج همیشگی نیست، حرکت طبیعی همان اقتصاد عرضه و تقاضاست که جلوی افراد برای پیشرفت اقتصادی باز است و مردم می‌توانند با تلاش و مشارکت خود اقتصاد جامعه را شکوفا کنند.

س: با این مطلبی که حضرتعالی می‌فرمایید مشکل سرمایه‌داری و ایجاد سرمایه‌های کلان را چگونه باید حل کرد؟ همیشه منافع اشخاص اقتضا می‌کند که به فکر انباشتن ثروت بیشتر باشند و به قول معروف با پول، پول پارو کنند.

ج: من عرض کردم نظارت دولت باید در کار باشد، دولت می‌تواند از آنها مالیات بگیرد، آنها موظفند خمس و زکات بپردازند، حتی دولت می‌تواند در یک شرایطی که احتیاج دارد تا هشتاد درصد از آنها مالیات بگیرد، در دولت اسلامی باید مالیات بر درآمد و ثروت باشد نه بر اشخاص، دولت به جای اینکه از اشخاص ضعیف مالیات بگیرد از صاحبان ثروت باید مالیات بگیرد، در این رابطه هم او تلاش و فعالیت خود را کرده و هم دولت غنی شده است، ابن‌خلدون در کتاب مقدمه خویش بر تاریخ (مقدمه ابن‌خلدون) حرف بسیار خوبی در این زمینه دارد، اومی‌گوید: «دولت تاجر و صنعتگر و کشاورز خوبی نیست، این کارها باید به دست مردم باشد، دولت باید بر کار آنها نظارت کند و از آنها مالیات بگیرد»، حضرت امیرالمومنین (ع) هم در عهدنامه مالک‌اشتر به مالک سفارش می‌کنند که در عمران و آبادانی کشور بکوشد و زمینه را برای رونق اقتصادی جامعه فراهم کند تا مردم تحمل پرداخت مالیات را داشته باشند، و مالیات را با رضا و رغبت و طیب نفس بپردازند و از این طریق مملکت آباد گردد. بالاخره آزادی تجارت و نظام عرضه و تقاضا بستر طبیعی نظام جامعه است و دولت نباید با دخالت‌های بیجا این بستر طبیعی را ناهماهنگ کند.

◀ کشاورزی ریشه استقلال و رشد اقتصادی

س: سؤال دیگر اینکه حضرتعالی بر توسعه کشاورزی و توجه به روستاها عنایت خاصی داشته و در مناسبت‌های مختلف بر این معنا تاکید می‌فرمودید، آیا در این زمینه برنامه خاصی را در نظر داشتید؟

ج: خوب این یک چیز بدیهی است که پایه و مایه اقتصاد و در نتیجه استقلال کشور مواد طبیعی است و این امر بیشتر به کشاورزی و دامداری متکی است، مردم نان می‌خواهند، گوشت می‌خواهند، لباس می‌خواهند و همه اینها از کشاورزی و دامداری به دست می‌آید، وقتی عمده‌مایحتاج مردم در داخل تامین باشد استقلال اقتصادی پیدا می‌کنند و استقلال سیاسی هم تابع استقلال اقتصادی است، محصولات کشاورزی مثل جریان خون در اقتصاد جامعه است، چرخ

صنایع هم با گسترش کشاورزی به کار می‌افتد، ما باید مواد اولیه را داشته باشیم تا بتوانیم برای صنایعمان برنامه‌ریزی کنیم، در یک جایی خواندم که یکی از جهانگردان فرانسوی راجع به ایران گفته بود: «در مسافرتم به سرزمینی برخوردیم که دست طبیعت سفره‌ای را گسترده که می‌تواند دویست میلیون نفر را سیر کند ولی بیست میلیون گرسنه بر سر این سفره نشسته بودند». واقعا ایران بیش از دویست میلیون جمعیت را می‌تواند سیر کند، برای اینکه ما الان تقریبا از یک سوم زمینهای قابل کشتمان استفاده می‌کنیم و دو سوم آن بدون استفاده مانده است. هشتاد درصد آبهای رو زمینی و نزولات جوی ما هرز می‌رود، اگر چنانچه ما آبها را مهار کنیم و زمینها را احیا کنیم و کشاورزی ما بر اساس اصول و روش علمی باشد نه تنها نیاز به خارج نداریم بلکه می‌توانیم محصولات کشاورزی را صادر کنیم، فرانسه بیشتر از ایران جمعیت دارد و وسعت آن حدود سه چهارم ایران است مع ذلک الان گوشت صادر می‌کند، مواد غذایی صادر می‌کند، عربستان گندم صادر می‌کند، آن وقت ما گندم از خارج باید بیاوریم، این برای این است که به کشاورزی آن‌گونه که شایسته است به آنها نمی‌دهیم.

◀ هیاتهای واگذاری زمین و مساله بند «ج»

س: تصمیم‌گیری برای واگذاری زمین به کشاورزان توسط هیات‌های هفت‌نفره واگذاری اراضی که از طرف حضرتعالی منصوب می‌شدند چگونه بود؟ بند «ج» چه بود؟ هدف از این مصوبه را بیشتر توضیح دهید. چرا اجرای این بند متوقف شد؟

ج: آنچه در مورد زمین مورد نظر ما بود این بود که زمینهای بایر که ملک کسی نیست و جزو انفال محسوب می‌شود در زمان حکومت صالح توسط امام مسلمین برای استفاده در اختیار مردم قرار گیرد، اما در مورد بند «ج» - که یک بند از یک ماده قانون مصوب شورای انقلاب بود- نظر ما این نبود که اگر کسی زمین زیاد دارد برونند از او بگیرند، این شرعا هم وجهی ندارد. آنچه در مورد بند «ج» در نظر ما بود و در فقه هم مطرح است این بود که اگر کسی زمینهایی را تصرف کرده است و یکی دوسال روی آن کار کرده و بعد آن را رها کرده است و زمین را معطل گذاشته و قدرت بر احیای آن ندارد یا عملا احیا نمی‌کند -چنانکه از بعضی روایات هم استفاده می‌شود که زمین را تا بیش از سه سال نمی‌توان معطل گذاشت- به او ابلاغ شود که یا خودش احیا کند و یا از او سلب مالکیت شده و به دیگری برای احیا واگذار شود، هدف اصلی این بود که زمینهای حاصلخیز معطل نباشد ولی خوب این هدف ما خوب اجرا نشد، البته من یک نظر کلی هم در فقه داشتم و الان هم نظرم همین است که به طور کلی رقبه ارض به ملکیت کسی در نمی‌آید، افراد حیثیت احیا را مالک می‌شوند و ما بحث فقهی آن را در جلد چهارم ولایت فقیه توضیح داده‌ایم، از شیخ طوسی و ابوالصلاح حلبی و برخی از بزرگان هم همین نظر استفاده می‌شود، در روایت صحیح ابو خالد کابلی هم دارد که اگر زمین را صاحب آن متروک گذاشت امام مسلمین آن را از او می‌گیرند و به دیگران می‌دهد. نظر من بر این اساس بود منتها خوب اجرا نمی‌شد، بعضی افراد هرچند با حسن نیت می‌رفتند اگر کسی مثلا ده هکتار زمین هم داشت از او می‌گرفتند، خدا رحمتش کند مرحوم آقای کرمی که شهید شد یکی از نمایندگان ما در مساله زمین بود، رفته بود اطراف کرمانشاه و آنجا بعضی از زمینهای مردم را گرفته بود و به دیگران داده بود، سروصدای مردم را در آورده بود، من هم به او اعتراض کردم که چرا این‌گونه عمل کرده‌ای؟! نظر من این نبود که یک قطعه بزرگ زمین را از کسی بگیریم و قسمت قسمت کنیم و بین چند نفر تقسیم کنیم، اصولا قطعه شدن زمین کشاورزی به صلاح هم نیست، چون دیگر الان کشاورزی سنتی مطلوب و به صرفه نیست، در دنیای امروز اگر کشاورزی به صورت مدرن و مکانیزه نباشد اصلا صرف نمی‌کند و زمینها حتی الامکان نباید قطعه‌قطعه شود، باید زمین به همان حال باقی بماند، دولت امکانات در اختیار صاحب آن بگذارد یا اینکه چند نفر با هم مشارکت کنند و روی مجموعه زمین برنامه‌ریزی کنند، و حتی یک بار خود دولت هم متوجه این قضیه شده بود که آنهایی که زمینهای کوچکتری دارند چند نفر با هم یک تعاونی تشکیل بدهند و مجتمعهای کشاورزی درست کنند و از امکاناتشان به صورت مشترک استفاده کنند، که اگر این کار بشود مناسبتر است، بالاخره هدف ما به این شکل بود ولی در مقام اجرا خوب عمل نشد، ضابطه و برنامه

مدون و مشخصی برای آن طرح ریزی نشده بود، به همین جهت مرحوم امام هم گفتند در ارتباط با قانون اراضی اجرای این بند (بند ج) را متوقف کنید.

س: آیا نظریه شما شامل زمینهای شهری هم می‌شد؟
ج: نه، ما به زمینهای شهری کاری نداشتیم، بند «ج» مربوط به زمینهای کشاورزی بود که به صورت متروکه درآمده بود و باید آباد می‌شد، به طور کلی کار هیاتهای هفت نفره زمین مربوط به اراضی کشاورزی بود، حالا اگر این اواخر زمینهای شهری را هم جزو برنامه قرار داده باشند این جزو برنامه ما نبود، بلکه در نامه‌ای به ریاست و نمایندگان مجلس شورای اسلامی مخالفت خود را با لایحه اراضی شهری اعلام نمودم.

پیوست شماره ۱۱۱: نامه معظم له به مجلس شورای اسلامی در ارتباط با لایحه اراضی شهری، تاریخ ۱۳۶۶/۱/۲۲

تهران - مجلس شورای اسلامی
توسط جناب مستطاب حجه الاسلام آقای هاشمی رفسنجانی ریاست محترم مجلس دامت افاضاته حضرات نمایندگان محترم مجلس دامت توفیقاتهم
پس از سلام، راجع به لایحه اراضی شهری آنچه من گفته‌ام از این قرار است:
«من در کار مجلس دخالت نمی‌کنم، ولی هر فردی حق دارد نظر خود را اظهار کند، به نظر اینجانب که محصول مشاهدات دور اول این قانون است این قانون موفق نبوده است، و در اغلب شهرها درگیری و ناراحتی درست کرده است، و روی هم ضررش بیش از نفعش بوده است، و اگر فرضاً در جاهایی ضرورتهایی هم احساس می‌شده با این قانون ضرورتها مرتفع نشده است.»
معاملات عادی روی زمین با قیمتهای تصاعدی که معلول تورم و تنزل ریال است انجام می‌شده و وجود اسمی این قانون مانع ثبت در دفاتر بوده است که هم به ضرر دولت و شهرداریها و هم به ضرر مردم تمام شده است. در شهرهای کوچک محفوف به اراضی موات کمتر مساله وجود دارد، و در شهرهای بزرگ کمبود مسکن و گرانی زمین تصادفاً موجب کمتر جذب شدن مردم است به آنها، و بالمیل به نفع کشور است.
و اگر فرضاً برای موسسات ضروری دولت احساس ضرورت شود بجاست فقط همان مطرح شود، و ضمناً احترام شرعی اموال مردم و دغدغه اهل تعبد در صحت نماز و عبادات نیز باید مورد توجه آقایان نمایندگان محترم واقع شود، البته بر صاحبان زمین و مساکن نیز لازم است انصاف را رعایت نمایند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته
قم - حسینعلی منتظری

◀ تعیین نماینده در دانشگاهها

س: حضرتعالی نمایندگان در دانشگاهها و انجمن اسلامی معلمان و انجمن اسلامی دانش آموزان داشتید، بفرمایید هدف از این نمایندگیها چه بود و چه انتظاراتی از آنان داشتید؟ آیا در جریان کارهای آنها قرار می‌گرفتید؟ سیستم اجرایی این تشکیلات چگونه بود؟
ج: برای گسترش مبانئ و مسائل اسلامی در این مراکز معمولاً افرادی از خودشان مراجعه می‌کردند و درخواست می‌کردند که افرادی را در این مراکز داشته باشیم، در ارتباط با دانشگاهها یکبار آقای دکتر سروش، آقای دکتر شریعتمداری و دونفر دیگر از آقایان به عنوان ستاد

انقلاب فرهنگی به من مراجعه کردند و می گفتند اگر بخواهیم دانشگاههای ما اسلامی باشد باید یک نظارتی بر آنها باشد، گفتند ما خدمت امام هم رفته ایم ایشان به شما محول کرده اند، شما افرادی را به عنوان نماینده ولی فقیه در دانشگاهها بگذارید که دانشگاه بر اساس موازین اسلامی اداره شود. من هم افرادی را برای این منظور مشخص کردم، بعد کم کم کار آنها توسعه پیدا کرد، آقایان محمدی گیلانی، جنتی و محفوظی به عنوان شورای مرکزی مشخص شدند، آقایان نمایندگان جلسات سالانه داشتند و گاهی به صورت دسته جمعی از دانشگاههای مختلف به اینجا می آمدند و من تذکراتی به آنها می دادم، البته گاهی در کار دانشگاه دخالت می کردند یا در کار رئیس دانشگاه دخالت می کردند که سعی می کردم جلوی این تندروها را بگیرم (پیوست شماره ۱۱۲)، خلاصه پیشنهاد آن توسط ستاد انقلاب فرهنگی بود، مرحوم امام به من محول کردند و من افرادی را برای دانشگاهها معین می کردم، و البته بعد از قضایای برکناری طی نامه ای از آقایان فوق خواستم که از بیت امام استفسار کرده و کارشان را با صلاحدید و با هماهنگی آنها انجام دهند.

(پیوست شماره ۱۱۳)

تعیین نماینده در انجمن های اسلامی معلمان و دانش آموزان

در انجمن اسلامی معلمان و انجمن اسلامی دانش آموزان نیز به همین شکل بود که خود آنها درخواست می کردند و من افرادی را مشخص می کردم، مثلا در انجمن اسلامی معلمان حجه الاسلام آقای شیخ جعفر سعیدیان فر نماینده ما بود (پیوست شماره ۱۱۴)، و در انجمن اسلامی دانش آموزان حجه الاسلام آقای سیدهادی خامنه ای، افراد دیگری هم در جاهای دیگر بودند، هدف این بود که از کانال این تشکیلات به گسترش مسائل اسلامی در این مراکز کمکی کرده باشیم.

◀ اعلام راهپیمایی میلیونی برای آزادسازی قدس

س: در یک زمان حضرتعالی طرحی را مطرح فرمودید که یک راهپیمایی چند ده میلیونی از مسلمانان جهان برای آزادی قدس انجام شود، به طور مشخص منظور شما از این طرح چه بود؟ آیا این طرح می توانست در مقام عمل هم اجرا شود؟

ج: این طرح سمبلیک بود برای وحدت جهان اسلام، اگر ما می توانستیم نیروهای چند صد میلیونی جهان اسلام را بر سر قضیه فلسطین متحد کنیم و مسلمانان از هر کشوری به صورت میلیونی در یک روز مشخص راه می افتادند و دولتها با آنها همکاری می کردند، می توانست نقش کارسازی در آزادی بیت المقدس و فلسطین داشته باشد، این حرفی بود که امام خمینی هم می زدند و می گفتند: «اگر یک میلیارد مسلمان هر یک، یک سطل آب بر روی اسرائیل بریزد اسرائیل در میان آب غرق می شود»، اگر هماهنگی در کار بود و انحصارطلبی نبود و ما با مسلمانان جهان همدلی می کردیم این قدرت را داشتیم که این کار را انجام بدهیم، این یک نقطه مشترک بود برای هماهنگی عملی مسلمانان در سراسر کشورهای اسلامی، مگر اسرائیل چقدر جمعیت را می توانست بکشد؟ مگر الان مسلمانان را قتل عام نمی کند؟ اگر در یک روز معین دویست میلیون جمعیت از سراسر جهان راه می افتادند و دولتها آنها را تدارک می کردند اگر بیست هزار نفر آنها هم از بین می رفت بقیه کار را به انجام می رساندند، البته هر چیزی مقدمات و هماهنگی می خواهد، به نظر من در ارتباط با مساله قدس و هر مساله دیگر مربوط به جهان اسلام آنچه در درجه اول اهمیت است وحدت و همدلی و اقدام عملی هماهنگ همه مسلمانان است، و این همان چیزی است که دشمنان اسلام با القای دشمنی ها و بدبینی های مختلف سخت می کوشند که ایجاد

نشود، به نظر می‌رسد آنها اهمیت آن را بیشتر از خود مادرک کرده‌اند.

◀ مساله افغانستان

همچنین از جمله مسائلی که من زیاد نسبت به آن اهتمام داشتم و از باب احساس وظیفه شرعی اوقات خود را صرف آن می‌کردم و برای آن دل می‌سوزاندم مساله افغانستان و کوشش در رفع اختلافات گروههای افغانی بود و از جمله هیاتی را زیر نظر حجه الاسلام آقای حاج شیخ‌هاشم جواهری به افغانستان فرستادم و برحسب اعتراف خود گروهها، آن هیات در رفع بسیاری از اختلافات و جلوگیری از خونریزیهای بی‌رویه بسیار موثر بود، و برای امور نهضتها بخصوص افغانستان یک حساب نیز در بانک ملی افتتاح کردم (حساب ۷۱۰۰) که نسبتا از آن استقبال شد و کمکهای زیادی از این طریق به دست آمد و در موارد لازم صرف شد، و نسبت به مسائل قضایی و تعیین قضاوت و ائمه جمعه برای آنان نیز به دستور مرحوم امام اقدام می‌کردم، و در مراحل مختلف نیز پیگیر قضایا بوده و صحبت می‌کردم و پیام می‌دادم (پیوست شماره ۱۱۵)، تا اینکه یک روز آقای خامنه‌ای پیشنهاد کردند که مساله افغانستان را شما به من محول کنید و من هم چون می‌دیدم که در کار ماکارشنکی‌هایی می‌شود حکمی برای ایشان نوشتم و از خودم سلب مسئولیت نمودم. (پیوست شماره ۱۱۶)

◀ آزادی مطبوعات و رسانه‌ها

س: حضرتعالی در سخنان خود راجع به نظام مطبوعاتی کشور و لزوم آزادبودن آنها و انعکاس افکار و نظریات گوناگون و حتی نظرات مخالف تاکید داشتید، و این مساله در آن هنگام که کمتر کسی به آن توجه داشت از اهمیت خاصی برخوردار بود، بجاست در اینجا اشاره‌ای به مبنای فکری خودتان در این زمینه بفرمایید.

ج: من در همان زمانها یک بار مسئولین مطبوعات را خواستم و با آنها صحبت کردم، به آنها گفتم مطبوعات باید سخنگوی ملت باشند نه توجیه گر کارهای دولت، شما جریانات کشور و اخبار دولت و سخنان مسئولین را برای اطلاع مردم بنویسید ولی در عین حال نظرات و انتقادات و درخواستهای مردم را هم باید بنویسید، این طور نباشد که همه روزنامه‌ها از یکدیگر کپی شده باشد، اخبار را از یک منبع به همه روزنامه‌ها بدهند و همه فقط همان را در روزنامه‌های خود درج کنند، اگر این طور باشد پس مردم حرفه‌ایشان را کجا بزنند؟! اگر مردم نسبت به مسائل سیاسی-اقتصادی کشور نظراتی داشته باشند اینها در کجا باید منعکس شود؟ در کشورهای دیگر اگر دولت برای خودش روزنامه‌هایی دارد احزاب و جمعیت‌های مختلف و مردم هم روزنامه‌هایی دارند و آزادانه نظرات خودشان را می‌نویسند، البته هتاکی نباید باشد، توهین نسبت به افراد نباید باشد، اما اگر کسی روی سیاست خارجی دولت حرف دارد یا روی بعضی از برنامه‌های داخلی کشور انتقاداتی دارد، نباید جووری باشد که نتواند حرف و نظر خودش را مطرح کند. روزنامه‌ها باید بتوانند اخباری را که در کشور اتفاق می‌افتد درست و صحیح بنویسند، اگر به کسی در مسائل اجتماعی ظلمی شده این امکان باید برای او فراهم باشد که از خودش دفاع کند، اگر روزنامه‌ها حرف دل مردم را نتوانند بنویسند در کشور اختناق به وجود می‌آید، در زمان شاه اوضاع به همین شکل بود، مطبوعات فقط سخنگوی دولت بودند و روزنامه‌نگاران هر چه را که دولت می‌خواست مجبور بودند بنویسند و تفسیر و تحلیل کنند، در نتیجه اگر کسی به دولت اعتراض داشت نمی‌توانست نظر خودش را درجایی منعکس کند و حال اینکه این روش اشتباهی است، معنای دموکراسی و آزادی و آزادی بیان و قلم این است که افراد در اظهار نظر خودشان آزاد باشند و وسایل و امکانات برای آنها مهیا باشد که بتوانند نظرات خودشان را در چهارچوب

قانون اساسی که همه ما به آن رای داده ایم مطرح کنند، آخر در زمان ما این چه مطبوعاتی است که مثلاً احمدآقای خمینی یک سری حرفهای بی اساس و دروغ به اسم رنجنامه به هم بافت و همه مطبوعات هم از اول تا آخر آن را نوشتند و من نمی توانستم و الان هم نمی توانم یک کلمه از خودم دفاع کنم که حداقل مردم حرفهای مرا هم شنیده باشند، کاری کرده اند که روزنامه ها جرات ندارند نامی از من ببرند تا چه رسد به چاپ کردن نظریات من، در نظام جمهوری اسلامی مطبوعات به این شکل درست نیست.

س: پایه و چهارچوب فقهی آزادی مطبوعات که حضرتعالی می فرمایید چیست؟
ج: اساس کار و اصل اولی بر این است که انسانها آزاد هستند نظرات خود را مطرح کنند مگر در جایی که خلاف موازین دینی یا مستلزم هتک حرمت اشخاص باشد، که هتک حرمت هیچ مسلمانی و حتی هیچ انسانی جایز نیست، نه فقط هتک حرمت مقامات بلکه هتک حرمت یک فرد معمولی هم جایز نیست، اگر از ناحیه دولت کوچکترین ظلمی به شخصی بشود بایستی آن شخص بتواند حرفش را بزند، امیرالمومنین (ع) در نهج البلاغه در نامه ۵۳ از قول پیامبر اکرم (ص) روایتی را دارد، «سنن ابن ماجه» هم که از کتب اهل سنت است این روایت را از پیامبر اکرم (ص) آورده است که آن حضرت فرمود: «لن تقدس امه لایؤخذ للضعیف فیها حق من القوی غیر متتبع» (۱) «امتی که افراد ضعیف آن در برابر افراد قوی حرف خود را آزادانه نتوانند بزنند امت مقدس و منزهی نیست». قرآن کریم هم می فرماید: «لایحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم» (۲) کسی که مظلوم است باید بتواند حرفش را بزند، مطبوعات باید این آزادی را داشته باشند که حرف مظلومین را به گوش مسئولین برسانند، این همه مطبوعات متعدد با حرفهای تکراری چه فایده ای دارد؟ وقتی همه ثناگو و متملق باشند و هر یک نماینده یک جریان و فکر و مسائل بخصوص نباشند فقط اتلاف وقت و اسراف در بیت المال است، روزنامه باید کم حجم و پرمحتوا باشد و تلاش کند حقایق جامعه را منعکس کند ولی اگر به تملق نامه و وسیله نقل حرفهای تکراری یا دروغ و خلاف واقع تبدیل شد تعطیل بشود بهتر است.

× × × پاورقی × × ×

۱ - صبحی صالح، نهج البلاغه ۴۳۹، نامه ۵۳

۲ - سوره نساء (۴)، آیه ۱۴۸

◀ آزادی احزاب سیاسی

س: سؤال بعدی راجع به آزادی احزاب سیاسی است که در قانون اساسی نیز مطرح شده و حضرتعالی نیز بر ضرورت وجود آن همواره تاکید داشته اید، لطفاً بفرمایید در نظامی که مبتنی بر ولایت فقیه است حدود آزادی احزاب چگونه است و به چه شکل می توانند در سرنوشت سیاسی جامعه نقش داشته باشند؟

ج: دنیای امروز دنیای پیچیده ای است و اداره امور جامعه نیاز به برنامه مشخص و نیروهای کارکشته و با تجربه دارد، امروز یک شخص تنهانی تواند کشور را اداره کند، ضرورت وجود احزاب آزاد و سالم در جامعه برای این است که افراد را برای اداره کارها پرورش دهند، هر حزب یک استراتژی و برنامه مخصوص دارد، یک اساسنامه دارد و افراد بر اساس اهداف اعلام شده در آن جمع می شوند، در جلسات حزبی مسائل کشور مورد بحث واقع می شود و روی برنامه ها کار می کنند، یک حزب سالم حزبی است که برای همه مسائل داخلی و خارجی و امور اقتصادی جامعه برنامه دارد و افراد ورزیده ای را برای اداره امور جامعه تربیت کرده است، و اگر این حزب در انتخابات به پیروزی رسید آمادگی لازم برای اداره جامعه را دارد، وجود چنین احزابی در جامعه لازم است، دیگر آن زمان گذشت که یک نفر به اسم شاه یا غیر شاه بر جامعه حکومت کند و بگوید این را بکشید، این را زندان کنید و هر کاری را خودش صلاح دید انجام دهد، یک زمان در غرب به این شکل بود ولی آنها متوجه این معنا شدند که نمی شود جامعه امروز را به این شکل اداره کرد، روی این جهت آن برنامه را به هم زدند و دموکراسی را حاکم کردند، ممکن است در برخی

کشورهای اروپایی الان شاه و ملکه هم باشد ولی به صورت تشریفات است، احزاب سیاسی می‌توانند به صورت کانالهایی برای رشد سیاسی و حاکمیت نظرات مردم باشند، مثلاً در انگلستان حزب محافظه‌کار یا حزب کارگر می‌آید آن قدر کادر تربیت می‌کند که می‌تواند با آنها کشور را اداره کند، برای خودش نخست‌وزیر دارد، وزیر آموزش و پرورش دارد، وزیر امور خارجه دارد و...، برنامه‌های خود را از قبل اعلام می‌کند مردم به آن برنامه‌ها رای می‌دهند، در کشور جمهوری اسلامی ایران هم معنای ولایت فقیه این نیست که احزاب نباید باشد و مردم نباید درس‌نوشت خود دخالت کنند، برای «ولی فقیه» یک کارهای مشخصی در قانون اساسی معلوم شده که صرفاً همان کارها به عهده اوست، حتی پیامبر اکرم (ص) هم که بر اساس «ما انزل الله» حکومت می‌کرد موظف بود که امور مسلمانان را با مشورت و نظر آنان اداره نماید، «ولی فقیه» چون کارشناس مسائل اسلامی است و جامعه نیز بناست بر اساس دستورات اسلام اداره شود وظیفه اوست که نظارت داشته باشد که جریان کل امور جامعه مخالف دستورات اسلام نباشد، ولی اگر احزابی در چهارچوب قانون اساسی و موازین اسلامی در جامعه فعالیت کنند و مردم به آنها رای دهند و افرادی از آنها به مجلس و یا ریاست جمهوری و مقامات اجرایی راه پیدا کنند مقام ولایت فقیه نباید معارض کار آنها باشد، زیرا اینها نیروهای مناسبی برای پیشرفت امور جامعه هستند. در همان اوایل که انقلاب به پیروزی رسید نهضت آزادی با اینکه یک تشکیلات قوی‌ای نبود ولی باز امام خمینی اداره حکومت را به دست آنان سپرد چون در آن موقع یک تشکیلات دیگر مذهبی و آشنا به اداره امور کشور وجود نداشت، بالاخره آنها از خودشان وزیر امور خارجه داشتند، وزیر دادگستری داشتند، وزیر کشور داشتند، با آدمهای با تجربه‌ای در امور کشور در ارتباط بودند، ولی جناحهای دیگر در آن موقع کادر مناسب نداشتند یا حداقل شناخته شده نبودند، و در آن اوایل به خاطر همین مساله ضایعات زیادی متوجه انقلاب شد. به عنوان مثال برای امر قضاوت ما قاضی تربیت نکرده بودیم، برای امر قضاوت ما حداقل به هزار نفر قاضی مجتهد عادل عاقل نیاز داشتیم که ده‌تای آن هم وجود نداشت، مساله تربیت نیروهای مومن و لایق و کاردان برای اداره کشور یک‌چیز ضروری است، و احزاب اگر آزاد باشند و دستشان باز باشد و افراد درستی در راس آنها باشند و هر یک روزنامه و نشریه‌ای برای انعکاس افکارشان داشته باشند برای رشد سیاسی جامعه بسیار مفید است، در جامعه تضارب افکار می‌شود، احزاب مختلف با هم رقابت می‌کنند و هر یک سعی می‌کند برنامه بهتر و عملی‌تری ارائه دهد و افراد بیشتری را با خود همراه کنند، و این رقابت باعث می‌شود که تحرک و نشاط سیاسی در جامعه به وجود بیاید و نیروهای بیشتری در مسائل سیاسی ورزیده شوند و از آنها برای اداره کشور استفاده شود، اگر بنا شود کارها فقط دست دوسه نفر باشد و جلوی رشد افکار و افراد گرفته شود نتیجه این می‌شود که کارها پیش نرود و کشور به عقب برگردد. متأسفانه در افکار بعضی از ما ایرانیها این معنا هنوز وجود دارد که فقط یک نفر باید کارها را اداره کند و افراد نسبت به امور کشور بی‌اطلاع و بی‌تفاوت باشند، و یا فقط کارهای او را مورد تایید قرار دهند، در حالی که این درست نیست، یک نفر اگر خودش هم آدم وارد و کار آزموده‌ای باشد ولی ممکن است افرادی که کارها را به آنها محول می‌کند آدمهای کار آزموده‌ای نباشند و از پیش امتحانشان را پس نداده باشند، و تا زمانی که افراد با تجربه متدین مشخص شوند لطمه‌های جبران‌ناپذیری به جامعه می‌خورد، ولی اگر حزب باشد افراد در طول کارهای تشکیلاتی و عملی آزمایش خود را پس می‌دهند و نظرات آنها از قبل منعکس شده و شناخته شده است و مردم با شناخت کامل به آنان رای می‌دهند. وقتی که احزاب سیاسی آزاد نداشته باشیم مردم نسبت به رجال سیاسی مذهبی شناخت کامل پیدا نمی‌کنند و قهراً هنگام انتخاب نمایندگان مجلس یا رئیس جمهور گرفتار گروههای خلق‌الساعه و تبلیغات مبتذل آنان می‌گردند.

(پیوست شماره ۱۱۷)

◀ انتخابات آزاد

س: یکی از مواردی که در قانون اساسی بیان شده است مساله نظارت شورای نگهبان بر انتخابات ریاست جمهوری، مجلس خبرگان رهبری، مجلس شورای اسلامی و همه پرسی است، حضرتعالی به عنوان رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی لطفا توضیح بفرمایید که منظور از این نظارت چیست و آیا مقصود «نظارت استصوابی» است؟

ج: عبارت اصل ۹۹ قانون اساسی «نظارت بر انتخابات» است نه نظارت بر کاندیداها و تعیین صلاحیت آنان، و این کار به عهده وزارت کشور است که شرایط انتخاب شونده را که قانون معین کرده بر آنان منطبق نماید. وظیفه شورای نگهبان در این زمینه فقط جلوگیری از تقلبات است، و نظارت استصوابی بدین گونه که شورای نگهبان افراد را انتخاب نماید و مردم ناچار باشند از میان انتخاب شدگان آنان افرادی را انتخاب نمایند خلاف ظاهر اصل ۹۹ می باشد و هیچ گاه مورد نظر خبرگان قانون اساسی نبوده، چنانکه با مراجعه به مشروح مذاکرات مجلس خبرگان (جلد ۲، صفحه ۹۶۵ و جلد ۳، صفحه ۱۷۶۲) روشن می گردد، و عمل فعلی آقایان شورای نگهبان بر خلاف ظاهر اصل ۵۶ و ۶۲ می باشد که محور حکومت و نظام را آرای مردم معرفی می کنند.

در این رابطه می توانید به فصل هفتم از کتابچه «حکومت مردمی و قانون اساسی» که نگارش اخیر اینجانب می باشد مراجعه نمایید.

پیوست شماره ۱۱۸: نامه معظم له به امام خمینی (قدس سره) در ارتباط با تذکر به شورای نگهبان در مورد ارج نهادن به آرای مردم، مورخه ۵ شعبان ۱۴۰۴

باسمه تعالی

محضر مبارک آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی

پس از سلام، با اینکه در اثر فرمایشات حضرتعالی و سایر تبلیغات، انتخابات نسبتاً در جو خوبی انجام شد و مردم با اشتیاق شرکت کردند و روی هم رفته بد نبود، ولی اکنون در اثر وررفتن به صندوقهای آراء و بعضی خط و خطوط و موضعگیریهها، دارد یک حالت یاس و بدبینی در بین طبقات مختلف مردم از علما، بازاریان، دانشگاهیان و افراد مورد اعتماد شهرستانها پیدا می شود.

همه جا صحبت این است که چند نفر عقل منفصل آقای امامی کاشانی که بی طرف نیستند، صندوقهای آراء همه کشور را در اختیار گرفته و مطابق نظر خودشان انتخابات بعضی شهرها را باطل می کنند و نسبت به بعضی شهرها با ابطال بعضی صندوقها کاندیداها را بالا و پایین می برند و به امضای شورای نگهبان می رسانند، پس قهراً این انتخابات مردم نیست بلکه انتخابات دوسه نفر هم فکر است. از یک طرف گفته می شود انتخابات آزاد است و مردم خودشان رشد و آگاهی دارند و از طرف دیگر با آراء مردم این گونه رفتار می شود.

من به صحت و سقم این صحبتها کار ندارم، آنچه مهم است نتیجه آن است که هم قداست شورای نگهبان ملوک می شود و هم انتخابات بی اعتبار می گردد و هم مردم مایوس و ناراضی می شوند و در مرحله بعد کمتر شرکت می کنند، اگر صلاح بدانید شورای نگهبان را حضور بخواهید و دستور فرمایید تا مردم راه نیفتاده اند و به درگیری نرسیده بیش از این به انتخابات و صندوقهای شهرستانها ور نروند و به همان گزارش و رای هیاتهای نظار شهرستانها که با نظر خودشان تعیین شده اند اکتفا کنند، و اگر فرضاً از افرادی در مورد بی طرف نبودن آنان شکایتی قابل توجه شده است افراد دیگری را به جای آنان نصب کنند تا جلب اعتماد مردم شود. والامر الیکم.

۵ شعبان ۱۴۰۴ - حسینعلی منتظری

◀ شورا و مشورت

س: در مورد اصل مشورت و تشکیلات شوراهای اسلامی که در قانون اساسی هم آمده توضیحی بفرمایید.

ج: اصل ضرورت شورا در قرآن کریم آمده: «و امرهم شوری بینهم»، و مراد از «امر» همین مسائل اجتماعی و حکومت است. خود پیامبر اکرم (ص) در کارهای عمومی مشورت می کردند، خداوند متعال می فرماید: «و شاورهم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله»، در مسائل مهم باید مشورت باشد حتی در یک ده اگر یک کدخدا بخواهد چماقی عمل کند امور ده سامان نمی گیرد، در یک کشور به طریق اولی، تضارب افکار به روشن شدن مسائل کمک می کند. در روایت آمده: «من شاور الرجال شارکها فی عقولها»: «کسی که با دیگران مشورت می کند در عقل آنان شرکت جسته است». وقتی عقلها روی هم ریخته شود کار پخته تر می شود، «من استبد برایه هلك»: «هر کس فقط تشخیص و نظر خود را درست بداند خود را در معرض هلاکت قرار داده است»، روایات در این زمینه زیاد داریم.

بالاخره کارهای عمومی یک روستا، یک بخش، یک شهر و یک کشور اگر بر اساس مشورت و مشارکت عمومی انجام گیرد مطلوبتر پیش می رود، هم درصد اشتباه آن کمتر می شود و هم مشارکت و همیاری و همکاری عمومی را به دنبال دارد، کارهای عمومی از جمله مساله حکومت یک امر عمومی است که متعلق به همه افراد جامعه است و هر چه افراد بیشتر در تصمیم گیریهای آن مشارکت داشته باشند مطلوبتر است و مردم با علاقه همراهی می کنند، البته در هر شورایی احتیاج به یک رئیس است که همه حرفها و نظرات را جمع آوری کند و انجام آنها را پیگیری نماید، خداوند متعال هم به پیامبر (ص) می فرماید: «در کارها با آنان (مسلمانان) مشورت کن و آنگاه که تصمیم گرفتی برای اجرا به خداوند توکل نما». این مبحث را در جلد دوم کتاب ولایت فقیه (جلد سوم مبانی فقهی حکومت اسلامی) به طور مفصل مورد بحث قرار داده ایم. (۱)

× × × پاورقی × × ×

۱- دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه ۳۱/۲ و ترجمه آن، مبانی فقهی حکومت اسلامی ۷۸/۳.

◀ ضرورت برخورد صحیح با جریان روشنفکری

س: در رابطه با حرکت روشنفکران در ایران دونفر بیشتر از دیگران مطرح هستند که در مورد آنها اظهارنظرهای متناقض شنیده می شود، یکی مرحوم دکتر شریعتی در گذشته و دیگری آقای دکتر سروش که اخیراً گویا برخوردهایی هم با او شده است، اگر امکان دارد بفرمایید نظر حضرتعالی در این مورد چیست؟

ج: به نظر من این برخوردهایی که به عنوان روحانیت جلوتر با مرحوم دکتر شریعتی و اخیراً با آقای دکتر سروش شده به این شکل است که گویا ما خودمان را معصوم و آگاه به تمام مسائل شرع می دانیم و آنها را یک آدمهای منحرف، و این اساساً یک برخورد غلطی است.

اولاً دکتر شریعتی حق زیادی به گردن فرهنگ و انقلاب ایران دارد، تیپ جوان و دانشگاهی کشور را ایشان از دامان مارکسیسم نجات داد و به طرف اسلام و انقلاب متوجه کرد، کتابهای ایشان بسیار سازنده و تحول آفرین بود، البته من نمی خواهم بگویم اشتباه نداشت، مگر مارو حانیت اشتباه نداریم، مگر مراجع ما اشتباه نداشتند، اشتباه خواهی نخواهی هست، این درست نیست که ما خودمان را مطلق فرض کنیم و بگوییم اسلام را صد درصد ما فهمیده ایم و آنها از اسلام بیگانه هستند. ما باید به اندیشه های مختلف اجازه دهیم حرفشان را بزنند و اگر جایی هم به نظرمان می رسد که حرفشان درست نیست محترمانه جواب آنها را بنویسیم. تکفیر و تفسیق با بحث علمی سازگار نیست بلکه نتیجه معکوس می دهد، برای اینکه «الانسان حریص علی ما منع»، باید محترمانه حرفها حلاجی بشود، هیچ یک از ما معصوم نیستیم، آنها یک برداشتی از مسائل اسلام

داشته‌اند گفته‌اند افراد دیگری هم اگر برداشتی دارند می‌گویند شنوندگان هم مختلف هستند، اگر یک جا اشکالی به نظر رسید باید ضمن بیان نقطه قوتها آن اشکالات را هم گوشزد کرد، اما تکفیر و تفسیق درست نیست. خیلی از علما و بزرگان ما بر سر همین مسائل به شهادت رسیدند، علمای سنی علمای شیعه را تکفیر می‌کردند، علمای شیعه علمای سنی را تکفیر می‌کردند. مریدهای آنها می‌ریختند علما را به عنوان اینکه کافر هستند می‌کشتند، حکومتها آنها را بازداشت می‌کردند و می‌کشتند. شهید اول و شهید ثانی چگونه به قتل رسیدند! من از همان اول با این نوع برخوردها مخالف بودم، هم دکتر شریعتی آدم متدین و متعهد و با شعوری بود، هم دکتر سروش آدم متدین و فاضلی است و اهل مطالعه است، هم دکتر شریعتی قصد خیر داشت و هم ایشان قصد خدمت دارد، دکتر سروش از طرف مرحوم امام در ستاد انقلاب فرهنگی بود، یک وقت ایشان با سه نفر دیگر اعضای ستاد انقلاب فرهنگی در قم پیش من آمدند و گفتند امام به شما محول کرده که نمایندگانی روحانی در دانشگاهها داشته باشید و من افرادی از روحانیون را به دانشگاهها می‌فرستادم و همه اینها باز مینه‌سازی و تلاشهای این آقایان بود که هنوز هم این برنامه به عنوان نمایندگان ولی فقیه در دانشگاهها ادامه دارد، آقای دکتر سروش اهل وجوهات و متعبد به موازین اسلامی است، به نظر من باید به این گونه شخصیتها احترام گذاشت، از نظراتشان استفاده کرد در عین حال اگر اشکال و اشتباهی هم به نظر می‌رسد باید با آنها مطرح کرد و حتی در روزنامه‌ها و مجلات و کتابها نوشت، اما تکفیر و تفسیق و برخورد فیزیکی و به هم زدن جلسات به هیچ وجه کار عاقلانه‌ای نیست بلکه بر خلاف شرع است، برخوردهای تند سبب می‌شود که قشر دانشجو از روحانیت زده شود و روحانیت هم از دانشجو جدا شود، مخصوصا در این زمان که زمان فرهنگ و منطق است، افراد درس خوانده و باسواد هستند و با چماق نمی‌شود با جامعه برخورد کرد. اینکه یک عده جوان احساساتی خام را تحریک کنیم که علیه بزرگان و دانشمندان شعار بدهند یا برخورد فیزیکی انجام دهند علاوه بر اینکه خلاف شرع بین است، این همان فتنه و هرج و مرج است که همه عقلای جهان از آن بیزارند، از امیرالمومنین (ع) نقل شده: «اسد حطوم خیر من سلطان ظلوم، و سلطان ظلوم خیر من فتن تدوم» (۱): «شیری درنده بهتر است از حاکم ستمگر، و حاکم ستمگر بهتر است از فتنه و هرج و مرج».

× × × پاورقی × × ×

۱ - بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۳۵۹

◀ اعلام هفته وحدت و هفته ولایت و روز جهانی مستضعفین و...

س: حضرتعالی به مناسبتهای مختلف روزها و هفته‌هایی را اعلام داشته‌اید که کم و بیش اذهان مردم با آنها آشناست، از جمله هفته وحدت، هفته ولایت، روز جهانی مستضعفین، روز وحدت حوزه و دانشگاه و... بجاست در این رابطه برای روشن شدن چگونگی آن توضیحاتی بفرمایید.

ج: «هفته وحدت» به خاطر این بود که ما می‌دیدیم در خارج مساله شیعه و سنی را علیه انقلاب ایران مطرح می‌کنند و در تلاشند که انقلاب اسلامی را از جهان اسلام جدا کنند، از طرف دیگر در ایران ما حدود شش هفت میلیون سنی مذهب در کردستان و بلوچستان و ترکمن صحرا و جاهای دیگر داریم، من با این کار می‌خواستم یک ارتباط و الفتی بین شیعه و سنی ایجاد کنم و یک جبهه واحدی در برابر کفار و دشمنان اسلام داشته باشیم، بعد به ذهنم رسید که تولد پیامبر اکرم (ص) نقطه عطف مناسبی است، تولد پیامبر اکرم (ص) را اهل سنت می‌گویند دوازدهم ربیع الاول است، ما می‌گوییم هفدهم است، البته از علمای ما هم بعضی‌ها از جمله مرحوم شیخ کلینی دوازدهم را گفته‌اند، بالاخره من دیدم این هفته برای این منظور مناسب است که همه مسلمانان در این هفته برای تولد پیامبر اکرم (ص) برنامه‌های جشن و سرور برگزار کنند و در مجالس یکدیگر شرکت نمایند و این نقطه عطف تاریخی مشترک را مبنای تحکیم وحدت و اتحاد خودشان در برابر کفار قرار دهند، به همین مناسبت این هفته را به عنوان «هفته وحدت» اعلام کردم و در همین رابطه

مطالبی را نوشتم و گفتم که در تمام کشورهای اسلامی منعکس شد و خیلی هم اثر مثبتی در هندوستان و پاکستان و افغانستان و لبنان و جاهای دیگر داشت، مرحوم امام از این پیشنهاد استقبال و حمایت کردند و وزارت خارجه هم در این ارتباط همکاری می کرد، من در سال اول و دوم در این هفته درسهایم را تعطیل کردم و افرادی از قم به کردستان و ارومیه و جاهای دیگر رفتند و در جلساتی که از طرف اهل سنت ترتیب یافته بود شرکت کردند، از طرف آنها هم هیات‌هایی به قم و تهران آمدند و این رفت و آمدها باعث برطرف شدن کدورتها و زمینه هماهنگی گسترده‌تر مسلمانان و شکوه و جلوه بیشتر اسلام می شد.

(پیوست شماره ۱۱۹)

اما «روز مستضعفین» روز پانزده شعبان بود که این هم انعکاس گسترده‌ای داشت، البته متأسفانه ما خیلی شعار مستضعفین دادیم اما برای مستضعفین کمتر کار شد، ما خیال کردیم با تشکیل «بنیاد مستضعفان» مستضعفان به نوایی می‌رسند ولی متأسفانه به این شکل نبود، بااموال مصادره‌ای بنیاد خیلی‌ها به خیلی جاها رسیدند اما مستضعفین واقعی فراموش شدند، یک وقت در مقام تعریف «مستضعف» می‌گفتند: «مستضعف کسی است که همه به نام او بهره می‌برند اما خود او همیشه در استضعاف باقی خواهد ماند»، و این یک واقعیت است، بالاخره روز پانزده شعبان هم به نام «روز مستضعفین» اعلام شد، با الهام از آیه شریفه: «و نريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمه ونجعلهم الوارثين».

اما «هفته ولایت» بر این پایه بود که دیدم با این همه سفارشیایی که پیامبر اکرم (ص) راجع به اهل بیت کرده ائمه معصومین (علیهم السلام) در طول تاریخ مظلوم واقع شده‌اند، خلفای بنی امیه و بنی عباس اسلام را از راه خودش منحرف کردند و مقام و منزلت ائمه (ع) مجهول مانده‌است، برای توجه به این قضیه از روز هجدهم تا بیست و پنجم ذی‌الحجه را به عنوان «هفته ولایت و امامت» مطرح کردم، و مناسبت آن هم به این جهت بود که روز هجدهم ذی‌الحجه روز عید غدیر است که پیامبر اکرم (ص) در غدیر خم در بین جمعیت زیادی که تعداد آنها را از نود هزار تا یکصد و بیست و چهار هزار یا بیشتر نوشته‌اند امیرالمومنین (ع) را به ولایت منصوب کردند، روز بیست و چهارم ذی‌الحجه هم روز مباحله‌است که پیغمبر (ص) خواست با نصاری نجران مباحله کند که آیه شریفه: «قل تعالوا نداء ابناءنا و ابناءكم و نساءنا و نساءكم و انفسنا و انفسكم» (۱) در این رابطه نازل شده، و سنی و شیعه نقل کرده‌اند که پیغمبر اکرم (ص)، امیرالمومنین علی (ع)، حضرت فاطمه (ع)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را برای مباحله آوردند، آیه تطهیر «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا» (۲) نیز در این روز نازل شده است، باز طبق نوشته مفسرین، آیه شریفه: «انما وليكم الله و رسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يوتون الزكوة و هم راعون» (۳) که در شان امیرالمومنین (ع) تفسیر شده و مربوط به دادن انگشتر به فقیر در حال نماز است در همین روز نازل شده، البته نه در سالی که مباحله واقع شد بلکه در سالی دیگر، و همه اینها مربوط به ولایت حضرت علی (ع) است. باز روز بیست و پنجم همین ماه ذی‌الحجه سوره «هل اتى» در شان اهل بیت عصمت و طهارت نازل شده است که به خاطر واقع شدن این چند موضوع در این یک هفته، من این هفته را به عنوان «هفته امامت و ولایت» مطرح کردم، بسیاری از اهل سنت هم اگر چه امامت را قبول ندارند ولی دوستدار اهل بیت (علیهم السلام) هستند.

«روز وحدت حوزه و دانشگاه» را هم من در تهران که بودم (برای تدوین قانون اساسی) پیشنهاد دادم که در این زمینه جلساتی بین افرادی از حوزه و دانشگاه برگزار شود و یک روز به عنوان سمبل این وحدت مشخص شود، آن روز هنوز مرحوم آیت الله دکتر مفتاح به شهادت نرسیده بودند و ایشان این موضوع را تعقیب کردند، بعد که ایشان به شهادت رسیدند (۴) روز شهادت ایشان به عنوان روز وحدت حوزه و دانشگاه مشخص شد.

× × × پاورقی × × ×

۱ - آل عمران (۳)، آیه ۶۱

۲ - احزاب (۳۳)، آیه ۳۳

۳ - مائده (۵)، آیه ۶۱

۴ - مرحوم آیت‌الله دکتر محمد مفتاح در روز ۲۷ آذرماه ۱۳۵۸ به همراه دو پاسدار همراهش در محل درب ورودی دانشکده الهیات دانشگاه تهران توسط گروه فرقان به شهادت رسید و در یکی از حجره‌های صحن مطهر حضرت معصومه (س) به خاک سپرده شد.

◀ جذب مغزها و سرمایه‌های معنوی کشور

س: حضرت‌تعالی کرارا راجع به بازگرداندن و جذب مغزهای ایرانی که به دلایلی در خارج از ایران زندگی می‌کردند فرمایشاتی داشتید، لطفاً توضیح بفرمایید که منظور شما از اینها چه تیپ افرادی بودند و بازگشت آنها چه فایده‌ای برای کشور داشت؟

ج: من نظرم الان هم همین است، مغزهای متفکر کشور سرمایه‌های یک کشور هستند، افرادی که در رشته‌های مختلف متخصص هستند و هر یک قسمتی را می‌توانند اداره کنند، ولی با تندیهایی که آن اوایل بود خیلی از بی‌تفاوتها هم فرار کردند، من چند دفعه به امام گفتم که ماسه چهار میلیون آواره در خارج از ایران داریم که بسیاری از آنها علاقه‌مندند به ایران بیایند و بسیاری از اینها در رشته‌های مختلف تخصص دارند، اگر تعدادی از اینها ضدانقلاب باشند همه که ضدانقلاب نیستند، خارجیها به نفع خودشان دارند از اینها استفاده می‌کنند، من نظرم این بود که برای آن افرادی که ضدانقلاب نیستند و می‌توان از تخصصهای آنها استفاده نمود زمینه‌ای فراهم شود که محترمانه به ایران بیایند.

آقای دکتر احمد رستمی می‌گفت: «من در آمریکا که بودم دیدم در کمتر شهری است که در بیمارستانهایش، در تخصصهای مختلف و حتی رئیس بخشها از ایران نباشند، آن هم از ایرانیهای خوب که نماز خوان و روزه گیر هم بودند»، یک وقت فردی به من می‌گفت: «یکی از مجلاتی که در پاریس منتشر می‌شود مربوط به یکصد و چهل نفر از اساتید ایران است که اینها قبلاً در دانشگاه تهران و جاهای دیگر تدریس می‌کرده‌اند و الان انقلاب را قبول دارند منتها اشکالات و اعتراضاتی هم دارند و اینها در خارج از کشور تدریس می‌کنند»، آن وقت ما بچه‌هایمان را از ایران می‌فرستیم بروند در خارج با آن جو آنچنانی درس بخوانند، آیا این استادها ما از آن استاد انگلیسی که مثلاً در منچستر درس می‌دهد بدتر هستند؟

من به مرحوم امام می‌گفتم شما یک عفو عمومی بدهید و برای اینکه خیلی هم بی‌حساب نباشد سفارتخانه‌های ما در کشورهای مختلف بررسی کنند و دفتری در آنجاها تشکیل دهند و زمینه را فراهم کنند که افراد علاقه‌مند بی‌مساله به ایران برگردند و این جور نباشد که وقتی اینها به ایران آمدند از همان دم فرودگاه آنها را ببرند به زندان اوین و سؤال و جواب کنند، چون خود این کار ایجاد وحشت می‌کند و خوب طبیعی بود که اگر کسی در آن وقت به زندان اوین می‌رفت به این زودی بیرون نمی‌آمد. پیشنهاد من این بود که وزارت خارجه و سفرا در سفارتخانه‌هایشان بررسی لازم را بکنند که هنگامی که افراد به ایران آمدند دیگر احساس وحشت نکنند که از آمدن خود پشیمان شوند و در ارتباط با دیگران هم تاثیر سوء بگذارد.

من راجع به این مساله چندین بار با مرحوم امام و وزارت خارجه صحبت کردم و ضرورت این عفو عمومی را گوشزد کردم اما متاسفانه به آن چندان توجهی نشد و الان هم نمی‌شود، سه چهار میلیون ایرانی که در خارج باشند ممکن است به تدریج به یک نیروی عظیم مخالف جمهوری اسلامی مبدل گردند و قدرتهای مخالف نظام در خارج از آنان در راه تضعیف اسلام و جمهوری اسلامی بهره‌کشی کنند.

س: البته بعضی برگشتن اینها را با ارزشهای اسلامی در تضاد می‌دانستند، الان هم در بعضی مطبوعات و جاهای دیگر مطرح می‌شود که بازگشت این افراد احیاناً زمینه سقوط ارزشها را در ایران فراهم می‌کند، این مطلب را چگونه تبیین می‌فرمایید؟

ج: مگر اینهایی که در ایران هستند صددرصد ارزشهای اسلامی را رعایت می‌کنند؟! و مگر بسیاری از این کارهایی که در داخل به اسم اسلام و انقلاب و دفاع از نظام می‌شود با ارزشهای اسلام و انقلاب سازگار است؟! من نگفتم همه آنها به ایران بیایند، افراد مختلفی‌اند، من گفتم افرادی که قابل جذب هستند و ماندن آنها در خارج زیان بیشتری متوجه جمهوری اسلامی می‌کند به ایران

بیایند، من نگفتم بی حساب و کتاب بیایند، بلکه در سفارتخانه‌ها دفتر و کمیته‌هایی باشد که ابعاد این مسائل را بررسی کند و با برنامه‌ریزی صحیح به ایران بیایند، ولی پس از ورود به ایران احترام آنان محفوظ باشد. علاوه بر این باید به این نکته توجه داشت که کشور ایران متعلق به همه ایرانیهاست و هر کس که تابعیت این کشور را پذیرفته و به قوانین آن پایبند است حق دارد در این کشور زندگی کند و از حقوق و مزایای آن برخوردار باشد، در کشور قانون و موازین هست و نباید ما دیدگاهها و تصورات خودمان را ملاک قرار دهیم و دیگران را با آن بسنجیم و هر کس که آن را نپذیرفت حق زندگی در کشورش را هم از او سلب نماییم.

◀ جریان کتاب «الخمینی فی میزان الشرعیه»

س: ضدانقلاب در سال ۱۳۶۳ کتابی به نام «الخمینی فی میزان الشرعیه» به چهار زبان ترکی، عربی، انگلیسی و فارسی به نام حضرت‌تعالی علیه‌حضرت امام(قدس سره) چاپ و منتشر کرده بود که ظاهراً دفتر حضرت‌تعالی در آن موقع با ارسال نامه‌ای به وزارت امور خارجه انتساب این کتاب به حضرت‌تعالی را تکذیب و این توطئه را محکوم کرده بود، جریان این کتاب را بفرمایید چگونه بوده است؟

ج: این کتاب الان پیش من هم هست، البته اینکه فرمودید به چهار زبان منتشر شده من این را نمی‌دانم ولی عربی آن را در مکه معظمه در سطح وسیع پخش کرده بودند و الان متن عربی آن هم پیش من هست، روی آن نوشته است «تالیف آیت‌الله حسینعلی منتظری»، نسخه اصلی این کتاب را به خط مولف یک نفر برای من فرستاده بود که گویا من آن را برای بیت امام فرستادم و الان پیش من نیست، روی آن نسخه اصلی نام من نیست و کتاب به نام شخص دیگری بود، و نقل شد که نویسنده گفته بود ما این کتاب را به نام فلانی منتشر می‌کنیم تا میان آنها اختلاف بیندازیم، فرستنده نسخه خطی از پاریس گفته بود -والعهد علی- این کتاب را آقای شیخ عیسی خاقانی که یک زمانی هم شاگرد کفایه من بود نوشته، این اواخر درس مرحوم امام هم می‌رفت و یک تابستان هم که امام مسائل مستحدثه را درس گفته بودند تقریرات درسهای امام را هم نوشته بود، یک بار هم امام نوشته ایشان را دیده بودند و گفته بودند ایشان این مباحث را خوب نوشته است، شیخ عیسی برادر همان آیت‌الله شبیرخاقانی معروف بود، آدم خوش استعدادی بود و از طرف آیت‌الله شریعتمداری در یکی از کشورهای حاشیه خلیج فارس -دبی یا ابوظبی از کشور امارات- بود، بعد وقتی انقلاب پیروز شد آمده بود ایران، من در منزل سابقمان در محله عشقعلی که بودم منزل من هم آمده بود، بعد گویا -چنانکه نقل شد- رفته بوده است به بیت امام و می‌خواست است برای بعضی از مسائل اجازه نامه بگیرد، و آنجا به عنوان اینکه از طرف آقای شریعتمداری در امارات بوده است به ایشان اجازه ندادند -گویا اجازه ملاقات با امام هم به ایشان ندادند- و این باعث رنجش او شده بود، بالاخره این هم یکی از اشتباهات بود که ما به خاطر اینکه کسی طرفدار آقای شریعتمداری است با او برخورد نامناسب کنیم، بالاخره در آن زمان که امام در تبعید بودند آقای شریعتمداری آیت‌الله بودند و کسانی از طرف ایشان به جاهایی می‌رفتند، شیخ عیسی هم عرب بود و در آن منطقه موقعیتی پیدا کرده بود، این شکل برخوردها برخوردهای درستی نبود، وقتی به ملاقات من هم آمد در باره اجازه چیزی به من نگفت، بالاخره وقتی به منزل مرحوم امام رفته بود -برحسب آنچه نقل شد- با ایشان برخورد خوبی نشده بود و طردش کرده بودند، ایشان هم عصبانی شده بود و رفته بود، بعد شنیدم که رفته است پاریس و از طرف دولت عراق هم برای او جایی در پاریس تهیه دیده بودند و کم‌کم به موضع مخالفت با جمهوری اسلامی ایران کشیده شده بود و چنانکه شنیدم این کتاب را هم همان جا در پاریس نوشته بود و آن را به جاهای مختلف فرستاده بود، وقتی یک نسخه از این کتاب به دست من رسید من یک نامه روی آن گذاشتم و برای اینکه در جریان باشند برای بیت امام فرستادم، نامه‌ای هم برای وزارت خارجه و همچنین سازمان تبلیغات اسلامی نوشتم که یک چنین چیزی به نام من نوشته شده و این یک توطئه است و رسماً آن را تکذیب کنید.

(پیوست شماره ۱۲۰ و ۱۲۱)

◀ جریان کتاب «وارث ملک کیان»

ضمناً فردی ایرانی به نام دکتر حمید خواجه‌نصیری (پرنده) نیز کتابی به نام «وارث ملک کیان» تالیف کرده و در لوس آنجلس آمریکا در ژانویه ۱۹۸۳ میلادی آن را به چاپ رسانده که سرتاسر کتاب عبارت است از اکاذیب و تهمت‌های ناروا و نسبت‌های رکیک و وقیح نسبت به مرحوم امام و خانواده ایشان و نیز نسبت به من و مرحوم محمد و بعضی دیگر، و چنین وانمود کرده که من شوهر خواهر مرحوم امام می‌باشم، و برادر ایشان آقای پسندیده برحسب اختلاف با ایشان و اختلاف مالی با من به پاریس فرار کرده و تصادفاً به آقای پرنده که با یکدیگر در شهر محلات سابقه داشته‌اند برخورد نموده و همه دروغ‌های شاخدار و اراجیف و نسبت‌های وقیح از زبان آقای پسندیده تراوش کرده، در صورتی که همه می‌دانیم نه آقای پسندیده به پاریس فرار کردند و نه من شوهر خواهر ایشان می‌باشم، و این امر بسیار ننگ است که مبارزه سیاسی بر اساس دروغ و تهمت‌های ناروا و نسبت‌های وقیح و رکیک پایه‌ریزی شود، و چون برحسب تقریظی که بر کتاب نوشته شده کتاب آقای پرنده به عنوان یک شاهکار ادبی معرفی شده، باید به ایشان گفت که حیفاً است زبان شیرین فارسی و ادبیات نغز را انسان به فحاشی و نسبت‌های رکیک و ناروا آلوده کند. متأسفانه ایشان در ضمن کتاب به خدا و مقدسین و مقدسات دینی نیز اهانت کرده است، بجاست - اگر ایشان در قید حیات است - آخر عمر توبه کند و این گناه بزرگ خود را جبران نماید.

ادامه دارد... ❧❧ (فصل نهم)



❧❧ **KIM eNews** ❧❧



MAC.G4 NisusWriter/ Kista InfoMedia/ KIM eNews/ kelk@chello.se/2000-12-17

■ خواننده گرامی؛ جهت تهیه شماره‌های پیشین خبرنامه به سایت‌های زیر مراجعه کنید.

آدرس سایت گویا: <http://www.gooya.com>

آدرس سایت مهدی: www.mehdis.com

■ اطلاعیه‌ها و اخبار ویژه‌ی خود را جهت انعکاس در این خبرنامه برای ما ارسال دارید.